



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ فرمایش حضرت امام (ره) درباره خطاب الهی

خوب بحث ما در ارتباط با نظریه حضرت امام (ره) بود که عرض کردم ایشان یک عنوانی در مباحث شان دارند غیر از خطابات قانونی تحت عنوان خطاب الهی که تکلیف خطاب و کلام الهی و حقیقت وحی مخاطب و مخاطب را تبیین می کنند که اینها را اشاره کردیم

بعد هم عرض کردیم این فرمایش حضرت امام (ره) یک ارتباطی دارد با مراتب حکم ایشان ، که ببینیم بر اساس فرمایش ایشان مراتب حکم چگونه تبیین می شود در این مدرسه فقه الخمینی ما ، چون اینها هم الحمد لله از بحث های بسیار اثر گذار علم اصول و فقه است و حتی کلام است که انشاءالله عرض می کنم ، ،

مراتب حکم در بیان مرحوم آخوند

گفتیم آقای آخوند مقدمه فرمایشی دارند و در واقع آقای آخوند به یک معنا در چند جای علم اصول مراتبی را برای حکم قائل اند و این مراتب را تقریباً مرحوم آخوند بنابر عبارتی که دارند عند المشهور

، مشهوری که کلام آقای آخوند را تفسیر می کنند چهار مرتبه است ، مرتبه اقتضاء است مرتبه انشاء است مرتبه فعلیت است و مرتبه تنجز ، مرتبه اقتضاء مرتبه در واقع مصالح و مفسد است که مثلا حکم الزامی مصلحت ملزمه ایی دارد یا مثلا مفسده لازم الاجتنابی دارد یا حکم مثلا استحبابی مصلحت راجحه ایی دارد یا حکم کراهتی مفسده ایی دارد که این مفسده رجحان در ترک دارد ، این مرحله مرحله اقتضاء ،

مرحله انشاء هم این است که بر اساس آن مرحله ملاک و اقتضاء ، مولی جعل حکم کند، حکمی را جعل کند بر طبق مصلحت بر طبق مفسده مثلا

مرحله فعلیت هم مرحله ایی است که آن حکم انشائی جعل شده به مرحله باعثیت و زاجریت برسد اینطور و بنابر مشهور وقتی است که آن حکم ، علم ، مکلف قدرت بر اجراء داشته باشد ، قدرت بر امتثال داشته باشد ، علم به حکم داشته باشد حالا علی المشهور علم و قدرت اینطوری جزء شرائط فعلیت حکم قرار می گیرند ، البته قدرت یعنی قدرت عقلی نه قدرت شرعی که حالا در جای خودش بحث شد ، مثل وسع و قدرت شرعی محل بحث نیست ، لا یکلف الله وسعاً الا وسعها حساب دیگری دارد ، در جای خودش حالا بحث شده

اگر قدرت عقلی و علم شدند از شرایط فعلیت و باعثیت و زاجریت تکلیف گاهی وقت ها بعضی از تکالیف شرائط خاصه دیگری هم دارند ، مثلا استطاعت برای فعلیت حج دخالت دارد حکم حج جعل شده انشاء شده است اما وقتی این باعثیت و زاجریت پیدا می کند ، محرک است برای اینکه مکلف برود و آن را اجرائش کند که مستطیع بشود مثلاً ،

علی ای حال فعلیت فرقتش از مرحله انشاء که مرحله جعل حکم است بر طبق مصلحت، این است که آن حکم زنده باشد باعث زاجر باشد و مشهور می گویند که مثلاً علم و قدرت حالا ،

بعد هم مرحله تنجز است که مرحله استحقاق عقوبت بر مخالفت است اگر کسی با آن حکم مثلاً مخالفت کرد در وادی امتثال آنموقع عقل حکم می کند به اینکه خلاصه این استحقاق عقوبت پیدا می کند و حکم تنجز پیدا می کند بر این ، مرحوم آخوند تقریباً این چهار مرحله را دارد ، و این چهار مرحله مرحوم آخوند هم عرض کردیم با این سازمان خود مرحوم آخوند سازگار است که جلسه قبلی هم یک اشاره ایی به آن کردیم چون در مقام تفصیل نیستیم

اشکال مشهور به مرحوم آخوند : اقتضاء و تنجز از مراحل حکم نیستند

مشهور آمدند به مرحوم آخوند اشکال کرده اند که خوب مرحله اقتضاء که حکم نیست ، اقتضاء که شما خودتان می گوئید حکم بر طبق مصلحت جعل می شود پس حکم تازه جعلش بر طبق مصلحت و مرحله مصلحت مرحله حکم [نیست]، کما اینکه مرحله تنجز مرحله حکم نیست ، شما می گوئید ما استحقاق عقوبت پیدا می کنیم بر مخالفت با حکم اینطوری ، یا استحقاق مثبت داریم بر موافقت با حکم ، حکمی هست که من مخالفت با آن که بکنم استحقاق ، پس تنجز هم کاری به حکم ندارد لذا مشهور مراتب حکم شان شد همین دو مرتبه انشاء فعلیت ، جعل و مجعول به اصطلاح ، انشاء و فعلیت ، حکم جعل می شود انشاء می شود بعد هم حکم به فعلیت می رسد ، یعنی می آید دیگر در مرحله ایی که مکلف موظف به اجراء حکم است موظف است که برود امتثال کند حکم را ، اگر این فعلیت و این انشاء و فعلیت که حرف مشهور است و مشهور می گویند حکم دو مرتبه دارد یکی مرتبه انشاء و جعل و یکی مرتبه فعلیت

اشکال حضرت امام (ره) به نظریه مشهور

عرض شد قبلاً هم مفصل بحث کردیم امام (ره) به این نظریه چند تا اشکال اساسی دارند اولاً اشکال دارند به اینکه این اشتراط حکم به قدرت و علم از کجا آمده است؟ اگر عقل قائل به چنین اشتراطی است، ما در احکام عقلی چنین چیزی نداریم ما نداریم که عقل بگوید قبح تکلیف عاجز، چنین حکمی نداریم، عقل بگوید قبح تکلیف جاهل ما چنین حکمی را برای عقل نداریم، بله عقل قبح عقاب بلا بیان دارد و قاعده اش این است که اگر کسی بخواهد کسی را که جاهل است عقاب کند قبیح است، عقاب جاهل قبیح است نه تکلیف جاهل، یا مثلاً بگوئیم عقاب عاجز قبیح است کدام حکم عقلی آمده و گفته که تکلیف عاجز قبیح است،

بعد امام (ره) گفته اند بله آقایان چون در فضای خطاب شخصی هستند یک چنین چیزی را از تحلیل خطاب شخصی می خواهند در بیاورند، که خطاب مثلاً آمده مخاطبش را منبعث کند یا منزجر کند، خوب کسی که جاهل است نمی شود که او را منبعث کرد، کسی که عاجز است نمی شود منبعث کرد او را، در فضای خطاب شخصی خواهند یک چنین مطالبی را در بیاورند که خوب حالا باید ببینیم ما می پذیریم چنین مسئله ایی را که بحث خطاب شخصی است؟ یا نه وقتی می رویم در فضای در واقع عقلاء، عقلاء خطاب قانونی دارند

حالا ما اینجا توضیحات را داده ایم من اجمالی دارم عرض می کنم چون شرح دادیم اینها را قبلاً مفصل، اگر ما باشیم و خطاب قانونی دیگر من در خطاب قانونی چنین مشکلی ندارم، شرائط شخصی مخاطب در خطاب قانونی نیست اینطور که آقایان می گویند که ما بیائیم در واقع یک چنین حکمی را بیائیم روی حساب عقل یا مثلاً عقلاء از توی خطاب در بیاوریم و بعد بگوئیم درست است آن قبح عقاب بلا بیان است قبح عقاب عاجز هست آن سر جایش، اما اینجا یک چیز دیگری داریم

که چون خطاب خطاب شخصی است آنموقع ما می گوئیم در فضای خطاب شخصی نمی شود عاجز را مثلا بعثش کرد ، بعث انشائی اشکال ندارد اما بعث فعلی که باعثیت و زاجریتی برایش داشته باشد تحریکش کنیم نه ،

امام (ره) می گویند نه ما وقتی نگاه می کنیم ما در فضای خطابات قانونی ما وقتی وارد بحث خطابات قانونی می شویم اینطوری ، حالا ما یک بحثی کردیم که بعضی از این مطالب متوقف بر خطاب قانونی هم نیست ، بلکه در تقنین حتی اگر در فضای خطاب شخصی هم باشد (که بعضی هایش را امسال الحمدلله در فقه توضیح دادیم) با مبنای امام (ره) باز هم اینها بر آن بار می شود یعنی برای رفع بعضی از این اشکالات ما نیاز حتی به بحث خطاب قانونی هم نداریم و اینطوری ، سال گذشته هم بحث کردیم

اشکال امام(ره) به مشهور: تکلیف فعلی در کتاب و سنت مشروط به علم و قدرت نیست بر اساس این فرمایش حضرت امام (ره) اگر حکم عقلی ایی وجود نداشته باشد برای اشتراط تکلیف فعلی به علم و قدرت باید برویم سراغ کتاب و سنت ، وقتی می رویم در کتاب ببینیم در کتاب ما چنین اشتراطی داریم ؟ نداریم ، در سنت چنین اشتراطی داریم ؟ نداریم ، حالا قصر و اتمام و جهر و اخفات یک شرائط خاصی دارند آن دو تا حکم شرعی که آن هم سر جای خودش بحث شد ، ولی ما در لوح احکام الهی چنین اشتراطی نداریم که مسئله تکلیف فعلی مشروط بشود به علم مثلا ، یا تکلیف فعلی مشروط بشود به قدرت ، نه خیر چنین چیزی نداریم ، اگر چنین چیزی نداشته باشیم در کتاب و سنت عقل هم که چنین حکمی ندارد لذا امام (ره) خواسته اند بگویند این تحلیل آقایان به جایی نمی رسد .

کما اینکه ممکن است ما از جهت ثبوتی به این اشکال کنیم که یک تکلیفی نسبت به یک نفر فعلی باشد ، نسبت به یک نفر انشائی باشد ، یک تکلیفی یک ساعت فعلی باشد یک ساعت انشائی باشد ، چون آقایان برای ناسی رفع را واقعی می دانند ، می گویند ناسی در فضای نسیانش نمی تواند تکلیف فعلی به او تعلق بگیرد ، فلذا این آقا تکلیف را فراموش کرد نسیان عارض بر او شد تکلیف برای او انشائی است ، دوباره نسیانش رفت فعلی است ، عاجز شد اینطور است ، قادر شد اینطور است ، می گویند حالا اینها به حسب بحث های اراده تشریحی و تشریح الهی و اینجور مطالب که اشکالات مفصلی دارند که اصلاً نمی شود اینطوری کار کرد با حکم شرعی

از نظر امام (ره) احکام دارای دو مرحله فعلیت و انشاء هستند

امام رضوان الله تعالی علیه در آن فضا بعد از نقد حرف مشهور آمده اند می گویند که بنابراین ما باید معنای انشاء و فعلیت را عوض کنیم ما به نظرمان احکام دو مرحله دارند یکی مرحله فعلیت یکی مرحله حکم انشائی ، یا شأنی ، حکمی که در سنبله انشاء به تعبیر ایشان باقی می ماند ، حکم فعلی حکمی است که نبی اکرم مامور به اظهار و ابلاغ آن است برای اجراء ، که اینها کلیات احکام هستند ، اما حکم انشائی حکمی است که وقت اجراء آن نرسیده است ، لذا یا اصلاً ابلاغ نمی شود یا خصوصیات آن ابلاغ نمی شود تا بعد ، ایشان می گویند اگر کسی حکم فعلی را اینطوری معنا کرد که حکم فعلی حکمی است که وقت اجرائش رسیده و اظهار و ابلاغ شده دیگر این حکم مشروط به هیچ چیزی نیست ، در حق همه فعلی است ، بله این حکمی که در حق همه فعلی است جاهل در مخالفت این حکم معذور است ، عاجز در مخالفت این حکم معذور است ، ناسی در مخالفت این حکم معذور است ، چون حکم فعلی است ، ابلاغ شده برای اجراء و فعلیت به این معنا دارد .

بله بعضی از احکام مصلحت در ابلاغ ندارند الان ، و زمان اجراء شان نرسیده لمصالحی که شارع می [داند] لذا اینها در سنبله انشاء می مانند ، یا اصل حکم می ماند یا بعضی از خصوصیات و شرائط آن می ماند ، ایشان می فرمایند مثلاً احکامی که نزد ولی الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء به ودیعه قرار داده شده است، این احکام احکامی هستند که آقا که می آیند ابلاغ می کنند و اجراء می کنند و آن جور احکام حالا به تعبیری که قبلاً هم عرض کردم مرحوم آخوند اینها را بر می گرداند به انشاء به اصطلاح خودش ،

امام (ره) می گوید نه ، آنها به این معنا که در واقع روایات می گویند یأتی بدین جدید در صورتی که صریح آیات این است که **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ دِينٌ يَكُ** دین است اما دین جدید که تعبیر می شود نه اینکه بعضی از احکام ابلاغ نشده ، وقتی ابلاغ می شود ، اظهار می شود همه فکر می کنند که یک چیز جدیدی است ، این تقریباً فضای فرمایش حضرت امام (ره) است که من اگر اینطوری فعلیت را معنا کردم انشاء را هم معنا کردم ، این فعلیت و انشاء امام (ره) حالا سهم بحث این بحث ما این است : این فعلیت و انشاء را یک بار من با نقد مشهور بحث می کنم یک بار می آیم در فضای خطاب الهی بحث می کنم ، که ما قبلاً هم که بحث می کردیم از این زاویه بحث نکردیم همان فضای مشهور را که امام (ره) نقد کرده اند ،

حل شدن مسئله خاتمیت با معلوم شدن بحث حقیقت وحی و الهام الهی از نظر امام (ره)

خوب توجه بکنید اینطور می شود : امام (ره) می خواهند بفرمایند که اگر کسی خطاب الهی را مخاطب و مخاطب خطاب الهی را تصویر کند و حقیقت وحی و الهام الهی را بداند ، مخصوصاً در آن اوج تحلیل شان که مخاطب آن وجود اولیاء الهی است که در آن مقام او ادنی مقام نورانیت جمع اند و عرض کردم در بعضی از روایات دارد خطاب با لسان امیرالمومنین انجام شده است حتی ، خیلی زیبا

هستند آن روایات ، اگر آن مقام نورانیت مخاطب خطاب الهی و کلام الهی در بیاید آنموقع دیگر مسئله بسیار بسیار مهم خاتمیت برای مان حل می شود ، مسئله خاتمیت به این بر می گردد که این دین یک دینی است که همه احکامش ابلاغ شده منتهی پیش مخاطب آن ، و آنها به ما سوی دادند حالا با مراتبش ،

اگر این در واقع حقیقت وحی و حقیقت خطاب الهی و کلام الهی تبیین بشود آنموقع شما قشنگ می آئید می گوئید که ما در واقع نمی توانیم فعلیت یک حکمی را معلق کنیم بر علم ، فعلیت یک حکمی را معلق کنیم بر قدرت ، و به تعبیر قشنگ امام (ره) در کتاب الهی چنین چیزی نیست ، خیلی آنموقع یک افق بسیار بسیار دیگری برای تصویر در واقع عدم اشتراط احکام و فعلیت احکام به علم و قدرت درست می شود، ما در احکام الهی و کتاب الهی اشتراط حکم شرعی را به علم و قدرت عقلی نداریم ، ما در خطاب الهی و کتاب الهی همین یک فعلیت داریم یک احکامی داریم که در سنبله انشاء باقی مانده اند

تتمه ایی که به بیان مرحوم آخوند باید اضافه شود

لذا همانطور که عرض کردم جلسه قبل همان کار خیلی قشنگی که البته از مرحوم آخوند شروع شده بود که شما بیائید آن مراتب حکم را بر اساس آن ثبوت پیاده کنید منتهی مرحوم آخوند برای ثبوت خودش این کار را کرد ، شما باید به مرحوم آخوند بگوئید که اگر کسی به لوح محفوظ متصل شد ، دیگر همه حکم خدا را با همه قیوداتش دارد ، در عالم تشریح در عالم تکوین هم که خود مرحوم آخوند قشنگ توضیح داده است فعلاً محل بحث ما نیست

اگر حکم با همه قیوداتش با همه مخصصاتش با همه اینها در فضای خطاب الهی روشن شد و حکم الهی نزد مخاطبش محفوظ ماند بنابراین خاتمیت درست است ، حالا گر حکم الهی که نزد مخاطبش محفوظ است امکان اجراء پیدا نکرد اشکال ندارد پیدا نکند ، علیرغم تلاش های مفصل نبی بزرگوار اسلام بالاخره حکومت عدل علوی با تاخیر یک بخشی از آن قابل اجراء شد که خود امیرالمومنین هم فرموده اند ، با تاخیر بیست و چند ساله یک بخشی از آن قابلیت اجراء پیدا کرد ، بعد این در واقع حکومتی که حالا در خطاب الهی وجود داشته که حالا بعداً می گوئیم به تعبیر امام (ره) حکم اولی و مقدم بر همه احکام الهی است [ابلاغ شد] حالا شما را به خدا در این فضا بیائید بحث فقهی لزومات بکنید بعد بگوئید فقهی لزومات را ما از احکام مشتطته در می آوریم ،

بینید اگر شما این مسئله خطاب را با همین شکلی که امام (ره) به نظر ما تبیین فرموده کردید مبنای فعلیت و انشائی که امام (ره) قائل است ، و گفتید این احکام ابلاغ شده اند و این احکام به مخاطبش ابلاغ شده به ما ها برای اجراء بعضی از آنها ابلاغ شده است و بعضی از آنها ابلاغ نشده است ، بعد هم مبناء را در ارتباط با نقد و بررسی باید با لسان دلیل و ادله را ببینیم ،

درست شدن افق بسیار اساسی با التزام به این مبنای حضرت امام (ره)

خوب این مطلب یک افق بسیار بسیار اساسی درست می کند و مراتب حکم را منطبق می کند بر آن فرمایشی که حضرت امام (ره) داشتند و به تعبیر ایشان دیگر با این فضا که اگر کسی به این فضا با همه ابعادش ملتزم بشود دیگر ما هستیم و کتاب الهی ، شما خطابات الهی را در کتاب الهی باید پیدا بکنید و این خطابات کتاب الهی شروط شان را قیود شان را در بیاورید ، یا قیود و شروطی که در سنت اهل بیت (ع) وجود دارد در بیاورید ، حالا چه آنهایی که ابلاغ شده یعنی حکم فعلی است برای

ما و چه آنهایی که در سنبله انشاء مانده تا این شاء الله صاحب ما و مولی حقیقی همه بیاید و ابلاغ کند ،

با این منظر از فرمایش حضرت امام (ره) به نظر ما یک طور دیگری خواهد شد بسیاری از الزاماتی که ما در فقه اوسط مان و فقه اصغر مان و تبیین کتاب و سنت خواهیم داشت ، چون در تبیین کتاب خوب دیدید خیلی فرق می کند دیگر من وقتی می خواهم منطق اعتبارات را در کتاب در سنت حالا حدیث قدسی یا حدیث غیر قدسی و در آن مکانیزم استنباط و اولویت احکامی که به مخاطبش ابلاغ شده ، حالا به ما ابلاغ نشده بعضی از آنها ، از توی کتاب باید در بیاوریم که کدام از آن ابلاغ شده و کدام ابلاغ نشده است ، کدام از آن اجراء شده و کدام اجراء نشده ، اجرائش هم متوقف بر رفع مانع است،

این سازمان سازمان بسیار بسیار فعال و اینطور قابل طرحی است حالا ما حرف مان فعلا طرح است و فهم این سازمان است ، سازمانی که با در واقع بحثش از خطاب شخصی شروع می شود به خطاب قانونی می رسد به خطاب الهی ختم می شود ، بعد آن کسی که بخواهد آن نظریه حضرت امام (ره) را در مراتب حکم بگوید یک بار در حد خطاب قانونی می گوید به آقایان می گوید بله شما خطاب را شخصی دیدید لذا آمدید یک حکم عقلی درست کردید برای نبود جهل و نبود عجز ، ولی ما خطاب مان خطاب قانونی است فقط اشاره می کند که در کتاب و سنت این قیود وجود ندارند ، یک بار نه یک مقدار راقی تر می کند آن را می گوید ما در خطاب الهی که مخاطبی داریم و مخاطبی داریم و مخاطب حقیقی این خطاب تمام احکام با تمام قیود و شروط و شرائط شان آنجا ابلاغ شده موجود است حاضر است بعد برای اجراء شان ممکن است ما دچار مشکلاتی بشویم ، اظهار و اجراء شان دچار مشکلاتی بشوند یک قیودی داشته باشند یا اصلا بعضی از آنها مصلحت در اجراء نداشته باشند

، لذا خاتمیت درست شد انتظار درست شد و خلاصه شمس ولایت حقیقی باید طلوع بکند تا این احکام موانع اجراء شان بر طرف بشود،

اگر این فضا فضای درستی شد آنموقع تازه شما می توانید آیه یا ایها الذین امنوا افوا بالعقود همه بار تحلیل آیه یا ایها الذین امنوا که خطاب دارد ، محتوای خطاب هم وجوب وفای به عقد است بیاید حالا ما تحلیل کنیم ، منتهی اینکه امام (ره) همه اینها را یک جا بخواهد پیاده کند نه ، در تطبیق آیه ، تا حالا ببینیم ان شاء الله پیاده شدنش را هم یک بخشی از آن را پیاده کنیم و یک بخشی از آن را هم دیگر مجموع مطالبی را که می شد از زبان حضرت امام (ره) در این صناعت کلی گفت گفتیم تا ان شاء الله به وقتش

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

تحليل فرمایش برخی از اعلام درباره خطاب موجود در آیات

... خدای متعال دارد به مومنان یا ایها الذین آمنوا اینجا خطاب است اوفوا بالعقود و جوب و فاء به عقد است که خدای متعال خطاب می کند به مومنان ، آیه آیه ایی است که مصدر به حرف خطاب است ، نداء است یاء نداء است ، ادامه اش هم احلّت لکم بهیمة الانعام لکم هم همینطور است بعد شما گرفتار هزار تا مسئله فقهی هم داریم سر همین مسئله که این تحلیلهایی که قبلا به آن اشاره کردیم ولی به این حیث خطابش نپرداختیم ، یک آیه ایی داریم این آیه خطاب در آن هست بعد از اینکه خطاب در آن هست یک حکم و جوب و فاء به عقد در آیه مطرح است یا حلیت بهیمة الانعام لکم که کاف کاف خطاب است لکم ، این آیات ، ما این آیه را داشتیم تحلیل می کردیم در فرمایشات آقایان علماء که حدود و صقور مسئله را در بیاوریم

تا اینجا تقریباً اینطوری جمع کردیم که ملاحظه فرمودید گفتیم اینجا یک عده ایی از اصولیین و فقهاء ما مثل محقق خراسانی (ره) چون خطاب شان در واقع خطاب شخصی است بعد هم در این خطاب شخصی فضایی درست می شود که مراتب حکم آخوند که بحث اقتضاء مان بحث انشاء مان و بحث

فعلیت است و بحث تنجز، گفتیم این مراتب حکم یک ارتباطی دارد با این سازمان خطاب ، شاهد مان الان این است داریم سر این نکته دقت می کنیم ،

فرمایش مرحوم آخوند در جایی که خطاب شخصی است

آقای آخوند در جایی که خطابش خطاب شخصی است خوب مجبور است سازمان حکمش این است که من چه کار کنم ؟ از یک طرف در این فضای خطاب شخصی نسبت به حکم فعلی در مخاطبم و مخاطبم دچار مشکل هستم ، در مخاطب مشکل حکم فعلی دارم چون مخاطب خدای متعال است از نظر مرحوم آخوند و اگر این مخاطب خدای متعال است خوب انقداح اراده و کراهت در مبداء اعلی دچار مشکل است ، نمی توانم بگویم این اراده الهی در واقع فعلیت پیدا می کند ، انشاء تبدیل به فعلیت می شود

لذا توضیح دادیم ببینید این سازمان اینطوری می شود اینطور می شود خوب فهمید حرف مرحوم آخوند را با خطاب ، لذا مرحوم آخوند تعبیرشان این است می گوید من آنموقع مجبورم وحی را برگردانم به حکم انشائی ، یا اقتضاء ، بگویم خدای متعال وحی می کند به نبی اش حکم ناشی از مصلحت را ، اگر خدای متعال حکم ناشی از مصلحت را به نبی اش وحی کرد ، لذا وحی در مرحله حکم شرعی است کدام حکم ؟ حکم حداکثر همان انشاء ،

آقای آخوند اینطوری می گویند که من اگر اینطوری نگویم گرفتار می شوم ، این اوحی چه کسی اوحی ؟ مبداء اعلی حکم ناشی از مصلحت را به نبی اش وحی می کند آنموقع من می توانم بگویم خدای متعال در کتابش حکم اقیموا الصلاة وحی کرده است ، کدام حکم ؟ حکم انشائی ، دیگر در همین مرحله مرحوم آخوند متوقف می شود چون می خواهد کتاب خدا را تحلیل کند ، می گوید

حکم ناشی از این مصلحت را به نبی اش وحی می کند تمام شد ، بعد که حکم ناشی از آن مصلحت را به نبی اش وحی کرده در نفس نبوی یا ولوی انقذاح اراده صورت می گیرد ، وقتی آن حکم انشائی متعلق آن مصلحت دارد و شرائط تحقق آن مصلحت فراهم می شود آن حکم انشائی می شود فعلی ، یا آن حکم وجوب انشائی می شود وجوب فعلی یا حرمت انشائی می شود حرمت فعلی ، کجا ؟ وقتی در نفس نبی و ولی آن حکم انشائی مستقر شد وحی آنجا اتفاق افتاد ، اگر وحی آنجا اتفاق بیافتد و حکم انشائی در واقع در نفس نبی و ولی مستقر بشود این وحی وحی است ، تحقق حکم فعلی آنجا شکلش درست در می آید خوب ملاحظه کنید این سازمان مرحوم آخوند است ، چرا؟ چون تصریح کرده اند قشنگ در کفایه در چند جا (یکی از جاهای خیلی خوب آن که به درد بحث ما هم می خورد همین است) خیلی قشنگ مرحوم آخوند تصریح کرده اند در کفایه بله دارند که حکم طریقی را که مصلحت در انشائش است نه مصلحت در متعلق آن از حکم غیر طریقی جدا می کند در مسئله جمع بین حکم واقعی و حکم ظاهری به اینجا می رسند می گوید که من دون اراده می گوید در احکام طریقی اراده و کراهتی وجود ندارد من دون اراده نفسانیة او کراهة نفسانیة متعلقة به متعلق حکم طریقی ، حالا حکم طریقی مثل احکامی که برای امتحان صادر می شود ، در احکام غیر امتحانی مثلا که مصلحت در جعل و انشائش نیست مصلحت در متعلق شان است مرحوم آخوند می گویند در آنجا حکم از مرحله انشاء به فعلیت می رسد اما کجا ؟ فیما یمکن هناک انقذاحهما جایی امکان داشته باشد انقذاح اراده و کراهت حیث از آنجایی که إنّه مع مصلحة او المفسدة الملزمتین فی فعل اگر مصلحت و مفسده ملزمه ایی در فعلی باشد و إن لم يحدث بسببهما ارادة او کراهة فی المبدء الاعلی ما در مبدء اعلی انقذاح اراده و کراهت نداریم ، حکم را فعلی کرده می بیند حکم فعلی را نمی تواند به خدای متعال نسبت بدهد ،

پس وحی کجا شکل می گیرد؟ وحی فقط در مرحله الا انه اذا اوحى بالحکم الناشی من قبل تلک المصلحة او المفسده می شود او امر انشائی، وقتی آن حکمی که نشأت می گیرد از مصلحت و مفسده آن حکم را وحی می کند الی النبی یا الهام می کند به ولی لا محاله ینقدح فی نفسه الشریفه بسببهما الاراده او الکراهه اراده و کراهت در نفس نبوی و ولوی شکل می گیرد

بینید این سازمان وحی است، سازمان وحی مرحوم آخوند بستر مراتب حکمش است، وحی حکم انشائی و تحقق حکم فعلی، اصل مطلب این است، بعد شما باید با این کتاب را درست کنید به مرحوم آخوند اگر بگوئید احکام خمسہ تکلیفی در کتاب خدا آمده می گوید بله آمده، اما فقط حکم انشائی آمده، کما اینکه دقت بفرمائید این نکته را که باز خیلی مهم است در فهم آیه و آیات الهی در کتاب خدا، مرحوم آخوند

برگردید به آقای آخوند بگوئید خیلی خوب پس اینکه می گوئید حکم مرتبه اقتضاء دارد مرتبه انشاء دارد مرتبه، می گوید دیگر مرتبه فعلیت مال کتاب نیست چون وحی تمام شد، وحی الهی خورد به مرحله انشاء الحکم الناشی من قبل تلک المصلحة تمام شد، او المفسده آن اوحی، بینید اگر این حکم دائره اش این است در کتاب، حکم کتاب این است

فرمایش مرحوم آخوند در خطاب مشافهه

بعد محضر شریف شما عارضم که همین تحلیل را اگر یک مقدار دیگر ادامه بدهید از مرحوم آخوند سوال می کنیم جناب آقای آخوند خوب در مشافهه چطور؟ می گوید در خطاب مشافهه هم همین، در خطاب مشافهه شما خوب نمی توانید حکم فعلی به معدوم داشته باشید، نمی توانید چون حکم فعلی به معدوم امکان ندارد، به آقای آخوند باید بگوئید آقای آخوند شما در حکم فعلی به معدوم

مشکل تان چه چیزی است؟ میگوید خوب نمی توانید شما معدوم را منبعث کنید، معدوم را منزجر کنید، به معدوم خطاب کنید، غیر حاضر را خطاب کنید،

در کدام فضا است این حرف؟ در این فضا است که شما دنبال یک خطاب شخصی هستید و این خطاب شخصی در واقع آمده مخاطب موجود حاضر قابل انبعاث و انزجار را بگیرد، مخاطب حاضر قابل انبعاث و انزجار، یعنی نه فقط موجود باشد نه فقط حاضر در مجلس خطاب باشد بلکه موجود حاضر در مجلس خطاب که تازه قابلیت انزجار و انبعاث در آن درست باشد، لذا دیگر این خطاب نمی تواند کافر را بگیرد، خدا رحمت کند لذا امام (ره) یکی از گرفتاری هایشان این است می گویند که شما قل یا ایها الکافرون را چه کارش می کنید؟ لا اعبد ما تعبدون، احکام را متوجه عصاء چه کار می کنید؟ عصاء حاضر در مجلس خطاب،

بینید این سازمان خطاب شخصی مرحوم آخوند فضای مراتب حکم را درست می کند در سازمان مرحوم آخوند، محدوده کتاب را معین می کند و سیرش را ادامه می دهد که حالا تفصیل بقیه اش مال اینجا نیست من اصل مطلب می خواهم در فهم آیه درست در بیاید در فهم ادله درست در بیاید یعنی کسی متوجه باشد اینجا

اشکال حضرت امام (ره) به مرحوم آخوند

خوب، خوب دقت کنید، که بعد اینجا یک گیر مهمی که مثل امام (ره) دارند این است که می گویند آقای آخوند شما اول گفتید وحی به نبی، خیلی خوب اگر وحی به نبی است لذا مخاطبت می شود نبی، اگر مخاطبت نبی باشد مخاطبت خدای متعال است، این مخاطب خداوند متعال مخاطب نبی

اقتضاء کرد حکم در مرحله انشاء بماند بخاطر اینکه فعلیت در مخاطب یعنی ذات مبدء اعلى امکان ندارد انقداح اراده نداریم ، ولی در مخاطبت انقداح اراده یعنی نفس نبوی و ولوی امکان دارد ، اگر این مخاطبت است خوب دیگر چه کار به معدومین دارید ، اسم این خطاب را بگذار خطاب الهی ، که مخاطبت خدای متعال است مخاطبت نبی اکرم است ، یا اهل بیت (ع) هستند در مقام نورانیت که عرض کردم این را ، اگر آن مخاطب اوست مبدء اعلى مخاطب است و مخاطب اولیاء الهی اند دیگر اینها که موجودند و حاضرند و چرا می روی به دنبال معدوم ؟ چرا شبهه خطاب معدوم برای تان پیش آمده خطاب غائب برای تان پیش آمده ؟ خوب دقت کنید این نکته را ببینید شما اگر این جا شما مسئله خطاب الهی را درست کردید مخاطب و مخاطبت را در این مرحله درست کردید مشافهه با نبی اکرم است ، اگر مشافهه ایی در کار باشد حالا در مراحل بعدش ، خوب شما صریح می گوئید پس یا ایها الذین آمنوا چطور ، این را باید درست کنیم تا آیه را بفهمیم ، احلت لكم بهیمة الانعام چیست ؟ یا ایها الناس چیست در آنجا ؟

امام (ره) اینجا این مسئله را اول به مرحوم آخوند می گوید شما می گوئید اوحی الی النبی و وحی مخاطب و مخاطبش اینجا شکل گرفته و لذا فعلیت را می گذارید کنار و می گوئید انقداح اراده در مخاطب امکان ندارد ولی در مخاطب یعنی نبی و ولی ممکن است خوب علم ندارد به آن مخاطب ، محضر شریف شما عارضم این فضا فضای درگیری امام (ره) با آقای آخوند ،

بعد از مرحوم آخوند آقایان در نجف چه کار کرده اند خوب دقت کنید ، باز آقایان در نجف رفته اند به همین مسیر محقق نائینی (ره) و من تبع ایشان محقق خوئی (ره) و مرحوم آقای صدر و خیلی از بزرگان دیگر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ، خوب ببینید آنها در این فضا ، البته آقای صدر یک حیثی دارند که آقایان می دانند در اصول یک مقدار ایشان سعی کرده اند بعضی از اشکالات امام (ره)

را حل کنند لذا متأثر از اشکالت امام (ره) هستند در خیلی از جای ها ، حالا چه قدر توفیق پیدا کرده اند و چه قدر تحت تاثیر آن فضای نجف بوده چه قدر مشکل پیدا کرده اند آن اشکالات فقه اکبری شان کجا آن سر جایش ، ولی آقای صدر یک تعصباتی هم در مقام چون اعتقاد به امام (ره) داشته اند و اشکالات امام (ره) را ملاحظه می کرده اند سعی می کرده اند که جواب بدهند یا متأثر است حالا چه مقدارش سر جایش

فضای بحث علماء نجف در مسئله خطاب

حالا آقایان در نجف آمدند یک کار دیگر کردند در فضای نجف سیستم آقایان اینطوری شد ایشان آمدند گفتند خیلی خوب ما اگر رفتیم سراغ خطاب در بحث خطاب آنموقع می خواهیم یک قرینه عقلی از خطاب در بیاوریم و آن اینکه وقتی من خطاب می کنم به عاجز ، عقل می گوید نمی توانید خطاب به عاجز کنید ، وقتی تکلیف می کنم به عاجز عقل می گوید نمی توانید ، منتهی عقل خطاب به عاجز را نه با ملاک قبح تکلیف به عاجز نه ، اصلا خود خطاب (به تعبیر محقق نائینی (ره)) خود خطاب اقتضاء می کند مقید بشود به مقدور لذا اگر دوستان یاد شان باشد در اصول فقه (حالا من آدرس اصول فقه را می دهم برای دوستانی که درس خارج ما را آن بخش نبودند و الا ما مفصل رسیدگی کردیم) محقق نائینی (ره) یک مشکلی با محقق کرکی (ره) داشت که محقق کرکی (ره) می خواست از عقل استفاده کند ، محقق نائینی (ره) می گفت عقل برای چه ، عقل با ملاک قبح تکلیف عاجز کار نکرده ، اصلا خود تکلیف به عاجز تکلیف برای ایجاد داعی است در نفس مکلف ، عاجز که نمی تواند ، ایجاد داعی در عاجز امکان ندارد ، این در این فضا

توسعه اشکال توسط محقق نائینی (ره) و راه حل ایشان

بعد در این فضا آقای نائینی (ره) آمده است و گفته که این مسئله برای معدوم هم مشکل است بلکه استحاله عقلی دارد، برای همین قضیه حقیقه آن را کرده است قضیه شرطیه تا مشکل آن را حل کند، خوب دقت بفرمائید، یعنی محقق نائینی (ره) آمده است با این فضا اشکال را توسعه داده است، گفته است که شما دیگر نباید بروید به دنبال اینکه مسئله را برگردانید به خطاب فقط، بلکه اگر رسیدیم به اینکه تکلیف یعنی ایجاد داعی در نفس مکلف، برای معدوم که نمی شود ایجاد داعی کرد، لذا دایره اشکال وسیع تر است، راه حل آن هم آن جعل حکم شرعی است به شکل قضیه حقیقه، که نسبت به مکلفش که موضوع است به اصطلاح، برگردد به قضیه شرطیه، اینطوری می شود فرمایش آقای نائینی (ره)، حالا حتماً باید مراجعه کنید ما آنجا بعد درگیر شدیم با آقای خوئی (ره) که انصافاً در این سازمان شما نباید با استادتان آقای نائینی (ره) درگیر بشوید.

توجه تکلیف فعلی را به معدوم مشروط یعنی تحلیل درستش قضیه شرطیه است، خوب شما اگر اینجا خواستید با خطاب قانونی حل کنید، می توانید با خطاب قانونی مشکل قضیه حقیقه را حل کنید، یعنی در جائی که ما خطاب نداریم، شیخ (ره) مثلاً اینطوری گفته است مثلاً در الله علی الناس حجّ البيت من استطاع الیه سبیلاً مسئله خطابی وجود ندارد، بحث تکلیف معدوم است تکلیف معدوم را با قضیه حقیقه حل کنید مثلاً، یک سازمان

بعد یک کسی بیاید بگوید من در این جور جا ها که اداء خطاب ندارم مسئله خطاب قانونی را مطرح کنم، بگویم شما می خواهید مثلاً از توی خطاب قیودی را در بیاورید در خطاب شخصی می شود، در خطاب قانونی نمی شود، اگر بخواهید تکلیف معدوم را مشخص کنید با قضیه حقیقه مثلاً به تلاش شما بشود این فضا یک فضا است

اما اگر یک آیه یک خطاب داشت یعنی مثل بحث ما ، یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود در اینجا که شما یک خطابی دارید و این خطاب نسبت به معدوم دچار مشکل است ، دیگر مسئله قضیه حقیقه مشکل شما را حل نمی کند ، مسئله خطاب قانونی مشکل شما را حل نمی کند ، چون شما دارید معدوم را مورد خطاب ، که خطاب قانون به معدوم ،

راه حل حضرت امام (ره)

اینجا امام (ره) می خواهند بگویند اگر خطاب را در فضای ما ببرید که مخاطب و مخاطبش را معلوم بکنید و خطاب الهی درست بشود و مخاطب این خطاب الهی نبی الهی و ولی الهی است ، مخاطبش هم خدای متعال است دیگر هیچ کدام از آن اشکالات پیش نمی آید ، دیگر این فضا غیر از آن فضا است ، اشکالی که فقط متوجه می شود بر می گردیم سر بحث خودمان ، که شما بالاخره پس آیه را چطور حل می کنید اوفوا بالعقود ، یا ایها الذین آمنوا ، یا ایها الناس ، چه کارشان کنیم ، یا ایها النبی بلّغ اینطوری ، این ابلاغ نبی اکرم بلّغ نبی اکرم چطوری اتفاق افتاده؟ یا ایها الناس که مفاد آیه است یا ایها الذین آمنوا که مفاد آیه است چطوری اتفاق افتاده است ؟ پس ببینید اینطوری می شود ما در یک مرحله گرفتاریم با مرحوم آخوند ،

مرحوم آخوند انشاء و فعلیتش در یک فضا است ، وحی اش در یک فضا است ، اشکالاتی که بوجود می آید همان بحثی است که امام (ره) با مرحوم آخوند داشتند ، در یک مرحله با تلمیذ بزرگوارشان محقق نائینی (ره) طرف هستیم ، انشاء فعلیتش با سازمان خودش است دیگر اقتضاء و تنجز را گذاشته است کنار ، این انشاء و فعلیتی که محقق نائینی (ره) به آن دارد فتوا می دهد مسئله توجه به معدومی که مورد اشکال ایشان است ، مسئله قیودی که از تکلیف و خطاب تکلیفی به دست می آید

مورد توجه ایشان است ، حیثش را باید از حیث مسئله خطاب الهی جدا کنیم ، یک بخشی از آن حیثیات در مسئله خطاب شخصی است ، یک بخشی از آن حیثیات در مسئله قضیه حقیقه است با تحلیل ایشان ، اما یک بخش مهم آن می ماند که باید خطاب الهی مسئله را تمام بکند ، در فضای خطاب الهی مشکل حضرت امام (ره) این است که شما اگر در فضای خطاب الهی مخاطب و مخاطبت را درست کردی و گفتی در خطاب الهی خطاب معدوم دیگر دیگر بحث خطاب قانونی به درد نمی خورد ، اول آیه را باید معنا کنید این شاء الله ادامه اش را تمام بکنیم جلسه آتیه .

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ، فرمایشات حضرت امام (ره) در مسئله وحی الهی

بحث ما در ذیل فرمایشات حضرت امام (ره) بود و اجمالاً عرض کردیم به سرواران عزیز مان که ما یک گرفتاری سهل ممتنع داریم آقایان می خواهیم از این بحث ها خوب هم استفاده کنیم و نمی خواهیم هم مفصل به آنها پردازیم تا اینکه هم مرز بحث هایمان به هم نخورد و در واقع سر جای خودش این بحث ها باید گفته بشود و تحقیق بشود

مبنای مرحوم آخوند در مسئله خطاب الهی

ما بر اساس آن توضیحی که دادیم ، در مدرسه مرحوم آخوند می آمدیم دائره وحی الهی را محدود می کردیم به حکم انشائی و حکم فعلی را می بردیم در نفس ولی و نبی ، بعد هم وقتی وارد بحث خطاب می شدند مرحوم آخوند در این فضا نمی تواند خطاب حقیقی به معدوم را درست کند نمی تواند ، نمی تواند در این فضا خطاب حقیقی به غیر حاضر در مجلس مشافهه و تخاطب را درست کند ، لذا مرحوم آخوند در این فضا مجبورند که بروند سراغ آن مبنای مهم شان یک مبنایی دارند ایشان

می خواهند بگویند اینها خطابات حقیقیه نیستند اداه خطاب یا اداه استفهام اینها برای ایجاد و انشاء خطاب هستند نه خطاب حقیقی ، همانطور که اداه استفهام برای ایجاد استفهام است استفهام انشائی اسم آن را می گذاشت نه استفهام حقیقی ، لذا مشکل آیات را حل می کرد آقای آخوند با یک سازمانی ، ما تلک بیمینک یا موسی این "ما" ما استفهام حقیقی نیست ، می خواهد وجود انشائی بدهد به استفهام ، حالا وجود انشائی غیر از وجود حقیقی است ، و اگر با وجود انشائی استفهام کار کردید آنموقع شما می گوئید من انشاء خطاب کردم نه خطاب حقیقی ، حالا این حرف مبنایش درست است غلط است ، چه مقدار مشکل ما را حل می کند بحث است ، اما این فضای فرمایش آخوند این فضا است

اشکال به بیان مرحوم آخوند

خوب ما آنموقع مشکل اصلی مان با آقای آخوند این است که مرحوم آخوند خطاب را گرفته اند خطاب شخصی حقیقی شفاهی ، بعد هم در فضای خطاب شخصی حقیقی شفاهی آمده مراتب حکمش را که حالا اقتضاء و تجزیش را بگذارید کنار ، انشاء و فعلیتش را درست کرده و حکم فعلی را هم از کتاب بیرون کرده اند، یعنی دیگر حکم فعلی در کتاب خدا نیامده است، بلکه آنچه که وحی شده به نبی اکرم (ص) حکم انشائی است ، حالا بعداً عرض می کنم دو تا نکته ای را در این رابطه ذیل فرمایش ایشان اجمالاً

مبنای محقق اصفهانی (ره) در مسئله خطاب

بعد از مرحوم آخوند گفتیم محقق نائینی رضوان الله تعالی علیه باز فضای فرمایش شان فضای خطاب است ، کدام خطاب ؟ خطاب شخصی ، بعد آمده اند از این فضای خطاب شخصی یک استفاده ایی

کرده که این خطاب شخصی اقتضاء می کند که شما از خود خطاب یک قیودی را برای خطاب درست کنید بعضی از وقت ها ، کاری هم به حکم عقل ندارید حکم عقل مستقل ،

و لذا خاطرتان هم باشد قبلاً هم خواندیم اصول فقه هم خواندیم جلسه قبل هم عرض کردم مرحوم آخوند وقتی با مرحوم محقق کرکی (ره) درگیر می شد می گفت که اینطوری نیست که شما فکر کنید متعلق امر به صلاة طبیعت است و طبیعت مقدوره است ، قدرت قید خطاب می شد ، اصلاً توجه خطاب به مخاطبش اقتضاء می کند مقدورِ مورد خطاب قرار بگیرد چون خطاب خطاب شخصی است ، و خطاب حقیقی شخصی اینطوری ،

بعد محقق نائینی (ره) در این فضا که خطاب خطاب حقیقی و شخصی است لذا طبیعت را مقید می کند به قید مقدور اینطوری ، بر خلاف اینکه تعبیر می کرد من می خواهم قدرت را از حکم عقل در بیاورم و بگویم خطاب از توی آن قید در نمی آید اینطوری ، حالا که شما خطاب را شخصی کرده اید آنموقع خطاب قیودات خاص به خودش را می آورد به تعبیر آقای نائینی (ره) ،

بعد اینجا نسبت به معدوم باید چه کار بکنیم ؟ ما خطاب به معدوم را چطوری باید حل کنیم ؟ ایشان خواسته اند با قضیه حقیقه حل کنند ، می گویند آنموقع شما آن معدوم را نازل منزله موجود می کنید خطاب به آن می کنید ، ، ریشه بحث بازگشت قضیه حقیقه به اشتراط وجود مکلف اینطوری است ، و می دانید مکلف در سازمان محقق نائینی (ره) موضوع است نه متعلق ، شما مکلف را موجود فرض می کنید بعد خطاب به آن می کنید ، غائب را حاضر فرض می کنید خطاب به آن می کنید ، بعد آقای نائینی (ره) می گویند که لازم هم نیست خطاب خطاب انشائی هم باشد همین خطاب حقیقی هم می شود ، اما خطاب حقیقی در ظرف وجودش اینطوری ، حالا ان شاء الله سر جای خودش وقتی رسیدیم ،

اشکال موجود در مبناء محقق خوئی (ره)

ما با آقای خوئی (ره) در اینجا مشکل داریم که اگر شما اشتراط را قائل هستید دیگر اینجا باید این سازمان آقای نائینی (ره) را قائل بشوید اگر انشاء و فعلیت را قائل هستید باید سازمان آقای نائینی (ره) را قائل بشوید ، بله مگر آنکه مبنای آقای خوئی (ره) را ما قرار بدهیم ، مبنای آقای خوئی (ره) چون در انشاء حیث إخبار است ، اگر انشاء برگردد به آن مسلک تعهد و چه و آن بحث های خودش که بحثش را کردیم آن یک حرف دیگری است ، اما با قطع نظر از مبناء تان در سازمان محقق نائینی (ره) اینطوری است

حکم فعلی بر اساس مبناء محقق نائینی (ره)

بعد در این فضا که محقق نائینی (ره) کار می کند خوب حکم انشائی سر جایش است حکم فعلی چه اتفاقی برایش می افتد ؟ باید بررسی بشود ببینیم به حکم فعلی چطور می شود خوب ایشان هم سعی می کنند که ببرند سر در فضای قضایای حقیقیه دیگر ، که جعل به شکل قضیه حقیقیه اتفاق می افتد وقتی موضوع محقق و موجود شد آنموقع شما حکم تان فعلی می شود ، بعد باید شما سوال کنید که در کتاب خدا ما دیگر در شکل گیری وحی این را باید درست کنیم با محقق نائینی (ره) ، مرحوم آخوند عبارت صریحی دارند که حکم انشائی وحی می شود ، یعنی کتاب مشتمل بر حکم انشائی ، حکم انشائی تان هم به قول آقای نائینی (ره) با فضای محقق نائینی (ره) یعنی همین قضیه حقیقیه ای که جعل شده ، حکم فعلی مال وقتی است که موضوع محقق می شود ، آنموقع حکم باعث است و زاجر است منتهی خوب آنموقع فرمایش مرحوم آخوند را باید جواب بدهند یعنی ملتزم به آن بشوند

که دیگر نمی توانیم انتقاد اراده را در مبداء اعلی تصویر کنیم ، دیگر حکم می رود ، خوب این یک فضا است ، سازمانش اینطور است

اشکالات مبنای محقق نائینی (ره)

ما مشکلاتی با محقق نائینی (ره) داریم اولاً تصویری که از قضیه حقیقیه ارائه می کنند غلط است (که در جای خودش بحث کردیم) اگر آن تصویر که بازگشت قضیه حقیقیه به اشتراط است غلط باشد آنموقع باید تکلیف این فضای فرمایش محقق نائینی (ره) را درست کنیم که چطوری شما خطاب تان خطاب شخصی است و قضیه حقیقیه اگر از دست تان رفت چطوری می خواهید خطاب به معدوم را درست کنید ؟ چطوری می خواهید خطاب به غیر حاضر را درست کنید اگر خطاب خطاب شفاهی و مشافهه است ، چه می شود چه اتفاقی می افتد ؟

و توضیح هم دادیم که (اجمالاً البته در جلساتی قبلی که) این اشکال عدم توجه تکلیف به معدوم وجود دارد ولو اداه خطاب در کار نباشد ، چون ما یک دفعه تکلیف را می خواهیم متوجه معدوم کنیم یک بار خطاب را می خواهیم متوجه معدوم کنیم دیروز عرض کردم ، با محقق نائینی (ره) ما باید اینجا تعیین تکلیف بکنیم و نزاع را اگر تعمیم دادیم به خطاب به معدوم و تکلیف به معدوم و قضیه حقیقیه را از دست محقق نائینی (ره) گرفتیم باید تکلیف به معدوم را یک طور حل کنیم با آن تصویری که از قضیه حقیقیه می خواهیم ارائه کنیم ، خطاب به معدوم را خود قضیه حقیقیه نمی تواند حل کند چون خطاب به معدوم است ، که اینها سر جای خودش باید تصویر روشن و واضحی پیدا بکند ، بخش هایی از آن را خواندیم و بخش هایی از آن را هم سر جایش ان شاء الله

یک بحثی اینجا داریم که محقق نائینی (ره) هم مثل مرحوم آخوند مجبور است حکم فعلی را دیگر از دایره کتاب خدا بیرون ببرد ، دیگر در کتاب ما فقط حکم انشائی پیدا می کنیم ، حالا به تعبیری که ما در علم اصول با آقای صدر داریم کار می کنیم مرحله تطبیق از دایره دلالت لفظی بیرون است ، دلالات لفظیه اطلاقاً یا عموماً ربطی به مرحله تطبیق ندارند با مجهول کار نمی کنند

امام (ره) می خواهند بگویند که اگر اینطوری بشود آنموقع ما باید نبی را مقنن هم بدانیم یعنی بگوئیم حکم فعلی در مرحله نفس نبوی و ولی شکل می گیرد ، حکم است ، اگر حکم انشائی و فعلی است انشائش در کتاب خدا آمده که وحی به نبی شده بعد در واقع حکم فعلی وقتی است که آن شرط محقق می شود ، موضوع تحقق پیدا می کند **لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً** برگردانم آن را به موضوع و محمول می شود **المستطيع يجب عليه الحج** ، مستطيع موضوع است ، يجب حکم خداست ، حج متعلق است **المستطيع يجب عليه الحج** در حد انشاء و جعل در کتاب است **لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً** اگر حکم فعلی حکم است با همان اصطلاحی که آقایان به کار می برند و در واقع باعثیت و زاجریت و زنده شدن حکم است خوب دیگر آنجا نیست

فرمایش امام (ره) : **مقنن ذات أقدس إله است**

امام (ره) می خواهند بفرمایند اما اگر ما برویم سراغ اینکه نه مقنن ذات اقدس اله است و لذا اگر سروران عزیزی که درس خدمت شان بودیم در بحث خطابات قانونی یادشان باشد تبدیل در اراده تشریعی را امام (ره) گردن اینها می گذاشت به اعتبار اینکه مقنن ذات اقدس اله است ، حکم به همه مراتبش تقنینش و تشریعی با خدای متعال است ، اینها برای اینکه فرار کنند از تبدیل در اراده تشریعی ، مرحوم آخوند قشنگ فرار کرد یعنی می دانست چه کار باید بکند ، گفت انقداح اراده و کراهت در مبداء اعلی امکان ندارد خواندیم عبارت مرحوم آخوند را جلسه گذشته (دیگر من خیلی

عذر خواهی می‌کنم دیگر هر کدام از این کلمات ما توضیحاتی پشت سر دارد که بخش‌هایی از آن قبلاً گفته شده حالا بحث خطاب مشافهه اش را می‌خواستیم خیلی حواله نکنیم به بعد یک کلیتی به دست آقایان بدهیم که آیه را با آن کار کنیم) در واقع مرحوم آخوند خیلی واضح و شفاف گفت ، محقق نائینی (ره) را هم باید بپذیرند ، محقق خوئی (ره) شهید صدر هر کس که در این مدرسه می‌خواهد اینطوری انشاء و فعلیت را بررسی کند ناگزیر است که اینطوری بگوید ، و کتاب را محدود کند به اینجور احکامی که عرض کردم در مرحله جعل هستند در مرحله انشاء هستند و اینطوری

مراتب حکم بر اساس مبناء امام (ره)

امام (ره) می‌فرمایند اگر ما عقلائی به مسئله حکم نگاه کنیم و و مقنن را غیر از مبلّغ حکم بدانیم ، (خیلی این مطلب از آن مطالب مهم امام (ره) است) و بگوئیم مقنن خدای متعال است ، ناگزیریم مراتب حکم را آنطور که ما می‌گوئیم بگوئید ، بگوئیم مقنن خدای متعال است ، تقنین اتفاق افتاده و اراده الهی ، اراده تشریحی الهی نه اراده تکوینی ، تقنین را درست کرده است ، بعد این مبلّغ این مقنن پیامبر اکرم است ، اگر مبلّغ این مقنن نبی اکرم است ، آنموقع همه حکم خدا چه انشاء چه فعلیت با معنایی که ما کردیم ، نزد نبی اکرم (ص) موجود است ، نزد امیرالمومنین (ع) موجود است ، نزد اولاد امیرالمومنین (علیهم السلام) موجود است ، آنموقع اینها می‌شوند احکامی که به ودیعه گذاشته می‌شوند ولی موجودند ، اگر به ودیعه گذاشته بشوند می‌شوند انشائی و شأنی در سنبله انشاء به تعبیر حضرت امام (ره) ، اگر نه ابلاغ بشوند برای اجراء می‌شوند فعلی ، هیچ تبدلی هم در بحث اراده نیست ، اگر اینطوری شد امام (ره) می‌فرماید معنای این حرف این است که وحی کند خدای متعال همه احکامش را به نبی اکرم (ص) آنموقع خاتمیت درست است همه احکام ، مقنن اوست تبدل هم در اراده تشریحی نداریم ، همه احکام هم یک جا می‌آیند ،

خدا رحمت کند مرحوم آقای مطهری را ما این کتاب خاتمیت شان را که می خوانیدم این جمله حضرت امیر (ع) خیلی برای مان عالی بود ، الفاتح لما سبق الفاتح لمن غلق و الخاتم لما سبق این ، فتح کرده در های بسته را نبی اکرم (ص) ، و دریافت کرده تمام احکام الهی را ، فاتح لمن غلق است در بسته را او باز کرده است ، و خاتم یا خاتم ما سبق است ، ختم المراتب و فتح الابواب اینطوری ، خدا حفظ کند استاد مان را [پیامبر (ص)] معلم اول است ، معلم اول است یعنی به تعبیر استادمان معلم اول است یعنی غیر از او دیگر می شوند متعلم حتی جبرئیل امین ، اگر این اینطور که توضیح می دهیم او فاتح من غلق است اگر او نبود این درها اینطوری باز نمی شد آنموقع کتاب خدا حاوی همه است ، با متون متعدده ایی که دارد ،

آنموقع این نوع وحی که کتاب الهی را درست کند و فاتح این در بسته نبی اکرم (ص) است تا او ادنی شکل نگیرد اوحی الی عبده ما اوحی شکل نمی گیرد ، دنی فتدلی فکان قاب قوسین أو ادنی فأوحی الی عبده ما اوحی ما كذب الفؤاد ما رأى إن هو الا وحى يوحى علمه شديد القوى ببینید این سازمان یک سازمانی است که حکم الهی را چه در مرحله انشاء چه در مرحله فعلیت در کتاب خدا می داند ، و کتاب الهی مشتمل بر همه این احکام است و وحی الهی یعنی دریافت همه اینها ، حالا با ذیلی که حالا در جای خودش ،

بررسی حقیقت کلام الهی

اگر اینطوری بشود که امام (ره) می خواهند بگویند که اینطور است ما باید یک بحثی انجام بدهیم که برای نبی اکرم (ص) خطاب به معنای خطاب شفاهی شکل گرفته است اگر خطاب برای نبی اکرم (ص) بی واسطه باشد چنانچه ظاهر این آیات اینطوری است ، اگر خطاب برای نبی اکرم (ص) با واسطه باشد چنانچه ظاهر بعضی از دیگر از آیات است نزل به روح الامین علی قلبک ، روح الامین

این را بر قلب تو نازل کرده است یا رسول الله ، اگر اینطوری باشد باید ببینیم خطاب به معنای خطاب شفاهی برای نبی اکرم(ص) درست می شود حالا چه بی واسطه انک لتلقى القرآن من لدن حکیم خبیر چه وقتی که جبرئیل نزل علی قلبک ، بعد اگر این سازمان یعنی اینکه مشتمل شد بر این کتاب به همین معنایی که خدای متعال بیان کرده است ، ما کتاب را بر تو نازل کردیم انزلنا علیک الکتاب این کتاب ، لتلقى القرآن این قرآن فی کتاب مکین لا یمسه الا المطهرون اگر این کتاب برای نزولش خطاب شفاهی درست بشود برای نبی اکرم (ص) خوب باید ببینیم که عرض کردیم مخاطب خدای متعال است و مخاطب نبی اکرم (ص) است یا مخاطب خدای متعال است و مخاطب جبرئیل امین است ، بعد جبرئیل امین آورده و تحویل پیغمبر داده است که در جای خودش گفته اند که هر دو درست است بعد اختلاف نشأت است ، در مقام نورانیت او فاتح من غلق است در این مقامی که کثرتی اتفاق می افتد بعد قرار است خلاصه چیز بشود جبرئیل می آورد تحویل می دهد ،

که عرض کردم حضرت آیت الله سبحانی دام ظلّه خیلی خوب ارجاع می دهند به این کتاب مصباح الهدایه حضرت امام (ره) ، که می گویند اگر می خواهید حقیقت مسئله را بدانید حقیقت وحی الهی را بدانید امام (ره) بر همین اساس مسئله کلام را حل می کند ، کلام الهی را ، که این قرآن که کلام الله است به چه معنا است ، قبلاً هم به یک مناسبتی بحث طلب و اراده و حرف های مرحوم آخوند و بحث کلام آنجا اشاره کردیم به آن حیث کلامش ،

ببینید اگر اینطور بشود که من باید آنجا ببینیم که اصلاً خطابی شکل می گیرد خطاب مشافهه به معنای شفاهی شکل می گیرد یا نه ؟ اگر شکل نگیرد آنموقع باید سازمان منطق اعتباریات را در کلام الهی و حدیث قدسی درست کنیم ، چون نازل شده است بر قلب نبی اکرم (ص) بواسطه جبرئیل ، یا وحی شده است بر خود نبی اکرم (ص) از ذات اقدس اله ، در او ادنی ایی که کسی نیست ، منطق اعتباریات

اینجا باید درست بشود ، شکل گیری کتاب اینجا باید درست بشود ، مقنن اوست ، مبلغ نبی اکرم (ص) است ، مقنن ما اگر غیر مبلغ ما است که بعداً امام (ره) می خواهند بگویند که عقلانی هم همینطور است ، عقلانی ها مقنن شان غیر از مبلغ شان است لذا خیلی قشنگ می خواهند اشکال بگیرند به آقایان در سازمان مراتب حکم ،

حالا یک بحثی هم با استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله جوادی داریم که خیلی خوب ایشان این مسیر ها را آمده اند اما به مبانی اصولی بعضی هایشان یا اشاره نمی کنند یا بعضی وقت ها ملتزم نمی شوند ، از بیانات استادشان حضرت امام (ره) ، اگر خطاب شکل نگیرد ، خوب ، اگر خطاب شکل بگیرد باید ببینیم ، این کتاب الهی در فضایی که خطاب شکل نمی گیرد دستگاه در واقع اعتباریات چون بالاخره کلمه عربی دال بر معنا است ، انا انزلناه قرآناً عربياً در ظرف بیست و سه سال آیات الهی کتاب خدا شکل گرفته ، سیستم اعتبار و منطق اعتبار باید درست بشود ، مقنن اوست هم حکم فعلی و هم حکم انشائی اما کتاب باید جایش در بیاید ،

بعد ایشان خواسته بر این اساس سازمان مسئله را درست کند بگوید این سازمان می تواند در واقع مشکل غائبین و معدومین را حل کند والا اگر پای آیات خطاب مطرح باشد آن تلاش محقق نائینی (ره) نا کافی است ، حالا این باز یک چون جمع شد مطلب ان شاء الله با آدرس هایی که داریم می دهیم پیاده هم بشود که دیگر وقت به نظرم گذشته ان شاء الله خدا کمک بکند و ما تمام بکنیم این مدعا های حضرت امام (ره) را ما به هیچ وجه اعتقاد نداریم که اینها کفایت بحث است منتهی باید توجه داشته باشیم که محذور داریم دیگر ما ارجاع می دهیم بعضی از آنها را گفتیم در آن مجموعه موسوعه ایی که آمده ، یک مقدار قلبی از مشافهه اش مانده که حالا دیگر بنده کلیاتش را عرض کردم ، تحقیق و تدقیق آن ان شاء الله در جای خودش

و صلّى الله على محمد و آل محمد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

بررسی امام (ره) در مشافهه در خطاب الهی و حقیقت وحی

خوب بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام (ره) بود دوستان هم لطف دارند و هم پیگیری می کنند یک نکته ایی را درخواست کردند که اضافه بشود به مطلب ، اضافه کردیم یعنی توضیح مختصری برای آن داده بشود ، چشم این توضیح را هم می دهیم که کامل آن را گفته باشیم حداقل در حد مدعا ،

عرض کردیم که از نظر حضرت امام (ره) ما در خطابات الهی باید دقتی بکنیم که آیا مشافهه و خطاب شفهایی در خطاب الهی و در حقیقت وحی ، مطرح است یا مطرح نیست ، و اگر نشان دادیم که در خطابات الهی مطرح نیست مسئله مشافهه ، باید ببینیم که خطاب الهی وحی و سیستم عقلانی اش در تقنین چه کار می کنند که دیگر تمام بشود بحث مان

بررسی لفظ و معنا در خطابات الهی

که بخش اول آن که در خطابات الهی ما حیث حیث مشافهه نداریم اگر حیث مشافهه نداریم باید تکلیف لفظ و معنا و سیستم اعتبار اینجا روشن بشود ، حالا این را من یک مقداری اینجا توضیح بدهم البته مختصر تا برویم آن بخش دومش که بحث اصلی مان است

اگر ما گفتیم که در سیستم وحی الهی مراتبی داریم که بعضی از این مراتب عرض کردم مخاطب خود نبی اکرم (ص) (ص) است و او فاتح من غلق است به تعبیری که دیروز از وجود مقدس حضرت امیر سلام الله علیه در آن عبارت زیبای بحث خاتمیت به آن اشاره کردیم فاتح او است فتح مطلق را او انجام داده است به اصطلاح ، خدا حفظ کند استادمان را حضرت آیت الله جوادی را ، فتح مطلق مال وجود مقدس نبی اکرم (ص) است نه فتح قریب نه فتح مبین ، بلکه فتح مطلق ، الفاتح لمن غلق اینطوری ، و الخاتم یا خاتم که فرقی هم نمی کند لماسبق اینطوری ، اگر او فتح مطلق را انجام داده است و او فاتح من غلق است او مخاطب خطاب الهی است و در آن مرحله که به اصطلاح مقام او ادنی است و اوحی الی عبده ما اوحی آنجا شکل می گیرد وحی و خطاب آنجا شکل می گیرد خطاب الهی که می گوئیم یعنی این ،

اگر اینطوری بشود در مقابل این مطلب یک احتمال دیگر داریم که مخاطب خطاب الهی آن رسول فرشته وحی باشد او در واقع مخاطب خطاب الهی است ، بعد پیامبر اکرم (ص) مع واسطه جبرئیل مطلب را دریافت کند اینطوری ، لذا جبرئیل می آورد ، بعد جبرئیل وقتی که می آورد می دانید یک بار به تعبیری که حالا شما بیشتر با این تکه اش شما هم بیشتر آشنا هستید ، انزالی دارد و تنزیلی دارد ، تنزیل آمدن خورد خورد در ظرف بیست و سه سال است ، انزالش در لیلۃ القدر است ، انا انزلناه فی لیلۃ القدر ، لیلۃ مبارکه در سوره دخان داریم ، در لیله مبارکه قدر انزال اتفاق می افتد ، تنزیل در ظرف بیست و سه سال ، جبرئیل تدریجی در بیست و سه سال آنموقع اگر تدریجی باشد

خیلی واضح است لفظ و معنا را می آورد ، یک آیه است لفظی دارد معنایی دارد دلالتی دارد لفظ و معنا که شد این شد سیستم اعتبار ، لفظ وضع می شود بر یک معنایی بر یک معنایی دلالت می کند ، که آنموقع لفظ که وضع شد برای یک معنایی بر یک معنا دلالت کرد آنموقع شما می گوئید موضوع له آن چیست ؟ می گوئیم جامع ما است مثلاً در مرکبات اعتباری یا مرکبات حقیقیه ، یک جامع عرفی درست می کنیم لفظ و معنا دلالتی دارند بر اساس سیستم فهم عرفی اینطوری

آنموقع اگر مسئله مسئله دلالت شد و لفظ شد و معنا شد این بر می گردد به آنجایی که جبرئیل آورده حالا ، ولی جبرئیل که آورده چون دیگر در ظرف بیست و سه سال آیه به آیه آورده است هر آیه ای هم شأن نزولی داشته است، بعد هم به دستور نبی اکرم (ص) این آیات تنزیلی تدریجی تدوین شده اند تدوینی اتفاق افتاده به امر نبی اکرم (ص) بر اساس آنچه که واقع است آنموقع این اتفاق اینجا می افتد که حالا اگر بعداً هم شد در آن بخش دوم یک اشاره ایی به آن می کنم ، بخش دوم که اگر مخاطب خطاب نیست ، خطاب شفاهی نیست چه خطابی اتفاق افتاده (شاید به این یک اشاره ایی کردم در حد اشاره عرض می کنم که آقایان گفتند اقلأً دیگر مدعا ها و کلیات فرمایش امام (ره) درست در بیاید ، حرفی نداریم) اگر اینطوری شد خوب این انزال که یک جا بیاورد آن را تنزیل که تکه تکه بیاورد آن را در آن حیث لفظ و معنا که انزلناه قرآناً عربیاً که عرض کردم عربی است اینجا ، لفظ عربی است فصیح است اینطور ،

حیث تفکیک کتاب از حدیث قدسی

بعد آنموقع اینجا آن حیث تفکیک کتاب از حدیث قدسی معلوم می شود خطاب وقتی است که فرشته وحی لفظ را هم می آورد ، حدیث قدسی مال وقتی است که فقط معنا آمده است، لله جل و اعلی معنا وحی شده اما لفظش دیگر نه ، اینطوری ، در این مرحله است که حیث لفظ مطرح است ، حیث معنا

مطرح است ، بعد در اینجا هم اعجاز در معنا است هم اعجاز در لفظ است ، کتاب این است دیگر قوامش ، حالا آن حیث تدوینش را عرض خواهیم کرد اگر آن شاء الله بشود ، این یک حساب دارد ولی حدیث قدسی معنایش آمده ولی لفظش از خود نبی اکرم (ص) است ایشان می گویند حریث قدسی اینطوری است و این غیر از کتاب است با این تحلیل که خیلی خوب استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله جوادی عرض کردم اینجا کار اساسی و خوبی دارند که بعد آنموقع باید سیستم اعتبار تکلیفش روشن بشود هم اعتبار کردن و هم معتبر ما که صقع وعاء اعتبار و معتبر را باید اینجا تحلیل کرد ، چون این خیلی خیلی مهم است ها ، و اگر این اتفاق نیافتد این حیث این اعجاز به هم می خورد ، و دیدید بعضی از این آقایان غرب زده نا آشنا به این سازمان بسیار فنی دچار مشکل شده اند ، آن تحلیل حقیقت وحی در تطبیقش بر کتاب الهی بر سنت الهی اینطوری ، حالا چه حدیث قدسی و چه حدیث غیر قدسی ، اینجا دیگر بسیار بحث مهمی ما داریم که اینکه می گفتم امتداد اینجا ، خوب این یک نوع ،

تحلیل حقیقت وحی در جایی که مخاطب خود نبی اکرم (ص) باشند

اما در بخشی که خود پیغمبر مخاطب باشد در مقام او ادنی ، آنجا دیگر من لفظ ندارم ، آنجا دیگر معنا من ندارم ، لفظ و معنا به این رابطه و آن حقیقت وحی آنجا باید شکل بگیرد ، که آنموقع بحث وحی تکوینی و وحی تشریحی و حتی مصحف یعنی این تحلیل که آنجا انجام می شود بر همه اش منطبق است بحث علم ما کان و ما یکون و فرمایش بسیار بسیار مرحوم آخوند که می گفت لوح محفوظ است وجود ذی جود ام ایها و آن مصحفی که در واقع مصحف مادر همه کائنات است و آن در واقع وحی ایی آنجا شکل گرفته آن هم کتابت شده البته ، حالا آن هم حیشش باز همین حیث کتاب خداست به یک معنا با یک فرقی ، آن هم بالاخره در یک مقام نورانیت یک چیزی دریافت می شود

اینجا جبرئیل امین تحویل می دهد ، باز اینجا امام (ره) خیلی عالی امام (ره) می فرمایند این بزرگترین فضیلت حضرت زهراء اطهر (س) است ، القاء می کند به قلب مقدس ام اییها کاتبش هم امیر المومنین است اینجا همینطور که امیرالمومنین کاتب این مصحف است کاتب کتاب خدا هم هست ، ببینید آنموقع اینطوری می شود یک حقیقتی پیدا می کند وحی در آن مقام ، که آن حقیقت مقسم تقسیماتی است ، آنجا دیگر وحی است ما اوحی هم دیگر ابهامش مال همین است فاوحی الی عبده ما اوحی ، آن حقیقت وحی آنجا شکل می گیرد آن وحی حیث تکوینی پیدا می کند حیث تشریعی پیدا می کند ، در آن مخاطب که حقیقت نورانی که در آن مقام جمع الجمعی و آن حقیقت وجود مقدس امیرالمومنین (ع) است وجود مقدسه ام اییها (س)، که حالا در روایاتی داریم که امام گفت مثل ما است حضرت زهراء (س) ، عالم به ما کان و ما سیکون الی آخره الی یوم القیامه است ،

احتمال حضرت امام (ره) در کلام نفسی

ببینید اگر آن حقیقت آنجا شکل گرفت و در آن مقام دیگر مقام مقامی است که بله ما دیگر لفظ و معنا نداریم ، خدا رحمت کند امام (ره) را ، حالا آقایان چون اشاره کرده اند عرض می کنم لذا امام (ره) در آن بحثی که عرض کردم در کلام الهی یک احتمالی می دهند که کلام نفسی معنایش این باشد ، بعد هم می گویند این مطلبی که ما می گوئیم نه اشاعره می فهمند که چیست و نه معتزله و نه خیلی از آقایان دیگر ، مگر کسی که به تعبیر استادمان حضرت آیت الله فاضل (ره) از امام (ره) نقل می کردند و درست هم هست کسی که مراتبی از علم و عمل را دریافت کرده باشد ، تعبیرشان این است در این بحث های اصولی فقه اصولی شان هم هست آقای فاضل (ره) در نقل امام (ره) ، ... ،

آنجا خوب بله آنجا به تعبیر ایشان به تعبیر حضرت آیت الله سبحانی دام ظلّه در حاشیه تہذیب در
 همان مصباح الہدایۃ الی الخلافة و الولاية ، آنجا دیگر مقام خلافت کلی است ، آن خلافت کلی کہ
 مقام خلیفۃ اللہ است حیث انسان است حیث امتداد است و انسان مخاطب است و غیر انسان نمی تواند
 مخاطب الہی باشد و ظرف وجود انسان است کہ می تواند فاتح باشد ، انسان خلیفہ ، خلیفہ الہی ، بعد
 این خلافت دیگر غیر از خلافت آدم است ، خلافت آدم کہ انی جاعل فی الارض خلیفۃ آن یک
 مقامی است کہ فرشته ها هستند ، تخاطبی هست خطابی هست ، سجودی هست ، ساجد و مسجودی
 هست اینطوری ، آنجا خوب شیطان ہم کہ سجده نمی کند بہ او می گویند اأستکبرت ام کنت من
 العالین یک مقام عالی ایی وجود دارد کہ آن دیگر غیر از مقام خلافت ادم است ، در آن مقام کہ
 خلافت الہی می خواهد شکل بگیرد کہ امام مصباح الہدایۃ الی الخلافة و الولاية می گویند ، آن را بہ
 آن می گویند ولایت مطلقہ مفوضہ بہ نبی اکرم (ص) کہ حالا إن شاء اللہ بحث های امتدادیش را در
 بحث ولایت فقیہ می گوئیم آن یک خلافت است آن خلافت کہ دیگر خیلی اعلی است ، بہ شیطان
 ہم می گویند تکبری بودہ استکباری بودہ یا نہ تو اصلاً بالایی تو این نشئہ نیستی
 لذا خدا رحمت کند آقای طباطبایی (ره) را خدا رحمت کند امام (ره) را دیگر در این آیات خلافت
 آدم شما غیر از آدم و فرشته ها و شیطان متکبر استکبار ورزیدہ یک چیزی دارید بہ نام أم کنت من
 العالی اگر آنطوری بشود آنجا کہ این اتفاق می افتد و ما یک خلافت اینطوری را درست می کنیم
 برای انسان ، خوب دیگر بله ، آن خلافت اگر خوب امتداد پیدا بکند از توی آن کلی مسئلہ حل می
 شود در تفسیر در کلام در سیاست در اقتصاد ، مگر می شود آدم آنموقع بگوید من اقتصاد ندارم ،
 حالا حیث تکوین آن ہم قابل بحث است فضلاً عن التشريع ،

حالا بعد ما آنجا بحث می کنیم که حالا ما هم اگر آنطور شد خلافت اقتضاء کرد حکومت را و حکومت شد حکم اولی ما می توانیم در بحث فقه ، فقه نظامات را از لوازم احکام متشطت در بیاوریم که مرحوم آقای صدر این کار را کرده ، یا اگر حکومت در آن فضا شد حکم اولی فقه نظام ساز حوزه به تعبیر که آقا فرمودند امام (ره) فقه را وارد مرحله نظام سازی کرد اما نظامی که از آن نوع خلافت و حکومت است که حکم اولی و مقدم بر همه احکام است ، خوب این دیگر یک بحثی است ، تکوین آن را باید درست کنیم ، تشریح آن را باید درست کنیم ، آنچه که آمده را باید مقسمش را درست کنیم ، یک کار بسیار بسیار مهمی است که امام (ره) آنجا انجام داده اند ، آنجا بله آنجا ما اگر درست کردیم احتمال دیگر امام (ره) در کلام الهی در کلم الله موسی که این کلیم الله شدن برای کدام نشئه است

امام (ره) آنجا یک احتمال قوی ایی داده اند گفتند ببینید این بحث و درگیری ایی که وجود دارد که آیا این کلام الهی که فرموده کلم الله موسی تکلیماً موسی (ع) شد کلیم الله ، کلیم الله شدن موسی (ع) مثل خلیفه شدن آدم مال کدام مقام است ؟ خیلی باز این بحث بحث بسیار مهم است ، خلافت آدم مال یک نشئه است ، کلیم الله شدن موسی (ع) مال یک نشئه است ، کلام الهی و خطاب الهی به وجود مقدس خاتم الانبیاء (ص) به در آن مقام نورانیت که با اهل بیت (ع) و امیرالمومنین با صوت لسان علی (ع) به تعبیری مطرح است اینها ، آن کلام الهی آنجا آن خلافت الهی آنجا دیگر غیر از کلیم الله شدن موسی (ع) است ، موسی (ع) را در طور کلیم الله کرد ، شجره صحبت کرد ، حتی شجره و سنگ ریزه هم اینجا هم صحبت کردند اینجا هم شهادت دادند ، استوانه شهادت داد فریاد می کشید در روایت دارد جیغ می کشید که چرا بیغمبر(ص) بلند شده و رفته منبری برایش درست کردند ، فراق اینطوری است دیگر ، خوب آنها اینجا یک مقام است سخن گفتن شهادت دادن توحید گفت ولایت

گفتن کلیم خداوند متعال از باب اینکه این موجودات شروع کنند صحبت کنند یک طور است ، آنجا که کلام بیاید

حادث یا قدیم بودن کلام الهی

امام (ره) فرمودند آنموقع این بحثی که بین علماء اسلام پیش آمده که کلام الهی حادث است یا قدیم ؟ کلام اگر حادث باشد یک طور است اگر قدیم باشد و بخواهند آن را ببرند در ذات ، کلیم الله اینطور است کلیم الهی باشد امام (ره) فرموده ممکن است کلام نفسی ولی با تصویری که قرآن کریم در سایه روایات اهل بیت (ع) به ما می دهد ، خوب آن دیگر کلیم است

امام (ره) می فرماید کلام نفسی آنجا حیثش درست می شود ، که استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله فاضل ضمن تایید و اقرار به این مطلب کما اینکه عرض کردم حضرت آیت الله سبحانی دام ظلّه هم همینطور خیلی معجب و مداح این فضل قوی امام (ره) هست در مصباح الهدایه می گویند البته ما اگر از آن نشئه بگذریم و بیاییم اینجا خوب دیگر بحث کلام حادث رتبه فعل الهی است ،

بینید اگر ما مخاطب را با نبی اکرم (ص) و اهل بیت شان به عنوان مخاطب اصلی خطاب الهی در آن رتبه بحث کردیم ، یک بحث بسیار اساسی انسان شناسانه قوی ، بله آن درست می شود آنموقع آیت عظمی الهی امیرالمومنین (ع) است ما کان لله آیه اکبر منی بله این درست است ، اسم است آیه است ، اسم است ولی آیه است اسماء حسنی الهی ، اسم ، آیه اعظم الهی ، بله ، فادعوا بها بخوان ، حالا این آیه در آن مرحله ، بله زیارت عاشوراء را به ... می دهد بسیار عالی می دهد حدیث قدسی است دیگر، که این زیارت عاشوراء گودی قتلگاه (ایام اربعین هم نزدیک است) این یک انسان شناسی می

خواهد که حدیث قدسی را درست می کند مصحف را درست می کند کلام علی (ع) و اهل بیت (ع) را درست می کند، خوب آن رتبه یک نشئه هست

اینجا که بله به تعبیر زیبای علامه طباطبایی (ره) می فرمایند آیات اینطوری اند یک جا فرموده دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی دیگر اینجا بحث انزال نیست بحث تنزیل هم نیست بحث بیست و سه سال نیست بحث یک شب هم نیست ، آنجا یک نشئه ایی است با یک حسابی دیگر این

می شود یک چیز سومی ،

تعبیر دیگری که دال بر انزال هستند

یک خلاصه باز تعبیری داریم که خلاصه جبرئیل آورده که عرض کردم سوره شعراء جبرئیل لفظ و معنا را می آورد نازل می کند ، یک تعبیر دیگر هم داریم بآیدی سفره کرام برره ، فرشتگان الهی می آورند نه جبرئیل امین ، حالا نسبت آن سفیران الهی سفره ایی که کرام برره ایی هستند برای انزال یا تنزیل نسبت شان با جبرئیل چه چیزی است ، کما اینکه در مسئله قبض روح اینطور است یک بار خودش قبض می کند یک بار عزرائیل قبض می کند یک بار اعوان عزرائیل ، تتوفیهم الملكة قل يتوفیکم ملک الموت ، الله يتوفی الانفس ، بله خیلی خوب قشنگ آقای طباطبایی (ره) نشئات را مرتب می کند ، این را شما در تکوین یا در تشریح دارید ،

سیستم دستگاه اعتبار که شما با لفظ کار کنید با معنا کار کنید باید برگردد به ظرفش یعنی به قلب و نفس ولی ، اگر سیستم اعتبار در این فضا با این بحث انسان شناسانه ایی که بنده عرض کردم جای

خودش را پیدا کند آنموقع امام (ره) یک تعبیری دارند که این تعبیر متاسفانه در تہذیب نیست ، تعبیر امام (ره) کہ شرح آن را إن شاء الله فردا بدهیم و این بخش را سریع جمع کنیم برگردیم ،

کہ امام (ره) می فرمایند آن خطابات الله النازل الی رسول الله بأی نحو کانت بای نحو کانت را بعداً تحلیل می کنند ، بلا واسطه او معها اینهایی کہ نازل به رسول خدا هستند چه بلاواسطه باشند بای نحو کانت بلا واسطه باشند او ادنی ، مع الواسطه باشند سفره کرام برره ، یا جبرئیل امین ، روح الامین اینطوری ،

خدا رحمت کند آقای طباطبایی (ره) را این جمله را من حقش را اداء کنم کہ چون در این عبارت امام (ره) می گوئیم ، آقای طباطبایی (ره) یک بحثی ہم سر روح دارند همینطور خیلی خوب کہ برای بقیہ انبیاء ہم همینطور کہ آن را ہم حالا شاید اشاره کردم ، چون حالا چون واسطه ها را داریم در این سیستم وحی تحلیل می کنیم منطق قرآن بسیار عجیب است ولی خوب فهم این منطق و استفادہ از این منطق کہ حالا بعد تکمیل می کنیم عبارت های امام (ره) و علامہ را ، انصافاً آن فرمایش آقا را دوبارہ من یادآوری می کنم ، فلسفہ فقہ اکبر و راه فهم دین است بروید و این بہ کار احتیاج دارد ، تعبیرشان این است بروید و این بہ کار احتیاج دارد ، بعد ہم می گویند بروید امتدادش بدهید تا بعد بتوانید تکلیف تولید فکر را کہ غیر از توحید علم است مدیریت کنید

و صلّی الله علی محمد و آلہ الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ تحلیل مسئله وحی در بیان امام (ره)

بحث ما درباره این بحث خطاب بود در ذیل آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود که عرض کردیم این خطاب را در فرمایشات حضرت امام (ره) باید تحلیل کنیم برای تحلیل فرمایش حضرت امام (ره) عرض شد که امام (ره) یک اصراری دارند یک اصرار بسیار پخته و دقیقی در مسئله وحی ، و تحلیل مسئله وحی را با مراتب حکمی که خودشان قائل هستند مرتبط می کنند ، کما اینکه محقق خراسانی (ره) یک تحلیلی دارند از مراتب حکم شان و مسئله ارتباط نفس نبی و ولی با عالم محو و اثبات و عالم لوح محفوظ ، یا ام الكتاب به تعبیر مرحوم آخوند ، لذا ما وارد تحلیل این ، نه تحلیل جامع بلکه در حد اجمالی که فرمایش امام (ره) را در حد مدعی ما تصویر کنیم وارد بحث تحلیل وحی شدیم که خطاب الهی را که بر اساس تحلیل وحی ما تحلیل کنیم این را در بیاوریم

بر اساس تحلیل وحی عرض کردیم که کان این نفس انسان کامل ، نفس نبی و نفس ولی اینها مراتبی دارند از استکمال که در یک مرتبه ممکن است واسطه انتقال کلام الهی فرشته وحی باشد یا دیگر فرشتگان که اشاره کردیم روح الامین باشد اشکالی ندارد کرام برره باشند اشکال ندارد که باید این آیات الهی دست این سفیران الهی قرار بگیرند اشکال ندارد ، حالا نسبت این کرام با آن روح الامین

چه چیزی است؟ گفتیم خیلی خوب قابل بحث است آقای طباطبایی (ره) هم بحث کرده اند همان نسبتی که اعوان و انصار فرشته مرگ ملک الموت با ملک الموت دارند این عیبی ندارد ، در یک مرتبه ایی این نفس با این وسائط انتقال کلام الهی تماس می گیرد ، حالا وسائط کرام بره اند بیا روح الامین است ، در یک مرتبه ایی این نفس با خود ذات اقدس اله در تماس است اشکال ندارد ، اگر این در واقع سیر را ما درست کنیم آنموقع حقیقت وحی قابل تحلیل است خطاب الهی مخاطبش و مخاطبش کاملاً معلوم می شوند ، که خطاب الهی به چه کسی است و مخاطب چه کسی است

تبیین مخاطب و مخاطب در کلام الهی

اگر این نفس با ذات اقدس الهی ارتباط پیدا کرد خوب مخاطب او است مخاطب هم خود این نفس است ، نفس در واقع به اعلی درجه قرب رسیده او اَدنی اینطوری ، در آن او اَدنی مخاطب نفس است مخاطب ذات اقدس اله ، اگر بخواهد با واسطه وحی تماس بگیرد خوب که نزل به الروح الامین علی قلبه آنموقع مخاطب در واقع روح الامین است مخاطب نبی اکرم (ص) است که قلب مبارک و مقدس نبی اکرم (ص) در واقع محل انزال این کلام الهی است که فرشته وحی آورده و تقدیم کرده است ، یعنی ایشان می گویند شما وقتی وحی را درست تحلیل کردید این سیر درست در می آید مخاطب معلوم می شود مخاطب معلوم می شود ،

بازگشت کلام نفسی به آن مرحله که نفس بدون واسطه کلام را دریافت می کند

بعد هم فرمودند که کلام ، کلام نفسی ایی هم (که اشاره هم که کردم قبلاً در جلسه پایانی) ممکن است که به این برگردد عیب ندارد ، کلام نفسی برگردد به آن مرحله ایی که در واقع بدون واسطه نفس دارد از ذات اقدس اله دریافت می کند اشکالی ندارد ، که اگر این باشد بعد هم می فرمایند نه معتزله این را

می فهمد نه اشاعره این را می فهمند و نه بقیه این را می فهمند و نه حتی خیلی از آقایان علماء ، تعبیر امام (ره) این است که الا از اوحدی از علمائی که مؤید به تأییدات الهی اند و علاوه بر بحث های علمی با ریاضت و سلوک معنوی مأنوس اند ممکن است که این را بفهمند و تصدیق کنند که استاد بزرگوار ما آیت الله فاضل (ره) خیلی تواضع می کنند و احترام می کنند این فرمایش امام (ره) را در همان بحث کلام نفسی و بحث فلان که قبلاً بحث کردیم ،

خوب ایشان می فرمایند ممکن است کلام نفسی اینطور بشود ، اگر معنای کلام نفسی که می گویند قدیم است و حادث نیست و ربطی به مرحله فعل ندارد اگر این باشد خوب حرفی نیست ممکن است که این را هم درست کرد امام (ره) می فرمایند این هم قابل بحث است بالاخره امام (ره) فرمایش فرمودند این حقیقت را باید بدانیم ،

قائل بودن بعض علماء به این مبنائی که حضرت امام (ره) به آن اشاره می کنند

ما عرض کردیم مرحوم آقای طباطبایی (ره) با امام (ره) هستند خیلی خوب اینجا همراه هستند در این فرمایشات شان ، حالا یک نکته ای هم هست که اضافه می کنم برای توضیح فرمایش آقای طباطبایی (ره) و البته خیلی دیگر از مفسرین با امام (ره) هستند یعنی این نیست که این مبناء منحصر به امام (ره) باشد من این را تاکید کنم که این مسئله الان قائلین محکمی دارد در تفسیر و در فهم کلام خدا ، حالا بعد می گویم سهم امام (ره) در مسئله اصولی چه چیزی است ، آقایانی که این را قائل اند باید ببینیم در اصول این را ملتزم می شوند به لوازم این مسئله یا نه حالا این بحث بعدی است ولی اصل مسئله این است که بدانید قائل های محکمی دارد ،

که همین جا من حق مرحوم آخوند را هم اداء کنم ، ببینید عبارت مرحوم آخوند را ما خواندیم اگر یادتان باشد گفتیم مرحوم آخوند چند جا در کفایه این بحث را خیلی زیبا مطرح کرده است یکی از جاهایی که خوب مرحوم آخوند مطرح کرده اند و عجیب هم هست هم تکوین را گفته اند مرحوم آخوند و هم تشریح را من جلسه قبل عرض کردم که امام (ره) اگر حقیقت وحی را در آن او ادنی درست کرد و به تعبیر آقای طباطبایی (ره) در مقام نورانیت که کلنا نوراً واحد بودیم آنجا درست کرد آنموقع کتاب الهی درست می شود چه کتاب تشریحی الهی که در واقع قرآن کریم است چه کتاب تکوین که مصحف بی بی است عیب ندارد ، وحی اگر حقیقت آن درست شد و همه چیز را با هم خدای متعال یک جا داد خوب بله همه چیز را درست می کند خیلی عالی هم درست می کند ،

حالا مرحوم آخوند هم خیلی جالب هم عرض کردم در بحث مراتب حکم یک جایی در جمع بین حکم واقعی و ظاهری که ما خواندیم یک تکه ایی از مرحوم آخوند را آنجا بحث می کنند که نشان می دهند که در مرحله مبدا ما علم به مصلحت داریم علم به مفسده داریم نهایتاً حکم انشائی داریم ، اما اراده و کراهت بعد از وقتی است که حکم انشائی یا مصلحت به نبی و ولی وحی و الهام می شود آنموقع در نفس نبی و ولی انقداح اراده حاصل می شود که ما آنجا این عبارت را ارزشش را از باب این دانستیم که آقای آخوند هم دارند مراتب حکم شان را با این سیر ثبوتی جمع می کنند ،

استفاده مرحوم آخوند از این مبناء در بحث بداء و نسخ

یک جای دیگر که قبلاً هم عرض کردم مرحوم آخوند خیلی خوب از این استفاده می کند بحث بداء است که بداء مستحیل چه چیزی است در ذیل آخرین فصل از بحث های عام و خاص خیلی قشنگ لا بأس بصرف الکلام الی ما هو نخبه القول فی النسخ آنجا وقتی می خواهند فرق نسخ و تخصیص را بحث کنند بحث می کنند که می گویند نسخ چه چیزی است ؟ می گویند نسخ ، رفع حکم ثابت است

اثباتاً الا اینکه در حقیقت نسخ اثباتاً رفع است حقیقتاً دفع است ، یعنی از اول حکم آمد داشته است ، نسخ اثباتاً می گوئیم رفع ما هو الثابت است از اول ثباتی وجود نداشته است ، استمراری وجود نداشته است ، پس اگر از اول ثباتی وجود نداشته استمراری وجود نداشته و نسخ رفع است نه دفع است تعبیر می کنند ریشه اش چه چیزی است ؟

توضیح می دهند و انما اقتضت الحکمة حکمت اقتضاء کرده اظهار دوام الحکم یا و استمرار حکم یا اصل انشاء حکم را ، حکمت اقتضاء کرده که به یک دلیلی مولی اظهار کند که این حکم ثابت است و مستمر است اینطوری یا اظهار کند که این حکم انشاء شده و می ماند یعنی به فعلیت می رسد و اصل انشائه و اقراره مع انه بحسب الواقع لیس له قرار قراری ندارد چون فقط انشاء است او لیس له دوام و استمرار استمراری ندارد آمدی دارد این حکم ، بعد توضیح می دهند این را و ذلك لان النبی چون وقتی که تحلیل می کنند که قبلاً هم عرض کردیم این را ربما یلهم أو یوحی الیه به او وحی می شود یا الهام می شود آن یظهر الحکم یا یظهر استمرار الحکم را مع اطلاعه علی حقیقت الحال با اینکه خود پیغمبر می داند که نه این حکم باقی نمی ماند ، و انه ینسخ فی الاستقبال بعداً خلاصه نسخ می شود او مع عدم اطلاعه علی ذلك این شاهد ما است می گویند نفس ها دو جور اند یا مطلع اند که می رسند به لوح محفوظ و ام الكتاب ، یا نفس های غیر مطلع اند بخاطر اینکه لعدم اطلاعه چرا؟ لعدم احاطته بتمام ما جرى فی علمه تبارک و تعالی و بعد مثالی برای این دوم می زنند و من هذا القبیل لعله یکون امر ابراهیم بذبح اسماعیل ابراهیم (ع) وقتی مامور به ذبح می شود که امر به ذبح می آید و بعد نسخ می شود ابراهیم (ع) اطلاع نداشته از حقیقت حال ، که این امر نسخ می شود ، بعد هم توضیح می دهد می گوید حالا که اینطور شد نسخ چه می شود ؟ نسخ به حسب الحقیقة دفع است و ان کان بحسب الظاهر رفعاً

بعد هم بحث بدهاء محال را می کند بدهاء محال این است که من بگویم در اراده الهی تغییری بوجود آمده که این محال است بدهاء غیر محال این است که یک چیزی که ما فکر می کردیم مستمر است بعداً معلوم می شود که نه مستمر نبوده است ، بعد هم توضیح می دهند مفصل توضیح می دهند این را در تشریحات خیلی قشنگ مرحوم آخوند می گویند و اما البدهاء فی التکوینیات بدهاء در تکوینیات را هم قشنگ می گوید ، می گوید این هم همانطور است مجملش هم این است که مشیت الهی وقتی تعلق می گیرد به اظهار ثبوت ما یمحو خدای متعال یک چیزی است که باید محوش کند بعداً ولی باید الان اظهار بشود مصلحت در این است که اظهار بشود ، لحکمت داعیه الی اظهاره الهم خدای متعال أو أوحی الی نبیه أو ولیه وحی به نبی یا الهام به ولی ان یخبر به به او می گوید تو بگو مع علمه بانه یمحو پیغمبر یا ولی می داند که این محو می شود أو مع عدم علمه به یا نه اصلاً نبی نمی داند ولی نمی داند لما اشیر الیه چون ما قبلاً گفتیم من عدم احاطه ببینید علت چه در تکوین و چه در تشریح قشنگ یک چیز است ، نفس حرکت کرده رفته بالا رسیده به یک مقام به نام لوح محو و اثبات ، یا نفس حرکت کرده رسیده به مقام بالاتر به لوح محفوظ و ام الكتاب اگر در مقام پائین است اطلاع ندارد و احاطه ندارد ، اگر در مقام بالا است اطلاع دارد و احاطه دارد ، ببینید اصل مسئله هم انصافاً مال خود آقای آخوند است ، حالا می گویم فقط مشکل را بعداً می گویم ،

بعد من عدم الاحاطه بتمام اجری فی علمه و انما یخبر به لانه حال الوحی او الالهام لارتقاء نفسه الزکیة و الاتصالة بعالم اللوح المحو و الاثبات این ارتقاء نفسه الزکیة من همه این عبارت را خواندم برای همین یک جمله : ارتقاء نفس زکیه و رسیدن آن به عالم لوح محو و اثبات ، إطلع علی ثوبته فهمید که هست چون در عالم لوح محو اثبات است ، اثبات را فهمید و لم یطلع علی کونه معلقاً علی امر غیر واقع مثلاً خبر داده به اینکه این فردا می میرد که در روایات هم داریم که آن عروس و داماد

پیغمبر(ص) تشریف آورده بودند برای صیغه عقدشان که پیغمبر (ص) فرمود فردا می رویم برای تشییع جنازه شان این معلق بوده بر خلاصه عدم تصدق ، خوب این شب رفته صدقه داده شام عروسی اش آن افعی ایی که قرار بود او را از بین ببرد قفل زدند به دهانش ، خیلی خوب در روایات داریم، این معلق بوده بر عدم تصدق صدقه داده حکمه رفع شده قال الله تبارک و تعالی ما یمحو الله ما یشاء و یثبت اینطوری ،

بعد هم دارد نعم من اشتملته العناية الهیة بله اگر کسی عنایت الهی شامل حالش بشود و اتصلت نفسه الزکیة بعالم اللوح المحفوظ الذی هو من اعظم العوالم الربوبیة و هو ام الكتاب و عنده ام الكتاب خوب اگر کسی اینطور بشود مرحوم آخوند می گوید بله این واقعیات علی ما هی علیه بر او واقع می شوند کما ربما یتفق لخاتم الانبیاء او لبعض الاوصیاء امیرالمومنین سلام الله علیه و اولاد طیب و طاهرش و حضرت صدیقه طاهرة ام ایها که پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) فرمودند زهراء (س) از جنس ما است ، همان روایت که راوی می گوید وقتی دیدم قهقری می رفتم عقب عقب وقتی عظمت علم زهراى اطهر (س) برایم تجلی کرد فرمود از جنس ما است عالم است

خوب ببینید اینجا اصل مطلب را مرحوم آخوند گفته است ، مبناء درست است ، مبناء یک مبناء محکم قرآنی است که مرحوم آخوند حالا در حد ارتقاء نفس زکیه و اتصال آن به لوح محو و اثبات یا ارتقاء نفس زکیه و اتصال آن به عالم لوح محفوظ و ام الكتاب ، که آن لا یمسه مال این است ها ، انه لقرآن کریم این قرآن کریم فی کتاب مکنون که ظاهر آیه از لا یمسه کتاب مکنون است به قرآن هم بخورد اشکال ندارد حالا با آن بحث های تفسیری ایی که ، فی کتاب مکنون ام الكتاب ها لا یمسه الا المطهرون حقیقت ام الكتاب نزد مطهرون است ، بسیار عالی می شود ، لن یفترقا اینها ، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض بله دیگر آن است دیگر آن قسیم است قسیم الجنة والنار است ساغ

المومنین من حوض النبی بله ساقی است ، چه شراب نابی رهیق مختومی به دوستانش می دهد
امیرالمومنین (ع) می دهد ،

خوب ببینید این سازمان یک سازمانی است که شما درست می کنید، ام کتابی دارید لوح محفوظی
دارید کتاب مکنونی دارید این کتاب مکنون و این لوح محفوظ مرتبه ایی از من اعظم عوالم روبیبه
است نفس ولی متصل به این لوح است ، نفس نبی متصل به این لوح است ، می خواهم نشان بدهم که
این مبناء آقایان این نیست که شما فکر کنید مبناء یک عارفی است مثل حضرت امام (ره) ، مبنای
یک عارفی است مثل علامه طباطبایی (ره) ، نه خیر این فقه اکبرش برای فهم کتاب خدا توسط
مرحوم آخوند تبیین شده ، درست تبیین کرده ، بداء را تصویر کرده گفته حقیقتش ابداء است اظهار
است فلان است فلان است با همین تحلیلی که عرض کردم اجمالاً البته فعلاً من در مقام
تفصیل نیستم ،

ببینید کما ربما يتفق لخاتم الانبياء و لبعض الاوصياء این کان عارفاً باکائنات کما کانت و تكون نعم
مع ذلك ربما يوحى اليه حکم من الاحكام تارة بما يكون ظاهراً في الاستمرار و الدوام مع انه في
الواقع له غاية و امد يعينها بخطاب آخر و اخرى يكون ظاهراً في الجدمع انه لا يكون واقعاً بجد بل
لمجرد الابتلاء ببینید دوباره مرحوم آخوند می آید سیستم خودش را پیاده می کند انشاء و فعلیت
خودش را ، که انشائی بوده حکم ذبح مثلاً ، جدی نبوده ، یعنی یک کار قشنگی که مرحوم آخوند
کرده که من انصافاً اینها را ارزشمندی نظام استنباطی محقق خراسانی (ره) می دانم ، طبیعی هم هست
که هر چیزی جای کفایه را نمی گیرد ببینید دقت کنید من خواهش می کنم این را دقت کنید این مبناء
اینطوری اکبر و اوسط و اصغرش اینطوری همراه و قوی یعنی واقعاً عنایت الهی بوده به خود مرحوم

آخوند و اینطور هم نیست که اتفاقی باشد بیش از چند صد مجتهد مسلم قوی تاثیر گذار در عالم فکر شیعی ما شاگرد های محقق خراسانی باشند مبناء قوی است

مرحوم آخوند قشنگ آمده تحلیل ثبوتی کرده است ارتقاء نفس نبی و نفس ولی را و رسیدنش به عوالم وجود عالم لوح محو و اثبات یا عالم لوح محفوظ و ام الكتاب کتاب مکنون اینطوری ، و بعد هم هنرمندی اش این است که این سازمان ثبوتی ایی را که مرحوم آخوند قائل است و خوب هم قائل است این سازمان ثبوتی را وصل کرده به مراتب حکمش کما اینکه وصل کرده به نسخ و تخصیص و این در واقع به آن می گوئیم فقه اوسط ، ببینید خیلی مرتب است یعنی شما فقه اکبرت را درست کردید خدا واقعاً حفظ کند آقا را من خیلی خوشم می آید از این انضباط و تسلط ایشان و احاطه شان که این سازمان را تحلیل کرده آن ما هم اسمش را گذاشتیم فقه الخمینی یعنی این ، یعنی اکبر اوسط اصغر ، با نسب شان ، و البته بسطش یعنی جاهای دیگرش را باید پیدا کنیم یک جاهایی از آن را قشنگ مرحوم آخوند نشان داده اند حالا مرحوم آخوند رشد نفس را به قول امروزی ها انسان شناسی اش را گفته ، واقعاً گفته ،

ریشه این فرمایش حضرت امام (ره) در کلام مرحوم آخوند

لذا من در حاشیه تهذیبم در ذیل فرمایش استاد بزرگوار مان آیت الله سبحانی حاشیه زدم ، آیت الله سبحانی تشکر می کنند از استادشان حضرت امام که قبلاً هم عرض کردم که ایشان در مصباح الهدایة فی الخلافة و الولاية خیلی قشنگ مسئله خلافت و ولایت و انسان را اینها را قشنگ بیان کرده من اینها را من آنجا نوشته ام بعض از این مطالب مال خود مرحوم آخوند است و ما باید اینها را بگوئیم تا آن فرمایش نهائی امام (ره) جا بیافتد ، چون و الا ما فکر می کنیم که یک جمله ایی است که امام

(ره) در یک جایی گفته دیگر بقیه اش را نگفته اند ، تفسیرش را هم نگفته است ، بعد هم می گوئیم حالا یک جمله ایی است خود امام (ره) هم تفصیلش نداده نمی فهمیم که چه گفته اند ،

نه اگر بگوئیم که مرحوم آخوند خراسانی این ارتقاء نفس را گفته لوح محفوظ را گفته لوح محو اثبات را گفته ، وحی را چه در حیث تکوینش چه در حیث تشریحش مرتبط دانسته به این در واقع احاطه و عدم احاطه ، وحی تشریحی چه وحی تکوینی اگر مرتبط بشود به احاطه و عدم احاطه اینطوری

عدم بررسی مسئله خطاب توسط مرحوم آخوند

منتهی چیزی که آقای آخوند ادامه اش نداده و پی آن را نگرفته اند این است که حالا که من دارم نسخ و تخصیص را دارم اینجا حل می کنم با سیستم خودم عیب ندارد ، حالا که دارم مراتب حکم را با سیستم خودم اینجا حل می کنم دیدید حل کرد مرحو آخوند حل کرد خیلی هم خوب حل کرد با سیستم خودش ، که من در سیستم خودم دارم می گویم مثلا الهام وحی مصلحت یا وحی یک حکم انشائی ایی است در مرحله مبداء ، اما در مرحله نفس ولی و نبی حکم در واقع فعلی شکل می گیرد ، خوب سیستم شان است دیگر ، سیستم مراتب حکمش را توانسته اینطوری حل کند ، که انقداح اراده و کراهت در مبداء اعلی امکان ندارد ، انفعال امکان ندارد آنجا ، چون فرض کرده خطاب شخصی است و اراده و کراهت هم در فضای حکم شخصی است خیلی خوب عیب ندارد اگر این سازمان را محقق خراسانی اینطور حل کرده که خیلی هم خوب است ، اگر توانسته نسخ و تخصیص را در این فضا حل کند که خیلی خوب حل کرده ، خوب چرا نتوانسته خطاب را حل کند؟

اینجا مطلب مهمی که لازم است و به نظر ما امام (ره) به آن اضافه کرده اند این است که آقای آخوند شما همین تحلیل خیلی خوب تان را که توانستید با آن مراتب حکم خودتان را حل کنید و نشان

بدهید که کجا مصلحت هست و کجا حکم انشائی است و کجا حکم فعلی است خیلی خوب ، در مبداء اعلی مصلحت هست حکم به مصلحت هست علم به حکم انشائی هست اما در مخاطب این در واقع کلام خداوند متعال یعنی نبی و ولی حکم فعلی هم شکل می گیرد بسیار خوب ، چون آنجا تعبیر کردند و خواندیم قبلاً تعبیرش را که انقذاح اراده و کراهت در ذات اقدس اله امکان ندارد

خیلی قشنگ فرمودند که و الآخر واقعی حقیقی عن مصلحة او مفسدة فی متعلقه موجبة لارادته او کراهته الموجبة لانشاءه بعثاً او زجراً این فی بعض المبادئ العالیة حالا بعض مبادئ عالیہ یعنی مثلاً نبی اکرم (ص) یعنی امیرالمومنین (ع) و ان لم یکن فی المبداء الاعلی الا العلم بالمصلحة او المفسدة فلا یلزم ایضاً اجتماع ارادة او کراهة ، اینها در مبداء اعلی فقط خلاصه علم هست علم به مصلحت هست یا نهایتاً انشاء هست ، لذا توانستید مسئله را قشنگ با این تحلیل ثبوتی مراتب حکم تان را حل کنید احسنت ، توانستید با این تحلیل ثبوتی نسخ تان را حل کنید ، احسنت ، توانستید در این تحلیل ثبوتی بداء را حل کنید ، احسنت ، چه تکوینیات چه تشریعیات ، بسیار عالی است ، خوب اگر توانستید اینها را حل کنید که حل کردید و خیلی هم عالی حل کردید در سیستم خودتان ، همین جا خطاب را هم حل می کردید ، امام (ره) کار مهمی که انجام داده اند این است که به این اضافه کرده اند مسئله خطاب را

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين .



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ سهم خوب مرحوم آخوند در تحلیل حقیقت وحی

عرض کردیم که در مسئله تحلیل حقیقت وحی و تحلیل خطاب و حیانی و خطاب الهی و تشخیص مخاطب مخاطب این خطاب ، انصافاً مرحوم آخوند هم سهم خوبی دارند که هم در واقع وحی تکوینی را و هم وحی تشریحی را در مسئله تحلیل حقیقت نسخ استفاده از آن کرده اند که توضیحاتش را دادیم و نشان دادند که نفس نبی یا نفس ولی باید ارتقاء پیدا کنند ، سیر صعودی داشته باشد حالا این ارتقاء و سیر صعودی تارة به یک عالم بسیار مهمی به نام لوح محو و اثبات می رسد ، تارة به عالمی می رسد به نام لوح محفوظ ام الكتاب ، اگر به عالم محو اثبات رسید خوب چون اشراف ندارد بر همه آنچه که در متن واقع وجود دارد آنموقع اصل مسئله را می داند تعلیق آن را نمی داند ، لذا خلاصه بعداً که شرط می آید مسئله منتفی می شود ، بعد ایشان احتمال می دهد که مسئله ماموریت وجود مقدس ابراهیم خلیل (ع) در ذبح فرزند بزرگوارش اسماعیل جلیل القدر در این باب باشد ، گاهی وقت ها هم ارتقاء پیدا کرده به لوح محفوظ و ام الكتاب ، نه دیگر همه چیز دستش است همه چیز را می داند خودش و این ارتقاء هم در بیان احکام شرعی مطرح است و هم در تکوینیات مطرح

است ، گفتیم این مقدار را مرحوم آخوند قشنگ گفته اند و از این مقدار بیان شان هم خیلی خوب دو تا استفاده اصولی کرده اند، یعنی آن حیث (عرض هم کردم) قاعده فلسفی استکمال انسان (وبه تعبیر قشنگ آقا در بیانات شان) کرامت انسان و سیر الی الله انسان را ثبوتاً مرحوم آخوند قائل است ، بعد آمده است از این بحث فلسفی ثبوتی برهانی مسئله آیات شریف قرآن را در لوح محفوظ و لوح محو اثبات استفاده کرده است بعد از این تحلیل ثبوتی که مسئله لوح محفوظ و لوح محو اثبات به قرآنی و فهم آیه شریفه قرآن را تبیین فرموده مسئله اصولی آن را هم حل کرده است ، بحث نسخ را بحث بداء را و ابداء را حیث اصولی و حیث کلامی خیلی قشنگ درست کرده است مرحوم آخوند ، یعنی متوجه می شویم که هم فلسفه آن درست است و هم یعنی فقه اکبرش به اصطلاح ، و هم اصولش سر جایش است و هم کلامش سر جایش است و هم فهمش از کتاب خدا ، قشنگ همه با یک روال فنی مرتب ، این مقدار را مرحوم آخوند دارند

بعد هم توانسته از آن مسئله نسخ را حل کند نسبت بین نسخ و تخصیص را بفرماید مرحوم آخوند و نشان بدهد هر دو نسبت اثباتی اند هیچ فرقی با هم ندارند و الا در ثبوت ما تبدلی نداریم در متن واقع تغییری نداریم در متن واقع ، بعد هم از اینجا خیلی عالی و زیبا مرحوم آخوند آمده مسئله مراتب حکم خودشان را هم حل کرده اند ، که حکم انشائی چه چیزی است ، حکم فعلی چه چیزی است ، مصلحت و مفسده چه چیزی است ، در مبداء اعلی کدامش قابل فرض است ، در نفس نبی و ولیث کدامش محقق می شود ، تحلیل کردیم که خواندیم عبارت ببینید مبناء را مرحوم آخوند بیان کرده اند منتهی جای داشت که مرحوم آخوند که همین مسیر بسیار زیبا را رفته و در واقع باید بگوئیم خودش مُبداء این حرف بسیار خوب است در علم اصول ، خود مرحوم آخوند است که دارد از این مطالب بسیار خوب فلسفی استفاده های بسیار خوب اصولی و تفسیری می کند ، خیلی خوب مرحوم آخوند

این کار را کرده وقتی بگوئیم مرحوم آخوند این کار را کرده در حوزه یک طور تلقی وجود دارد ،
وقتی بگوئیم نه یک مثلاً فقیه متأخری که حالا عقائد قوی عرفانی معنوی اینطوری هم دارد باز فرق
می کند ، آقای آخوند این کارها را کرده است

جای خالی بررسی مسئله خطاب در بیانات مرحوم آخوند

آنموقع اگر مرحوم آخوند این کارها را کرده باشد که انجام شده عبارت هایش را هم من عمداً قرائت
کردم جای داشت که مرحوم آخوند مسئله خطاب را با آن حل کند ، جا داشت همین جا تحلیل کند
که اگر کسی این حرفها را زد واقعاً خطاب مشافهه وجود دارد در لوح محفوظ ؟ این یوحی ، یا مثلاً
أَلْهَمَ یا أَوْحَى ، عبارت هایش مختلف بود دیگر یک بار مجهول بود یک بار معلوم تصریح می کرد
مبداء اعلی ، اللهم ، اوحی ، یک بار نه یوحی الیه ، خوب اینجا یوحی یا اوحی وحی را مبداء اعلی
فرستاد و این نفس زکیه به عالم لوح محفوظ و ام الكتاب رسید ، خیلی خوب اینجا مخاطب چه کسی
است مخاطب چه کسی است ؟ اینجا خطاب الهی چطور می شود ؟ باید این را حل می کرد مرحوم
آخوند باید این را قشنگ درست می کرد ، یک مقدار این را جلو می برد پخته تر می شد مسئله قوی
تر می شد مسئله ، آنجا باید رسیدگی می کرد مرحوم آخوند به این مسئله

بعد جالب این است که بعد اگر ادامه پیدا می کرد یعنی همنی فرمایش بسیار بسیار خوب مرحوم
آخوند که عرض کردم خواسته حقیقت وحی را در مسئله ارتقاء نفس ولی و نبی تحلیل کند و تصریح
کند که خاتم الانبیاء و بعضی از اولیاء به مرحله ام الكتاب رسیده اند و لذا عالم به همه چیز هستند ،
که عرض کردیم ام ایها سلام الله علیها همینطور هستند خیلی قشنگ این را مرحوم آخوند مطرح
کرده است ، آنجا مرحوم آخوند مسئله وحی تکوینی را و وحی تشریحی را که قشنگ حل کرده اند و

تبيين کرده اند مسئله را ، حيث خطاب را اینجا درست می کرد ، امام (ره) می خواهند بگویند این حيث خطاب را باید [رسیدگی کرد]

چون من در بعضی از جلسات علمی که مسئله خطاب الهی را از زبان حضرت امام (ره) می گفتم بعضی از آقایان می گفتند که خوب امام (ره) یک جمله گفته اند و گذشته اند ، حتی استاد بزرگوارمان آیت الله فاضل (ره) ، اما اگر این مسئله [اینطور که عرض کردیم] ریشه اش در فرمایش مرحوم آخوند دیده بشود بعد که ریشه اش در فرمایش مرحوم آخوند دیده شد نقش امام (ره) در بسط این مسئله و تکمیل این نظریه و استفاده از این مسئله در بحث خطاب و درست شدن یک چیزی به نام خطاب الهی و درست شدن یک چیزی به نام کلام نفسی ، کلام نفسی با قرائت امام (ره) و مرحوم آخوند ، اگر آنموقع این بحث بسط پیدا بکند و خطاب الهی مخاطب و مخاطب این خطاب تبیین بشود یک چیزی به نام کلام نفسی که عرض کردم امام (ره) قائل است می گویند می شود مسئله را رساند به اینجا که کسی به لوح محفوظ و مرحله ام الكتاب می رسد آن ام الكتاب آن کتاب مکنون آن لوح محفوظ که او را بخاطر یک چنین سیر استکمالی عالم به همه می کند ، خیلی خوب اینجا باید امام (ره) روشن می کرد که معلّم و مخاطب این در واقع انسان چه کسی است معلمش چه کسی است ، این باید در بیاید ، شاگرد چه کسی است ؟ معلم چه کسی است ؟ مخاطب چه کسی است ؟ مخاطب چه کسی است ؟ اگر این را ، امام (ره) آمد این را درست کند و درست کرده است

بعد اگر این درست بشود (که قبلاً توضیح دادم) که امام (ره) این را درست کرده اند حالا می خواهم یک تکمیلی بکنم که فقط هم امام (ره) نه خیلی از مفسرین و علماء بزرگ شیعه قائل هستند الان به این مسئله نه فقط امام (ره) و علامه طباطبایی (ره) نه خیر ، آنموقع شما یک کلام نفسی درست می کنید ، یک خطاب الهی درست می کنید مخاطب این خطاب خوب آن نفس زکیه ارتقاء یافته ایی

است که کتاب مکنون و ام‌الکتاب را دارد خیلی خوب ، آن نفس زکیه ارتقاء یافته ایی است که کلام الهی نزد او است ، خوب اگر این را امام (ره) ادامه داده تکمیل کرده و تحلیل کرده و علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه این را تکمیل کرده و تحلیل کرده خوب این را درستش کنید ،

ریشه داشتن این بحث در کلام مرحوم آخوند و حتی شیخ (ره)

و با این آورده که از مرحوم آخوند شروع شده ما اصرارمان این است که این را بگوئیم در حوزه عبارت بخوانیم ، کفایه بخوانیم ، تحلیل کنیم فرمایشات مرحوم آخوند را ، حتی فرمایشات شیخ (ره) را ، ما از شیخ (ره) هم داریم من دیگر چون بحث اصولی موضوع بحثم نیست ، ان شاء الله در خطابات شفاهی که رسیدیم مفصل مثل همین بحث های اصولی فعلی مان همه عبارت ها را ارائه می کنیم ، (ما دائماً احاله می کردیم [این مطالب را] آقایان می گفتند یک مقدار مطلب را بسط بدهید ولو چهار پنج جلسه بیشتر یا کمتر تا اینکه بحث خطاب الهی بیاید و این مدعایی که شما چندبار و چند سال است که می گوئید جای بیافتد ، گفتیم اشکال ندارد حق دارند آقایان ، این کار مجموعه ایی که آماده کردند این حق را بوجود آورد که ما بگوئیم این مطالب را) امام (ره) آمد این مطلب را بسط داد ،

حالا در این بحث جالب این است که شما بدانید ما روایات متعددی داریم یعنی شما در تفسیر علی بن ابراهیم قمی خوب دیگر تفسیر به این معتبری و روایی و شیعی خالص روایات همین است ، و لذا بعضی از بزرگان از مفسرین فعلی ما همین نظریه را قائل هستند ، و این نظریه را قشنگ هم می گویند ، برای آن استدلال هم می کنند با همان سبک و سیاقی که امام (ره) دارند ، (که حالا اشاره می کنم) خیلی هم دفاع از آن می کنند ، اثر این نگاه و این دفاع باید در علم اصول پیدا بشود

استفاده آیت الله مکارم (دام ظلّه) از این نظریه ذیل آیات سوره نجم

من عمداً نگاه کردم دیدم حضرت آیت الله مکارم دام ظلّه العالی این مرجع عظیم الشان عالم تشیع در همین تفسیر شریف نمونه شان باز همین نظریه را ذیل همین آیات سوره نجم دارند که: «علمه شدید القوی ذومرّة فاستوی و هو بالأفق الأعلى ثم دنی فتدلّی فکان قاب قوسین أو أدنی فأوحی إلی عبده ما أوحی ما کذب الفؤاد ما رأى أفتمارونه ما یری خیلی عالی تحلیل می کنند ، ایشان در تعقیب آیات گذشته که سخن از نزول وحی بر پیامبر اسلام (ص) بود می گویند که در این آیات سخن از معلم وحی است ولی قبلاً باید توجه داشت که در بدو نظر این آیات را هاله ایی از ابهام فرا گرفته است و باید آنها را با دقت تمام برای برطرف ساختن این ابهامات مورد بررسی قرار داد ، (بعد که وارد بحث تفسیری می شوند یک بحثی می کنند) در تفسیر این آیات دو نظریه مختلف وجود دارد یکی مشهور و دیگری غیر مشهور ، قبلاً لازم است مفردات و بعضی از لغات آیه معنا شود سپس به بیان این دو عقیده (حالا سر مفردات چون بحث ما بالاصالة تفسیری نیست ، هم ایشان خیلی خوب بررسی کردند و هم مرحوم آقای طباطبایی ولو این که در تحلیل بعضی از مفردات مثل مرّة و اینها اختلاف نظرهایی بین ارباب اهل لغت بین این بزرگان وجود دارد منتهی کار نداریم اینا را بحث می کنند بعد می رسند)

اکنون به ذکر دو نظریه تفسیری باز می گردیم نظریه مشهور مفسران این است که معلم پیامبر همان جبرئیل امین است ، بیک وحی خدا بود که قدرت فوق العاده ایی داشت ، او که معمولاً به صورت انسانی خوش چهره بر پیامبر ظاهر می گشت و پیام الهی را ابلاغ می نمود دو بار (که این متن روایت است هم ایشان ملتزم اند هم آقای طباطبایی هم همه مفسرین چون این روایت دارد) دوبار با همان چهره واقعی اش ظاهر شد (که حالا سر اینکه این دوبار چه زمانی هم بوده اختلاف نظری وجود دارد

که کاری به آن نداریم ، دو مرتبه) ، بعضی از مفسران که این نظریه را پذیرفته اند تصریح کرده اند که دیدار اول در کنار غار حراء بود وقتی که پیامبر بیرون می آید و می بیند که شرق و غرب عالم را چهره ملکوتی جبرئیل گرفته و او با چهره اصلی خودش اینطوری نازل شده و آمده (خلاصه حالا این تفسیر ایشان می فرمایند که) در غار حراء و در جبل النور واقع شده ولی این تفسیر با تمام طرفدارانی که دارد خالی از اشکالات مهمی نیست (بعد شروع می کنند قول دوم را تقویت می کنند ، خودشان هم اختیار می کنند که معلّم خدای متعال است معلّم جبرئیل نیست ، حالا بعد عرض می کنم) ، حالا امام (ره) در بحث های اصولی شان که کار هنرمندانه ای که می کنند می گویند فرقی هم نمی کند ولو حق این است که معلم خود خدای متعال است و تکوین و تشریح را عرض کردم درست می کند همینطوری که مرحوم آخوند درست کرد اما در حیث اصولی اش باز تفاوت نمی کند ها ، می خواهم بگویم این الان این بحث چقدر قشنگ آمده

استدلالات آیت الله مکارم (دام ظلّه) برای تقویت این قول غیر مشهور

حضرت آیت الله مکارم دام ظلّه العالی استدلالاتی را شروع می کنند بیان کردن برای تقویت این قول غیر مشهور ، یکی از مهم ترین استدلالات شان این است که تعبیر به علّمه یا مانند آن هیچ گاه در مورد جبرئیل به کار نرفته است این تعبیر در مورد خداوند نسبت به پیامبر و پیامبران دیگر بسیار زیاد است ، به عبارت دیگر جبرئیل معلم پیامبر نبود بلکه واسطه وحی بود و معلمش خدا بود ، خوب بسیار حرف مهمی است منتهی آن حیث ثبوتی را عرض کردم اگر کسی این را ببرد بالا بگوید ارتقاء در یک مرحله ایی است که دیگر معلم نمی تواند جبرئیل باشد که امام (ره) حرف مهم شان این است ، ایشان (آیت الله مکارم) استدلال شان به آیه است علمه شدید القوی بعد قرینه مهمی در آیه دارند و آن اینکه درست است که ما برای جبرئیل داریم ذی قوه عند ذی العرش مکین جبرئیل را خدای متعال

ذی قوه معرفتی کرده است این را داریم ، اما ذی قوه بودن یک مسئله است ، شدید القوی بودن که همه قوای آن در اوج بی نهایتی باشد آن مال ذات اقدس اله است ، خواسته با فرق گذاشتن بین ذی قوه و ذی قوه عند العرش مکین که در شأن جبرئیل است قطعاً با شدید القوای ایی که اینجا در آیه آمده که بله شما علمه شدید القوی شدید القوی را نمی شود بر جبرئیل منطبق کرد ، خیلی هم خوب این را سعی کردند تحلیل کنند با این قرینه بگویند این علمه که فاعل علمه شدید القوی است خدای متعال است ، در بقیه جا ها علم مال خدای متعال است ، معلّم خدا است ، متعلّم نبی بزرگوار اسلام است ، در اینجا که شدید القوی است باز هم همینطور خیلی سعی کرده اند که قرینه یعنی استدلال متنی زیبایی بیاورند :

که بله تمام قدرت هایش فوق العاده است تنها مناسب با ذات پاک پروردگار است ، درست است که در سوره تکویر از جبرئیل به عنوان ذی قوه عند ذی العرش مکین یاد شده است ولی میان شدید القوی که مفهوم عام و گسترده ای که دارد با ذی قوه بودن که قوه در آن به صورت مفرد و نکره ذکر شده است تفاوت بسیار زیاد است ، لذا خواسته علمه شدید القوی را معلّم را خدای متعال معرفی کند.

استدلال مهم دوم آیت الله مکارم (دام ظلّه) برای تقویت این قول غیر مشهور

بعد هم آمده قرینه بعدی مهمی را بیان فرموده اند که بله اصلاً آیا این مقام زیارت جبرئیل برای پیغمبر مقام والایی است ؟ یا پیامبر اکرم به نقطه ایی رسیده است که جبرئیل از حرکت باز مانده است در معراج و لذا آن مقامی که مقام بسیار شامخی است برای نبی اکرم (ص) مقامی است که در این سیر صعودی امین وحی که ذی قوه هم هست باز مانده از حرکت ، خیلی عالی هم آمده اند باز استدلال کرده اند که بله اینها نشان می دهد که معلّم خدا است و پیغمبر شاگرد است ، لذا می گویند با این حال مشاهده کردن جبرئیل به صورت اصلی اش متناسب با چنان اهمیتی که در این آیات داده شده نیست

، به تعبیر ساده تر برای پیامبر زیاد مهم نبود که به یک چنین دیداری نائل گردد ، با همان قرینه هم قشنگ می گویند ایشان ، با توجه به اینکه خود آن آقایان هم قائل اند که یک چنین دیداری چهره اصلی در غار حراء هم اتفاق افتاد و نیاز به این سیر صعودی معراجی نبود ، لذا ایشان این قرینه

قرینه سوم آیت الله مکارم (دام ظلّه) بر تقویت این قول غیر مشهور

یک قرینه دیگر هم درست می کنند که ما کذب الفؤاد ما رأى این روایت قلبی و شهود باطنی مال کجاست ؟ در پایان هم می گویند که بله روایات متعدد شیعی از منابع اهل بیت (علیهم السلام) داریم که این آیات تفسیر به جبیرئیل نشده ، بلکه روایات موافق با تفسیر دوم است بعد هم می گویند تنها قرینه ای که آنها ممکن است که گیر بیافتد برای شان این روایت پیغمبر ذات اقدس الهی را آن هم با چشم چه رویتی است ما یری این روایت چه رویتی است ؟ ایشان می گویند چون اینها نتوانسته اند مسئله روایت را حل کنند شاید رفتند به سمت این تحلیل ، بعد روایت می آورند از مرحوم صدوق در علل شرائع از هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر سلام الله علیهم نقل کرده در یک حدیث طولانی که بله :

کان من ربه کقاب قوسین أو أدنی و رُفِعَ له حجاب من حُجبه بحث ذات اقدس اله است در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که ثم دنی رسول الله من ربه عزوجل و لذا ایشان هم می خواهند بفرمایند که روایات متعددی وجود دارد چون این تحلیل درست است

لذا می خواهم عرض کنم که ببینید این فرمایش بسیار بسیار مهم که من مخاطب و مخاطب را در تحلیل حقیقت وحی ببینیم ارتقاء نفس نبوی خاتم الانبیاء و بعض اولیاء را به تعبیر مرحوم آخوند خراسانی بدانم و جا ماندن امین وحی را با همه عظمت و بزرگی اش در این سیر الی الله بدانم ، قاب

قوسین او اَدنی را در ارتباط با نبی بزرگوار اسلام تحلیل کنم اوحی الی عبده ما اوحی را ، بعد هم می گویند ضمیر ها باید به خدا اوحی الله الی عبده ما اوحی ، لذا یک قرینه هم اینجا بگویم و عرض امروز تمام که تمام بکنیم جمع بندی ،

اشکال آیت الله مکارم (دام ظلّه) به تفسیر بعض علماء در ذیل این آیات

لذا ایشان می گویند یکی از اشکالات تفسیر آقایان این است که فاوحی الی عبده ما اوحی عبده قطعاً به الله بر می گردد ، نمی شود شما اوحی را به جبرئیل بزیند بگوئید معلّم جبرئیل است ، عبده را عبد را [ضمیر در عبده را] به الله بزیند ولو اینکه کسی بگوید مرجع ضمیر معلوم است دیگر نیازی به ذکر ندارد اما دیگر چرا سیاق را خراب می کنید ؟ اوحی را به جبرئیل می زیند عبد را به خدا می زیند ما اوحی دوباره فاعل اوحی را جبرئیل قرار می دهید نه اوحی الله الی عبده ما اوحی الله اگر این سیر عبودیت و بندگی و ارتقاء نفس نبوی و رشد انسان را و جا ماندن فرشته وحی را تحلیل کنید خیلی خوب وحی را تحلیل کنید خطاب الهی را تحلیل کنید خطاب و مخاطب و مخاطب را تحلیل کنید که حالا ملاحظه می کنید فرمایش ایشان را

ملاحظه ایی در بیان آیت الله مکارم (دام ظلّه) در تفسیر این آیات

فقط ملاحظه ایی که ما در فرمایش ایشان داریم، ایشان فقط در اینجا یک جمله ایی دارند وقتی می گویند مشهور توضیح می دهند که بله این تفسیر که منظور از شدید القوی جبرئیل امین است ، گروه کثیری از مفسرین اختیار کردند و بعد هم در آخرش می گویند تعبیرات علامه طباطبایی (ره) در میزان بیشتر به این تفسیر متمایل است ، که البته ما عرض می کنم نه خیر متأسفانه این نسبت نا تمام است ، عرض می کنم نه خیر علامه طباطبایی (ره) هم مثل خود شما با همین سبک و سیاق استدلال

قوی و روشن همین نظریه را اختیار کرده اند ، خود ایشان که خیلی خوب اختیار کرده حقیقت وحی تحلیل شده معلم مشخص شده خطاب (که حالا ما بعد از توی آن در می آوریم) تحلیل شده علامه طباطبایی (ره) هم مثل خود شما سیر علمی اش را همینطور تحلیل کرده و ما داریم می گوئیم که این اصلا بخاطر همین روایات بسیار ارزشمند اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله تعالی علیهم اجمعین که همه سر سفره علوم نورانی آن ذوات مطهره هستیم اصلا این تحلیل است ، اگر این تحلیل حقیقت خطاب را و حقیقت وحی را و حیث مخاطب و مخاطب را روشن کند آنموقع می توانید از این ... در اصول استفاده کنید .

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

تبیین سهم مرحوم آخوند و بزرگان دیگر در تحلیل مسئله وحی

بحث ما این بود که داشتیم اجمالاً مسئله تحلیل وحی را که یک سهمی به مرحوم آخوند دادیم و اشاره ای کردیم به فرمایش مرحوم آخوند ثبوتاً، یک سهمی داشتیم که به بعضی از مفسرین و بزرگان حاضر و مرحوم علامه طباطبایی می دادیم که ببینیم این فرمایش حضرت امام (ره) که می خواهند تحقیق ثبوت وحی را و مسئله کلام نفسی را درست کنند با آن مبناء دقیق شان و آن خطاب الهی را آنجا تحلیل کنند چه مقدارش در کلمات بقیه آقایان هست البته عرض کردیم علی الاجمال که امام (ره) از تنهایی در بیاید و تا حدی حل بشود این مراد ایشان و سهمی که در این آورده ایشان در علم اصول دارد و بر اساس این سهم ما می توانیم کتاب را و روایات را و سنت را تفسیر کنیم به

اصطلاح

تبیین مسئله خطاب وحی در تفسیر آیت الله مکارم (دام ظلّه)

عرض کردیم بعضی از بزرگان حاضر ما حضرت آیت الله مکارم دام ظلّه العالی ایشان خلاصه خیلی عالی و درست و زیبا این مسئله خطاب وحی را و معلّم را و مخاطب و مخاطب را تحلیل کردند در آیات سوره نجم و توضیحاتی دادند که حالا تکرار نکنیم، و آنجا خواستند بگویند که بله آنچه که

از ظاهر آیات سوره نجم به دست می آید علمه شدید القوی آن جبرئیل نیست ، معلم ذات اقدس اله است و معلم ما نبی اکرم (ص) است ، شدید القوی ظاهر در خدای متعال است ، با توضیحاتی که دادند ، ذومره فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی تا آخر اینها را توضیح دادند ایشان برای ما بعد هم گفتیم که فقط متاسفانه در تفسیر شریف شان تفسیر نمونه یک پاروقی ایی دارند با این عبارت که : مفسرین با این قول ما مخاف اند و موافق نیستند بعد هم احتمال داده اند که حضرت علامه طباطبایی (ره) جزء همین مفسرین باشند که با قول ما موافق نیست ، این تعبیر را داشتند در تفسیر سوره نجم شان همین ذیل علمه شدید القوی که آن آیات را با هم بحث می کنند که ذومره فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین أو أدنی فأوحی الی عبده ما أوحی می گویند فاعل اوحی خدای متعال است عبدش نبی اکرم (ص) است اینطوری چون ضمیر عبد هم به خدای متعال بر می گردد پیغمبر عبد جبرئیل نبوده و نمی شود که بگوئیم اوحی فاعلش جبرئیل است عبده به خدا می خورد خلاصه ما کذب الفؤاد ما رأى این رویت و این در واقع ارتباط معلم و متعلم قلبی است و این شهود قلبی است و این شهود قلبی اشکالی در آن نیست اینها را سعی کردند که توضیح بدهند که

اجمالاً عرض کردیم در حدی که بحث اجمالی مان نیاز دارد

صاحب تفسیر نمونه : علامه طباطبایی (ره) منظور از شدید القوی را جبرئیل امین می

دانند

ایشان نظریه خودشان را بیان فرمودند روایاتی را ارائه کردند و در پایان هم گفته اند که بله ممکن است که مشکل آقایان این مسئله رویت باشد ولی خوب این رویت حسی و مادی نیست اینطوری ، و خواسته اند اینطوری جمع کنند که رسیدند به این پاورقی که در شماره خلاصه سه این بحث ها دارند

این تفسیری که منظور از شدید القوی جبرئیل امین است ، گروه کثیری از جمله طبرسی ، بیضاوی ، زمخشری ، قرتبی ، فخر رازی ، سید قطب اینها قائلند ، بعد هم فرمودند تعبیرات علامه طباطبایی (ره) نیز بیشتر به این تفسیر تمایل دارد که ما شدید القوی را جبرئیل بدانیم معلم را جبرئیل بدانیم

صحیح نبودن نسبت صاحب تفسیر نمونه به علامه طباطبایی (ره)

ما عرض مان این بود که خوب همانطور که خود ایشان این را اختیار کردند علامه طباطبایی (ره) هم مثل ایشان قائل به همین نظریه اند و درست نیست که ما این نسبت را به علامه بدهیم ، علامه طباطبایی (ره) قائل هستند به این که حق این است که اینجا معلم خدای متعال است و چون معلم خدای متعال است اینجا ارتباط مستقیم نبی اکرم (ص) است با خدای متعال و این ارتباط ارتباط با واسطه نیست ،

فرق فرمایش علامه طباطبایی (ره) و فرمایش آیت الله مکارم (دام ظلّه)

فقط فرق دقیقی در فرمایش آقای طباطبایی (ره) در اینجا هست با فرمایش ایشان همین صاحب تفسیر نمونه ، آن فرق را هم یک اشاره ایی به آن می کنم مختصر که آن بحث را با امام (ره) ادامه بدهیم

آقای طباطبایی (ره) در جلد نوزده تفسیر المیزان در همین تفسیر آیات سوره نجم و خلاصه حالا من دیگر بحث های لغوی اش که مرهً یک اختلافی است بین مفسرین آقای مکارم یک طور معنا می کنند آقای طباطبایی (ره) سه تا تفسیر از مفسرین می آورند و بعد هم احتمال می دهند هر سه تفسیر را ، خلاصه ذیلش اینطور می فرمایند: البته آنهایی که آیه را وصف جبرئیل دانسته اند در نتیجه اینطور معنایش کرده اند که ذومرهً خلاصه یعنی جبرئیل ، علمه شدید القوی ذومرهً فاستوی و هو بالافق

الاعلیٰ بحث این آیات است ها علمه ، ذومره ، و هو بالافق الاعلیٰ ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ، بحث سر اینها است ،

ایشان گفته اند که این ذومره را اینها وصف جبرئیل می دانند بخاطر اینکه علمه شدید القوی را
جبرئیل می دانند ، علم جبرئیل رسول خدا را شدید القوی که جبرئیل است ذومره آن شدید القوی که
ذومره است ، حالا مره را عقل بدانیم مره را از مرور بگیریم ، حالا یا مثلا به تعبیر آقای مکارم قوی
و محکم بودن بگیریم فرق نمی کند هر طور معنا کنیم، ولی این را وصف جبرئیل می دانند و مره را به
جبرئیل نسبت می دهند و بعد هم می گویند همان جبرئیلی که در راه خدا شدت به خرج می داد ، یا
آن جبرئیلی که عقلی پخته دارد ، یا آن جبرئیلی که به نوعی از رسول خدا مرور و عبور می کند
اینطوری با اینکه خودش در هوا است ذومره فاستوی و هو بالافق الاعلیٰ

بعضی ها هم گفته اند ذومره خود رسول خدا است حالا بعداً می گویند که اینجا یک دید دیگر وجود
دارد که ما در واقع اینها را وصف جبرئیل ندانیم وصف خود پیغمبر بدانیم ، حالا بعداً عرض خواهیم
کرد ،

بعد هم می گویند فاستوی حالا معنای فاستوی چه چیزی است ؟ فاعل این فعل جبرئیل است و
ضمیر فاعل آن به وی بر می گردد ، معنایش این است که جبرئیل به همین صورت اصلی اش با آن
صورت که خلق شده در آمده چنان که روایت هم هست ، که دو نوبت هم عرض کردم آقای مکارم
هم اشاره می کنند ، ممکن هم هست معنایش این باشد که جبرئیل با قوت خود مسلط شد بر آنچه
مامورش بود ، بعد می گویند همه اینها در صورتی است که فاعل جمله را جبرئیل بدانیم ، و اگر فاعل
آن را رسول خدا بدانیم معنایش این می شود که رسول خدا استقامت ورزید و بر انجام مأموریت خود
مستقر شد

بعد می روند سراغ آیه بعدی و هو بالافق الاعلیٰ حالا مراد از افق چه چیز است کاری نداریم ، ضمیر هو در این آیه به جبرئیل یا به رسول خدا بر می گردد و این جمله حال از ضمیر در استوی است ثم دنی فتدلی را معنا می کنند که حالا جبرئیل بوده یا بنابراینکه دو ضمیر به رسول خدا برگردد معنای این هم این می شود که رسول خدا به خدا نزدیک شد و قرب خود را زیاد کرد فکان قاب قوسین او ادنی قاب را هم معنا می کنند قوس را هم معنا می کنند بعد هم تحلیل های قوس را می گویند فواحی الی عبده ما اوحی ضمیر در هردو اوحی به جبرئیل بر می گردد البته این در آن فرضی است که ضمیرهای گذشته هم به جبرئیل برگردد آنوقت معنای جمله این می شود که جبرئیل وحی را برد نزد بنده خدا که همان رسول خدا باشد ، آنچه را که وحی برد ، پس اوحی جبرئیل الی عبدالله یعنی عبدی که رسول خدا که عبد خداست بنده خدا ما اوحی آنچه را که وحی کرد ،

بعضی ها گفته اند که هیچ مانعی ای ندارد که ما دو ضمیر را به خدای تعالی برگردانیم ، و اگر کسی بگوید باید قبلاً نامی از خدا برده شده باشد می گوئیم این در جایی است که مخاطب یا خواننده به اشتباه بیافتد ، مرجع ضمیر در حکم مذکور هم که باشد کافی است لازم نیست که حتماً ذکر بشود اما در جایی که واضح باشد که مرجع ضمیر کیست لازم نیست که آن مرجع قبلاً ذکر شده باشد ، ممکن هم هست که هر سه ضمیر را به خدا برگردانیم و بگوئیم معنای آیه این است که خدای تعالی به توسط جبرئیل وحی کرد به بنده خود آنچه را که وحی کرد همچنان که ممکن است که بگوئیم ضمیر اول به جبرئیل ، دومی و سومی به خدا برمی گردد ، معنای عبارت این می شود

اما بنابر آن فرض که ضمائر قبلی به رسول خدا برگردد باید بگوئیم این سه ضمیر به خدای تعالی بر می گردد و معنای عبارت از این است که خدای تعالی وحی کرد به بنده اش آنچه را که وحی کرد ، پس اگر ما ذومره را و هو بالافق الاعلیٰ را استوی را فواعل آن سه تا را رسول خدا دیدیم در مقابل دید

کسانی که آن ضمیرها را به جبرئیل می زدند ، ما اگر اینها را فواعل اینها را رسول خدا دیدیم گفتیم ذومره خود رسول خدا است هو بالافق الاعلی خود رسول خدا است اینطوری ، اگر اینها را به رسول الله زدیم ایشان می فرمایند اگر این کار را کردیم آنموقع باید بگوئیم اوحی الی عبده ما اوحی هر سه ضمیر به خدا بر می گردد ، دیگر جبرئیلی مطرح نیست که بخواهد فاعل اوحی جبرئیل باشد که من بگویم اوحی فاعلش جبرئیل است عبد فاعلش مضاف الیه اش خدا است ، ما اوحی فاعلش مثلا فلان است ، نه دیگر اگر آن سه تا ضمیر به رسول خدا خورد ، اوحی الی عبده ما اوحی هم به خدا می خورد

پس دنی رسول الله ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی اینها همه رسول خداست ذومره رسول خداست است آنی که بالافق الاعلی است رسول خداست ، یعنی آقای طباطبایی (ره) بحث شان را اینطوری شروع کرده اند که شما تکلیف آن قبلی ها را معلوم بکنید ، بعد تصریح می کنند تازه این بحث هایی که ما کردیم که حتی اگر جبرئیل آنجا باشد می شود عبده را یا اوحی را به خدا زد در فضای این است که جبرئیل آنجا باشد ، ضمیر های قبلی جبرئیل باشد ما احتمال می دادیم اینها به خدا بخورد اشکالی ندارد و مرجع ضمیر لازم نیست که مذکور باشد ، و خلاصه همین که معلوم باشد و اشتباهی در آن پیش نیاید اشکال ندارد ، اینها در فضایی بود که ذومره و اینها جبرئیل تلقی بشوند اما اگر کسی احتمال داد که ما از آنجا شروع کردیم بحث مان را اگر کسی احتمال داد ذومره پیغمبر اکرم است اوست که شدید است ، اوست که عقل پخته دارد اوست که مرور کرده ، گذشته از حدود و استکمالش را ادامه داده ، اگر اینها را به رسول الله زدیم و هو بالافق الاعلی را گفتیم که هو دو احتمال دارد یا جبرئیل یا رسول الله ، بعد دنی فتدلی را باز گفتیم یا رسول الله یا جبرئیل یعنی برای هر ، در

تمام اینها اینطوری که این آیات را یک بار با جبرئیل معنا کنیم یک بار با رسول الله معنا کنیم اینطوری ،

اما بنابراینکه به رسول خدا همه اینها را بزینم رسول الله به خدا نزدیک شد رسول الله به خدا قرب پیدا کرد رسول الله ذومره بود رسول الله استوی داشت اینطوری رسول الله کان قاب قوسین او ادنی اگر اینها را به رسول الله زدیم این کار را کردیم آقای طباطبایی (ره) می فرمایند اگر آنها را به پیغمبر زدیم آنموقع متعین است به اینکه فاعل اوحی خدای متعال است ، خوب جبرئیلی دیگر وجود ندارد که خدا به او وحی کند ، لذا تعبیرشان این است :

اما بنابر آن فرض دیگر که ضمائر قبلی به رسول خدا برگردد و دیگر در قبلی ها ما جبرئیل نداشته باشیم ، باید بگوئیم این سه ضمیر به خدا بر می گردد ، اوحی الی عبده ما اوحی ، و معنای عبارت این است که خدای تعالی وحی کرد به بنده اش آنچه را که وحی کرد ، بعد آقای طباطبایی (ره) می گوید این معنا از معنای سابق به ذهن نزدیک تر است چون آن معنا را ذوق سلیم نمی پسندد هر چند هم که صحیح هم باشد، اشکال ندارد به یک تعبیر دیگری که حالا در بقیه آیات عرض می کنم ، به یک تعبیر دیگر ما می توانیم بگوئیم جبرئیل از خدا گرفت و به پیغمبر داد آن هم درست است ، ولی ذوق سلیم در این آیات همین معنا را می پسندد و همین معنا را اختیار می کند که ما با جبرئیل کار نکنیم و ما با پیغمبر کار کنیم و خلاصه بحث را نبریم سر جبرئیل ، بحث را ببریم سر خدای متعال ،

محضر شریف شما عارضم لذا اینجا شما می بینید ما با صاحب تفسیر نمونه در این نسبتی که به علامه طباطبایی (ره) داده اند مخالفتی داریم که نه حضرت آقا ، همانطور که شما مسئله را به پیغمبر می زنید آقای طباطبایی (ره) هم دو احتمال اده اند ، یک احتمال اینکه آنجا با جبرئیل کار کنیم ، یک احتمال این است که اینجا با پیغمبر کار کنیم و اختیار خودشان و آنی که فرمودند به ذوق سلیم نزدیک تر

است خلاصه اختیار کردند این را که نه ما معتقدیم که جبرئیلی در کار نیست و اوحی الی عبده ما اوحی نبی اکرم (ص) است ، حالا ریشه این مطلب را هم خوب است که بدانند آقایان

ریشه این مطلب و نسبت آیت الله مکارم به علامه طباطبایی (ره)

ریشه این مطلب یک بحثی است که آقای طباطبایی (ره) و همینطور بقیه مفسرین من جمله صاحب تفسیر نمونه در آیات سوره شوری دارند ، در آیات سوره شوری که حالا این ادامه بحث ما تلقی می شود به یک معنا مطلب مهمی که در آیات سوره شوری مطرح است این است که خدای متعال در سوره شوری بحثی را ارائه می کنند که این وحی الهی چند مرتبه دارد ، در اینکه وحی الهی چند مرتبه دارد و مراتب وحی الهی چگونه است مطلبی را حضرت آقای طباطبایی (ره) دارند و همینطور بقیه مفسرین خود ان شاء الله نظر صاحب تفسیر نمونه را هم عرض خواهم کرد ، بحث این است که در آنجا تعبیر این است و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیاً او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم ، آیه پنجاه و یکم سوره شوری ،

آنجا مسئله وحی الهی در سه مرتبه تحلیل شده ما کان لبشر ان یکلمه الله ، حالا جالب این است که وحی را خدای متعال تعبیر به کلام کرده است ، خدا رحمت کند حضرت امام (ره) را ، امام (ره) اینکه فرمودند این تحقیق ما ممکن است مسئله کلام نفسی را تحلیل کند مال عنوان یکلمه الله است ، که حالا این را هم عرض می کنم ، ما کان لبشر ان یکلمه الله ، خدای متعال مسیری را که برای استکمال انسان و بشر دیده و برای ارتباط با خودش دیده است سه مسیر است ، این یکلمه الله و کلام الهی نسبت به بشر الا وحیاً یک راهش وحی است او من وراء حجاب ، یا این وحی است یا از وراء حجاب است یا بواسطه رسول است فیوحی باذنه ما یشاء ، حالا آنجا بحث این است اولاً کار خیلی خوبی که آقای طباطبایی (ره) انجام داده اند و بعداً می بینید این را متأسفانه دیگر صاحب تفسیر نمونه

نیامده اند ، یعنی می خواهیم بگوئیم نه تنها آقای طباطبایی (ره) در آنجا همین را اختیار کرده و بلکه بیشتر از آن آمده این حقیقت وحی را با کلام الهی مرتبط دانسته است ، و یک نتایج دیگری دارد که حالا عرض می کنم

تحلیل علامه طباطبایی (ره) در اقسام سه گانه وحی

آقای طباطبایی (ره) آنجا کار مهمی که دارند این است اقسام سه گانه وحی در آیه شریفه بعد توضیح می دهند که آیا ما اینجا این وحی را لازم است که استثناء منقطع بگیریم ، بگوئیم این وحی ربطی به کلام ندارد یکلمه الله الا وحیاً یعنی چه ؟ گفتند نه حقیقت کلام الهی با وحی یک چیز است ، لازم نیست استثناء را منقطع بگیریم لذا تعبیر قشنگی دارند که عرض کردم بحث من نیست این همان بحثی است که در ذیل مسئله کلام باید بدانیم، بنابراین دیگر جهت ندارد که استثناء الا وحیاً را استثناء منقطع بگیریم چون وحی و دو قسم بعد از آن یعنی تکلم از وراء حجاب به ارسال رسول همه از مصادیق تکلم خدا است خیلی قشنگ هم می گویند ، کاری هم نداریم نحوه استعمال چیست البته مصداق اعم از حقیقی و مجازی است ،

پس هر سه نوع تکلمی که در این آیه ذکر شده یعنی وحی یا تکلم از وراء حجاب یا ارسال رسول نوعی از کلم با بشر است ما کان لبشر أن یکلمه الله الا این سه گونه تکلم ، این ها سه مصداق تکلم اند که خدای متعال این سه مصداق تکلم

بعد آقای طباطبایی (ره) فرمودند که حالا مسئله بعدی این است این الا وحیاً او من واره حجاب او یرسل رسولاً این را چگونه تحلیل کنیم؟ بعد قشنگ می گویند ، می گویند این او نشان می دهد که

اینها هر سه وحی اند اما سه جور وحی است ، تحلیل می کنند حالا مراجعه کنید چون عرض کردم
حالا فعلاً من در مقام بیان تمام این مطالب نیستم

تعبیر این می شود و نیز خلاصه گفتار این شد که قسم دوم از وحی یعنی او من وراء حجاب ، وحی با
واسطه است و واسطه اش حجاب است ، و واسطه در قسم سوم اینها یعنی او یرسل رسولاً ، دو و سه
وحی با واسطه است اولی وحی بی واسطه است ، خوب ایشان اختیار دارند در این مبناء خیلی
قشنگ که این وحی مصداق کلام است یک ، سه جور تکلم داریم : یک جور تکلم بی واسطه که
وحیاً می خواهد به عنوان قسم من وراء حجاب او یرسل رسولاً اینها را شامل بشود ، قسم دوم وحی
از وراء حجاب است ، قسم سوم وحی به واسطه جبرئیل است اینطوری سه جور وحی داریم ، بعد
تعبیر قشنگی دارند که قسم اول از تکلم تکلمی است خدای تعالی با پیامبر اسلام و بدون واسطه
جبرئیل می کرد و در آن نه رسول ملکی یعنی جبرئیل واسطه بود و نه هیچ گونه حجابی که فرض
شود ، چون قسم است آن یکلمه الله الا وحیاً او من وراء حجاب ببینید قسم شدن وحیاً با من وراء
حجاب قسم شدن وحیاً با یرسل رسول نشان می دهد که قسم اول نه واسطه دارد نه حجاب ، این
حالا سهم قشنگ آقای طباطبایی (ره) در المیزان این است،

پس می خواهیم بگوئیم نه تنها ایشان در آنجا تصریح کرده آن که سه ضمیر به رسول خدا باید بخورد
و دنی فتدلی اوحی الی عبده ما اوحی ، اوحی خداست عبده پیغمبر است ما اوحی خداست ، بعد هم
گفته اشکال ندارد از طریق جبرئیل هم بشود آن قسم سومش هم وجود دارد برای پیغمبر ولی ظاهر
آیات این است ، لذا حضرت آقای طباطبایی (ره) هر دو مسیر را درست می دانند ، ببینید و توضیح
می دهند دیگر خلاصه مفصل

لذا می گویند چون وحی در تمامی این اقسام مختلف منتسب به خدای تعالی است لذا می توان وحی را بطور مطلق به خدا نسبت داد و مستند به او کرد ، ساده تر بگوئیم می توان در هر سه قسم از وحی گفت خدا چنین وحی کرد بدون قید که معین کند که منظور کدام یک از اقسام وحی است و به همین عنایت است که تمامی اقسام وحی به خدا مستند شده که حالا بحث بعدی است که سر جای خودش عرض می کنم بنابراین ما حرف مهمی که داریم با صاحب تفسیر نمونه که استاد شما علامه طباطبایی (ره) ایشان هم همینطور فرمایش فرموده اند و گفته اند که یک قسم از وحی هست که ...

وجود اقسام سه گانه وحی در تفسیر سوره اعراف علامه طباطبایی (ره)

نکته بعدی که در واقع در فرمایشات آقای طباطبایی (ره) هست که این تیکه را هم اضافه می کنم تا برگردم بعد آن دقت آقای طباطبایی (ره) را که نظریه تحقیق حقیقت وحی بر او استوار است و امام (ره) با آن کار می کنند ، مطلب بسیار بسیار مهمی است که مرحوم آقای طباطبایی (ره) در تفسیر سوره اعراف دارند آقای طباطبایی (ره) در تفسیر سوره اعراف باز همین سیر را دارند در آنجا در تفسیر سوره اعراف یک مبنایی دارند که در آن مبناء همین سیر می آید یعنی نشان می دهند که ما سه مرحله و سه مرتبه داریم ، در یک مرتبه نه حجاب هست و نه واسطه و این ارتباط انسان است با خدای متعال ، این جلوه الهی است بر نفس نبی یا ولی اینطوری این را قشنگ تصویر می کنند بعد می فرمایند که این سازمان اقتضاء می کند که ما یک تکلمی داشته باشیم که این تکلم خطاب بدون واسطه را شامل بشود و لذا تعبیر می کنند که مقصود از کلام (حالا آیه را من نخواندم که وقت گذشته بعد می خوانم) مقصود از کلام که در آیه هست آن خطاب هایی است که خداوند بدون واسطه فرشته به موسی (ع) نموده ، نشان می دهند که ما یک جنسی داریم از کلام که آن کلام بی واسطه است که این کلام بی واسطه (که حالا توضیحش می دهند که خیلی هم قشنگ توضیحش می دهند در

قرآن کریم هست) و این کلام بی واسطه یک جلوه ایی است که خدای متعال در آن جا تجلی می کند جلوه می کند برای انسان اما دیگر واسطه ندارد حجاب هم ندارد ، واسطه ندارد حجاب هم ندارد یعنی پیغمبر ، واسطه ندارد حجاب دارد یعنی موسی بن عمران ، واسطه دارد بله برای پیغمبر و حضرت موسی و خیلی از انبیاء ما جلوه با واسطه داریم ، یک دقتی مرحوم آقای طباطبایی (ره) اینجا دارند با یک سازمانی ، متاسفانه این سازمان که خوب تصویر نشود آنموقع ما نه در حقیقت خطاب الهی نه در اینکه این خطاب را مصداق کلام نفسی بدانیم و کلام نفسی را مصداق این نوع خطاب بدانیم می توانیم با امام (ره) و علامه طباطبایی (ره) همراه بشویم

و حالا این را تأمل بکنید که من دیگر حالا که اقلأً موفق شدیم یک مقداری از این سازمان خطاب الهی و این نوع خطابی را که ریشه اش را عرض کردم از بزرگان ما مثل مرحوم آخوند هم آمده است را در بیاوریم تا این شاء الله ببینیم ادامه مطلب چه خواهد شد .

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

مرور بحث ؛ صحیح نبودن نسبت آیه الله مکارم به علامه طباطبایی (ره)

بحث ما درباره فرمایشات مرحوم علامه طباطبایی (ره) بود که ما در ذیل فرمایش صاحب تفسیر نمونه ایراد گرفتیم که این مختار شما در دنی فتدلی فکان قاب قوسین او أدنی فأوحى الی عبده ما أوحى مختار خود آقای طباطبایی (ره) است ، حالا اینکه شدید القوی را جبرئیل بدانند یا شدید القوی را ذات اقدس اله باشد آن را عرض خواهم کرد ولی اصل مسئله را خود آقای طباطبایی (ره) تصویر کردند اصرار کردند که خواندیم عبارت را

تحلیل وحی و کلام الهی در بیانات علامه طباطبایی (ره)

بعد هم عرض کردیم که نه تنها این مطلب در فرمایش آقای طباطبایی (ره) وجود دارد و خیلی خوب هم بحث شده است ، بلکه آقای طباطبایی (ره) در تحلیل حقیقت وحی آن کبرایی را درست می کند که بعد فرمایش خود صاحب تفسیر نمونه را هم عرض خواهم کرد ، که در آیات سوره شوری و ما کان لبشر أن یکلمه الله الا وحیاً او من واره حجاب او یرسل رسولاً فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم ایشان تصویر می کنند که وحی از جنس کلام است ، ان یکلمه الله این باز از آن مطالب بسیار مهم ایشان است ، بعد هم این کلام الهی سه صورت است ، یا یک کلامی است که نه واسطه دارد و نه

حجاب دارد ، از این تعبیر می شود به وحیاً ، یا اینکه واسطه ندارد اما حجاب دارد که این را درباره موسی بن عمران عرض کردم که حالا ادامه می دهیم یک مختصری از آن را ، که حالا حجاب دارد یعنی بی حجاب نیست ولی کلامی است که از طریق مثلاً شجره اتفاق می افتد ، حالا می خوانیم ، یا رؤیتی است که از طریق تجلی للجبیل اتفاق می افتد ، اینطور حجاب دارد ، این رؤیت یا این کلام ، کلام بی حجابی نیست ، حجاب در آن است ، ولی فرشته واسطه آن نیست ، اگر واسطه را اعم کنیم از حجاب و فرشته ، بله واسطه دارد ، اما اگر منظور از واسطه فرشته وحی باشد نه فرشته وحی نیست ، فرشته وحی مال قسم سوم است او یرسل رسولاً ، یرسل رسولاً یعنی اینکه فرشتگان الهی بیابند قبلاً هم خواندیم فرشتگان الهی هم می تواند هم جبرئیل باشد می تواند اعوان و انصار جبرئیل باشد و هیچ اشکالی ندارد ، بید سفره کرام برره سفیرانی باشند که این هدیه الهی را می گیرند و می آورند برای پیامبر الهی ،

پس او یرسل رسولاً می شود قسم سوم در آنجا که نه واسطه هست نه حجاب هست ، یک حیث دارد که عرض کردم علامه طباطبایی (ره) می فرمایند مثل وحی ایی است که برای پیامبر اکرم (ص) اتفاق افتاد ، یا آنجایی که حجاب هست اما واسطه رسولی نیست ایشان می فرمایند بله برای موسی بن عمران یک چنین وحی ایی اتفاق افتاد ، یا اینکه رسولی وجود دارد که برای بسیاری از انبیاء و همه انبیاء الهی این نوع وحی را دارند که فرشته آمده و کلام الهی را در اختیار ایشان قرار داده است ، لذا وحی اولاً کلام است و ثانیاً سه نوع است ، این فرمایش بسیار خوب علامه طباطبایی (ره) است و تصریح می کنند و ما خواندیم فرمایش ایشان را در سوره شوری که ایشان این تطبیق را قطعاً بر نبی مکرم اسلام پیامبر اکرم (ص) منطبق می کنند و می گویند این منطبق بر رسول خدا است و لذا در سوره شوری عرض کردم مسئله اینطور است و ما مشکلی نداریم و نمی شود گفت که حضرت آقای

طباطبایی (ره) این را قائل نیستند ، نه خیر قائل هستند که ما یک چنین چیزی را داریم و چه این را بحث کردند و گفتیم که در سوره نجم این را تصریح می کنند که آن قول اخیر این معنا از معنای سابق به ذهن نزدیک تر است که ما سه ضمیر قبلی را به پیغمبر برگردانیم آنموقع پیغمبر نزدیک شد و نزدیک تر شد و نزدیک تر شد ، خدا به پیغمبری که نزدیک تر و نزدیک تر شد وحی را القاء فرمود که تعبیر کردند :

اما بنا بر آن فرض دیگر که ضمائر قبلی به رسول خدا برگردد باید بگوئیم این سه ضمیر به خدا بر می گردد ، معنای عبارت هم می شود : خدای تعالی وحی کرد به بنده اش آنچه را که وحی کرد ، دیگر خدا داد به پیغمبر ، این را در سوره نجم تصریح کردند در سوره شوری هم تصریح می کنند ذیل و ما کان لبشر أن یکلمه که جلسه قبل خواندیم که حالا اجمالاً البته عرض کردم لذا جمع کردند گفتند خلاصه گفتار این شد که قسم دوم از وحی او من واره حجاب وحی با واسطه است و واسطه آن هم حجاب است ، چیزی که هست این واسطه مانند قسم سوم رسول نیست به اصطلاح به این تعبیری که عرض کردم ،

بعد هم پیاده می کنند بر مصادیق ، قسم اول از تکلم تکلمی است که خدای تعالی با پیامبرش و بدون واسطه جبرئیل می کرد ، که در آن نه رسول ملکی که یعنی جبرئیل واسطه بود و نه هیچ گونه حجابی ، این را در سوره شوری تصریح می کنند که بله این را آقای طباطبایی (ره) قبول دارند و خدمت آقای صاحب تفسیر نمونه عرض کردیم که این درست است حالا عرض کردم شدید القوی را بعداً عرض می کنم اما اصل مدعی ، مدعایی است که آقای طباطبایی (ره) قائل هستند تصریح می کنند و اختیار می کنند،

فرمایش علامه طباطبایی (ره) در تفسیر سوره اعراف

بحث بعدی ایی که ما حالا ملاحظه ایی بر سر آن داشتیم این بود که ایشان در سوره اعراف حضرت آقای طباطبای (ره) آنجا هنری که به خرج داده اند و ما می خواستیم از این فرمایش ایشان یک چیز نهائی را نتیجه بگیریم این بود که در سوره اعراف نشان دادند که تکلم خدا با موسی که آیه شریفه قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی موسی من تو را برگزیدم (اصطفی حالا با تعبیر بسیار زیبایی که دقیق معنا می کنند مراجعه می کنید) تو را برگزیدم به رسالاتی و بکلامی فخذ ما آیتک و کن من الشاکرین بگیر آنچه را که به تو می دهم آن کلام من را بگیر و کن من الشاکرین در این نعمت خاص الهی که تو اصطفیاء شده ایی برای اینها شکر بگو، ایشان توضیح می دهند که مقصود از این رسالات معارف الهی است که پیامبران مامور به تبلیغ شان هستند چه اینکه این معارف بوسیله فرشته ایی به ایشان وحی بشود یا اینکه پیغمبری آن را مستقیماً از خدا بشنود در هر دو صورت رسالت است، مقصود از کلام که در آیه هست آن خطاب هایی است که بدون واسطه فرشته (بدون واسطه فرشته نه بدون حجاب) بدون حجاب مال پیامبر است، خوب دقت کنید این ظرافت فرمایش آقای طباطبای (ره) را که سه فرض را باید اول بدانیم یک جا هیچ واسطه ای نیست، یک جا واسطه حجاب است یک جا واسطه فرشته است، برای موسی بن عمران نمی توانیم بگوئیم که هیچ واسطه ایی نیست، فرشته واسطه نیست،

مقصود از کلام که در آیه هست، کلام کل سه قسم را می گیرد ان یکلمه الله الا آن استثناء استثناء منقطع نیست (اشاره کردند) هر سه کلام هستند، چه بی واسطه چه بواسطه حجاب چه بواسطه رسول، هر سه کلام هستند، حالا با تحلیل مفصلی که ایشان در جلد دو المیزان دارند (که عرض کردم بحث اصلی من نیست الان در ذیل بحث کلام و کلام نفسی باید رسیدگی بشود) بی واسطه کلام است

بواسطه حجاب کلام است ، بواسطه رسول هم کلام است ، هر سه کلام هتند هر سه کلام صدق می کند بر آنها ،

درباره موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السالم که واقعاً از محضر شریف شان هم اجازه می گیریم و هم توجه می کنند به فضائلی که دارد برای ایشان در تفسیر شریف المیزان و علماء ما گفته می شود خیلی زیبا در مورد موسی بن عمران اینکه می گوید اصطفتیک بکلامی یعنی تو آمدی تا رتبه دوم ، این کلام دیگر کلام بواسطه فرشته نیست بواسطه رسول نیست ، مقصود از کلام که در آیه هست آن خطاب هایی است که خدا بدون واسطه فرشته به موسی [کرده است]

بعد هم تحلیل می کنند که این چطور می شود که کلام بشود ، گفتیم این در واقع سه پله خیلی زیبایی است که آقای طباطبایی (ره) قبول دارند ، تطبیق می دهند بعد فضیلت برجسته نبی اکرم (ص) می شود که فقط آن قسم اول از آن می شود مال پیغمبر اکرم (ص) است ،

حالا تکمله ایی بود که گفتیم باید این گفته بشود تا خوب مطلب روشن بشود تا بعد برگردیم آن علمه شدید القوی را نظر بدهیم که چون استدلال صاحب تفسیر نمونه سر علمه شدشد القوی بود که ما اولاً گفتیم ذیل آن را باید می گفتید ، صریح نظریه علامه طباطبایی (ره) را بگوئید بعد علمه شدید القوی و معلمیت ذات اقدس اله پیامبر اکرم ، یا جبرئیل برای پیامبر اکرم (ص) را هم عرض می کنم بررسی کلمه رؤیت در آیه ۱۴۰ سوره اعراف توسط علامه (ره)

حالا چیزی را که می خواستیم به عنوان تکمله بگوئیم این بود که چرا آقای طباطبایی (ره) در عین حالی که هر سه قسم وحی را کلام می داند برای موسی بن عمران قائل به این نیست که این فخذ ما آتیتک ، اصطفتیک بکلامی نمی تواند قسم اول باشد ، ایشان دلیل قرآنی دارند حالا نکته مهم ان این

است ، چرا برای موسی می گوئیم فخذ ما آتیتک اصطفیتک بکلامی فخذ ما آتیتک حداکثر می شود قسم دوم ؟ یعنی من واره حجاب می شود ، چرا این را می گوئیم ؟ بخاطر اینکه در صدر این بحث یعنی در خود آیه ۱۴۰ سوره اعراف مطلب این است ، خیلی عالی ایشان کار را انجام می دهند : و لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ آيَهُ رَا خُوبَ دَقْتِ كُنَيْدَ فَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ قَتَى مُوسَى بَه مِيقَاتِ آمَد وَ كَلَّمَهُ رِبَه وَ كَلَّمَهُ ، خُوبَ ، قَالَ رَبِّ اَرْنِي اَنْظُرِ الْيَكِ مُوسَى اَزْ خَدَاوَنْدِ تَقَاضَايِ رُؤْيْتِ كَرْدِ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ اَنْظُرِ اِلَى الْجَبَلِ اَيْشَانِ مِي گويند ببينيد اين رؤيت با حجاب است ، لن تراني اگر اين رؤيت رؤيت بي حجاب مي بود ما مي توانستيم براي موسي اين كلم را به قسم اول تفسير كنيم ، هنر خيلي قوي آقاي طباطبائي (ره) در اينجا است ، وحى را كلام مي داند كلام سه مرحله پيدا مي كند ، موسي بن عمران كه كليم الله است تا مرحله دوم است ، و كلمه ربه قال رب ارنى انظر اليك قال لن تراني و لكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف تراني فلما تجلى ربه للجبل جعله دكاً و خرّ موسى صعقاً فلما أفاق قال سبحانك تبت اليك فأنا اول المؤمنين ، مرحوم آقاي طباطبائي (ره) در آنجا بحث مفصلي دارند كه الان مورد بحث ما نيست ، كه اين رؤيت چه اتفاقي براي آن مي افتد ، تقاضاي رؤيت يعني چه ؟ رؤيت كه قطعاً حسي نيست ، اين تقاضاي رؤيت يعني شهود باطني ذات اقدس اله چه نوع رؤيتي است ، خيلي عالي ، حيث علم حضوري را حيث علم ضروري را كه ديگر خيلي قشنگ مي گويند اولين كار بزرگي است كه شا در كلام هيچ فيلسوفي نداريد كه اين قرآن كريم است كه توانسته است اينها را خيلي عالي نشان بدهد مفصل اينها را توضيح مي دهد ، بعد مي رسانند به اينجا كه بله قرآن كريم هم به اين مطلب اصرار دارد كه رؤيت در ظرف قيامت براي انسان محقق مي شود ، ولي رؤيت رؤيت ارنى انظر اليك در اين ظرف دنيا طاقتش براي موسي وجود ندارد ، و لذا به موسي بن عمران گفته مي شود كه تو طاقت آن را ندارى انظر الى الجبل بعد

حالا می بینید دیگر آقای طباطبایی (ره) آیات متعدد زیبایی را ارائه می کند او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید ، خیلی عالی است این آیات انه فی مریة من لقاء ربهم بحث لقاء الهی همانجا این آیه ما کذب الفؤاد ما رأى را برای پیامبر اکرم (ص) شاهد می آورد ، که حقیقت رؤیت در ما کذب الفؤاد ما رای اتفاق افتاده ، همانجا نشان می دهند که بله ما آیات متعددی داریم که وجوه یومئذ ناظره الی ربها ناظره ، همانجا تصریح می کنند آن مبنای زیبای قرآنی را یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه ملاقات را رؤیت را ،

منتهی نشان می دهند این رؤیت در عین حالی که محقق خواهد شد ، ظرف این رؤیت دنیا نیست برای دنیا طاقت چنین رؤیتی وجود ندارد اما این رؤیت در ما کذب الفؤاد ما رأى اتفاق افتاده برای پیامبر اکرم (ص) ، جناب موسی بن عمران که خلاصه کلمه ربه دربارہ او صادق است ، دربارہ او صادق است که این کلمه ربه دربارہ موسی درست است ولی کلمه ربه از وراء حجاب برای او درست است ، چرا؟ چون این تجلی ، تجلی به جبل است ، حالا دیگر بسیار بسیار مرتب این را تحلیل می کنند لذا در پایان تحلیل می رسانند آن را به اینجا ،

قال یا موسی انی اصطفتک علی الناس برسالاتی که آیه ۱۴۴ می شود ، برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین ببینید این سازمان خیلی زیبای تحلیل ارتباط انسان و مخاطب و مخاطب در سیستم وحی و رابطه این خطاب و کلام انصافاً خیلی زیبا با همه ریزه کاری هایش در فرمایش آقای طباطبایی (ره) وجود دارد ، که حالا عرض کردم امام (ره) می گوید لا بأس به اینکه ما قسم اول را بگوئیم کلام نفسی اشکال ندارد ، البته چیزی است که نه اشعری می فهمد نه معتزلی می فهمد نه خیلی از (به تعبیر زیبای امام (ره)) ممکن است علماء ، الا کسانی که مراحل از ، چنین تعبیردارند حضرت امام (ره)

لذا بنابراین عیبی ندارد که مات این تحلیل حقیقت وحی را و ارتباطش با کلام و خطاب را به عنوان یک خطاب الهی با مخاطب خاص به خودش در همین سه پله بگوئیم بلکه آقای طباطبایی (ره) به این قائل است

حالا اینجا اگر کسی در تحلیل و بررسی این چند آیه ، یعنی آیات سوره نجم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فإوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد ما رأى اگر این جا این بخش آیات را درست کرد ، اگر آیات سوره شوری را با آقای طباطبایی (ره) آمد و گفت که ایشان در سوره شوری هم همین مسسیر را رفته اند ، خیلی زیبا و تطبیق داده است این مطلب را بر نبی اکرم (ص) که خواندیم عبارت های آن را ،

و اگر در آیات سوره اعراف ۱۴۳ که بحث رؤیت و رابطه کلمه و تجلی و رؤیت بحث می شود که کلام با آن تجلی الهی تحلیل می شود و تحقیق می شود در آنجا ، بعد فخذ ما آتیتک تطبیق داده می شود بر همان مرحله دوم بخاطر همان تحلیل بسیار زیبایی که آقای طباطبایی (ره) دارد آنموقع آدم وقتی به صاحب عظیم الشان تفسیر نمونه مراجعه می کند می بیند، ببینیم ایشان در این سیستم چطور سیر کرده اند

تحلیل آیه الله مکارم (دام ظلّه) ذیل سوره نجم

صاحب تفسیر نمونه در آیات سوره نجم همانطور که خواندیم خیلی عالی خیلی مرتب مسئله را تحلیل کردند و ما هم با ایشان موافق بودیم حالا چون می خواهیم این مطلب جمع بشود می خواهیم این جمله را از ایشان داشته باشیم در آنجا ، ما استفاده کردیم از فرمایش ایشان در سوره نجم در ذیل همان علمه شدید القوی با مطالب بسیار خوبی که گفتند ، آنجا یک جمله ای داشتند که حالا این

جملاتشان را باید جمع بندی کنیم ، ایشان ضمن اینکه قول مختار را تقویت کردند که معلم خداوند متعال است و جبرئیل اینطور است ، خلاصه می رسانند به اینجا که جمله ما کذب الفؤاد ما رأی قلب پیامبر آنچه را که دیده است خلاف نمی گوید نیز دلیل بر یک شهود باطنی است نه مشاهده حسی با چشم نسبت به جبرئیل کاملاً درست است ما کذب الفؤاد ما رأی اگر این تحلیل تحلیل بسیار درستی است یعنی در واقع یک شهود باطنی است که پیامبر نسبت به ذات اقدس اله دارد نه نسبت به جبرئیل ،

لذا چون این شهود باطنی نسبت به ذات اقدس اله درست است و این شهود باطنی برای پیغمبر ثابت است و ما قبول داریم چنین شهودی را ، لذا ذنی فتدلی فکان قاب قوسین تماماً درست در می آید به این تصریح می کنند ، بعد هم روایاتی را هم که عرض کردم قبلاً آورده است همین را می آورد که پیامبر وقتی عروج کرد به آسمان دنوت من ربی حتی کان بینه و بینی قاب قوسین او ادنی دوباره هم می آورد رُفَع له حجاب من حجه حجاب ها برداشته شد و فاصله خلاصه ثم ذنی یعنی رسول الله من ربه در تفصیل علی بن ابراهیم نیز آمده ، اینها همه را شاهد می آورد که بسیار بسیار خوب هستند که اینها نشان می دهند امکان یک رؤیت و شهود باطنی را نه رؤیت حسی را و نشان می دهند که قرب برای نبی اکرم (ص) در ذنی فتدلی فکان قاب قوسین بوده ، حجابی هم نبوده جبرئیلی هم نبوده و این مطالب قشنگ توضیح می دهند و تحلیل می کنند تحلیل بسیار خوبی است و ما هم اینها را می پسندیم و درست می دانیم

استفاده آیه الله مکارم (دام ظلّه) از روایات برای تحلیل مسئله وحی

منتهی وقتی که ایشان همین سرمایه را می خواهند سر آیات سوره شوری پیاده کنند ، ببینیم ما در آیه ۵۱ سوره شوری که الان نظر آقای طباطبایی (ره) را داشتیم ایشان چه تحلیلی ارائه می کنند ، اول آن

جمله بسیار زیبایی را که در پایان دارند را من عرض کنم بعد برگردیم ببینیم ، ایشان روایات را می آورند چند حدیث پیرامون مسئله وحی ، عالی هم استفاده می کنند ، از بعضی از روایات استفاده می شود هنگامی که وحی بر پیامبر از طریق فرشته نازل می شد حال پیامبر عادی بود ، اما هنگامی که ارتباط مستقیم و بدون واسطه برقرار می گشت پیامبر سنگینی فوق العاده ای احساس می کرد تا آنجا که گاهی مدهوش می شد که در توحید صدوق از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که حضرتش پرسیدند الغشیه التي كان تصيب رسول الله اذا نزل عليه الوحي فقال ذلك اذا لم يكن بينه وبين الله احد ، ذاك اذا تجلى الله له ، حالا ببینید این تعابیر بسیار بسیار زیبای ایشان را ، تحلیل خوبی را ارائه می کنند که بله این درست است که وقتی که هیچ حجابی نبود و لذا خوب تحلیل می کنند انصافاً که بله این در هنگام بود که میان او و خدا هیچ کس واسطه نبود و خداوند مستقیماً بر او تجلی می کرد ، تجلی را تحلیل می کنند و در می آید

و لذا باز هم ایشان روایات قشنگ دیگری را می آورند که جبرئیل خودش که می آمد کالعبد بود و این فضیلتی نبود برای پیامبر که بگوئیم رؤیت جبرئیل در حالت واقعی اش از فضائل است ، نه آن شهود باطنی نسبت به ذات اقدس اله و نبود هیچ واسطه و حجاب این محل بحث است ، اینها را ایشان تحلیل می کنند منتهی حالا وقتی که شما این تحلیل بسیار زیبا را از ایشان دارید برگردید و ببینید که ایشان کلم را چگونه تحلیل می کنند؟ سوال اول ، کلم ، اگر قرار شد که وحی کلام باشد در هر سه قسم آن ، قسم اول آن بی واسطه است ولی کلام است ، می توانیم برای کسی که چنین نظریه ای را بخواهد دفاع بکند کلیم بودن را در قسم اول معنا بکند که مثلاً فقط قسم دوم را بگیرد ، یا باید یک چنین نظریه ای کلم قسم اول آن یک کلام دیگری باشد ، و کلم قسم اول را از کلم قسم دوم و از کلم قسم سوم جدا کند ، این را حالا ملاحظه ای بکنند تا ان شاء الله ،

یک جمله دیگری را هم بعد داریم که اگر چنین چیزی شد و من شهود باطنی را پذیرفتم کلم را هم تحلیل درست کردم ، سه جور کلم را برای خدای متعال نسبت به انبیائش قائل شدم ، آنموقع من می توانم آن تجلی للجبل را و آن نظریه شهود باطنی آقای طباطبایی (ره) در سوره اعراف را انکار کنم ؟ لذا ما برای صاحب تفسیر نمونه که در اینجا خیلی خوب دارند همراهی می کنند نکته ایی که داریم این است که باید این انسجام در جاهای دیگر هم دیده بشود ، اگر این انسجام در جاهای دیگر دیده بشود آنموقع دیگر عیبی ندارد که علمه شدید القوی جبرئیل هم باشد ، حالا عرض خواهم کرد ، عیبی هم ندارد خدای متعال باشد چون آقای طباطبایی (ره) خواسته بگوید انتصابش در همه مراحل به خدا است ، این را هم عرض می کنم

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

بررسی کلام علامه که مخاطب در وحی الهی خود نبی اکرم (ص) است

بحث ما درباره این تحقیقی بود که نشان دادیم در فرمایشات حضرت آقای طباطبایی رضوان الله تعالی علیه وجود دارد و حضرت آقای طباطبایی بر خلاف آنچه که به ایشان نسبت داده شد مخاطب را در وحی الهی حداقل در آن مرتبه خاص خود نبی اکرم می دانند و می گویند که این وحی در عین حال که مصداق کلام است ، یک تعبیری دارند که کلام خفی است در بعضی از جای ها این تعبیر را دارند و در آن سازمانی که درست کرده اند می گویند این مرحله ، کلام خفی است و خدا رحمت کند امام (ره) را و خدا رحمت کند علامه طباطبایی (ره) را ، امام تعبیر به نفسی کردند ، آقای طباطبایی (ره) تعبیر به خفی می کنند در همان ذیل آیه ۵۱ سوره شوری تعبیر می کنند که تعبیرشان این است می فرمایند :

نکته دیگری که در این آیه وجود دارد این است که این سه قسم را به کلمه او عطف به یکدیگر کرده است ، ظاهر این کلمه آن است که سه قسم مذکور با همدیگر فرق دارند و باید هم همینطور باشد چون می بینیم دو قسم اخیر را مقید به قیدی کرده ، یکی را مقید به حجاب و دیگری را به رسول ، ولی اولی را به هیچ قیدی مقید ننموده اینطوری ، که تعبیر آیه شریفه این است که ما کان لبشر أن یکلمه الله الا وحیاً او من وراء حجاب او یرسل رسولاً ،

بعد ایشان می فرماید ظاهر این مقابله آن است که مراد از قسم اول سخن گفتن خفی باشد، سخن گفتن خفی ، که خدا رحمت کند ، که امام می فرمایند (که یادتان هست که استاد بزرگوار ما آقای فاضل و خود ایشان البته) در آن بحث کلام نفسی می گویند که ممکن است بشود گفت یک معنای درستی از کلام نفسی یا کلام خفی (به تعبیر آقای طباطبایی (ره)) سخن گفتنی که هیچ واسطه ای بین خدا و طرف مقابلش نباشد ، می خواهیم بگوئیم این سازمان بسیار دقیق و اساسی ایی است ، اما دو قسم دیگر بخاطر اینکه قیدی زائد در آن آمده است که یا حجاب است یا رسول که به وی وحی می شود ، سخن گفتنی است که واسطه دارد ، خوب آقای طباطبایی (ره) این را ملتزم اند و این راقبول دارند و این را مبناء قرار می دهند اولاً و رابطه وحی را با کلام الهی تصویر می کنند ثانیاً ، همه سه قسم کلام است ، استثناء استثناء منقطع نیست و آن یکلمه الله ، اینطوری ، الا وحیاً که این کلام است او من وراء حجاب یعنی کلام است ، او یرسل رسولاً یعنی کلم است هر سه قسم کلام است ، منتهی یکی

کلام با واسطه است یکی کلام بی واسطه ، یا به تعبیر ایشان (علامه طباطبایی) کلام خفی ، یا به تعبیر حضرت امام کلام نفسی ،

وجه صحیح نبودن نسبت صاحب تفسیر نمونه به علامه طباطبایی (ره)

ایشان می فرمایند که خلاصه این یعنی سازمان سازمان روشن و درستی است بعد هم عرض کردیم که ایشان این را مرتبط می کند با آن جلوه و تجلی که این هم از آن کارهای بسیار بسیار اساسی ایشان است و لذا در سوره اعراف وقتی می خواهند اصطفتیک بکلامی را بگویند برسالاتی و کلامی فخذ ما آتیتک ، به موسی می خواهد بگوید موسی ما تو را برگزیدیم به این که کلام ما بکلامی ، خوب این کدام کلام است ، کلامی است که حجاب در آن هست چون تو شرائط ربّ ارنی انظر الیک را نداری در دنیا ، مثل خیلی های دیگر ، تو حداکثر سیر استکمالی ات این است که در واقع من وراء حجاب با تو سخن گفته بشود ، می بینید باز بسیار بسیار مطلب مطلب فنی و دقیقی است، جلوه بر لکن انظر الی الجبل و فان استقر مکانه فسوف ترانی این تحلیل بسیار خوبی دارند که عرض کردیم این از کارهای بسیار خوب ایشان است ، توانسته این سازمان را درست کند ،

بر اساس این دست آورد آقای طباطبایی (ره) رضوان الله تعالی علیه دیگر ما نباید بگوئیم آقای طباطبایی تمایل پیدا کرده به اینکه معلم پیغمبر جبرئیل است ، نه ما این را زیر بار نرفتیم ، گفتیم

حضرت آقای طباطبایی (ره) آنجا هم که در واقع ذومره فاستوی و هو بالافق الاعلی آن سه تا ضمیر را اول بحث می کند که خواندیم درباره علمه شدید القوی آن دو قول را نقل می کند آنجا هم وقتی می خواهد اقوال را نقل کند (رضوان خدا بر ایشان باد) در اقوال هم که می خواهد نقل کند دو قول را نقل می کند ، ببینید خلاصه هر دو قول مورد نظر ایشان است لذا این نیست که فقط یک قول مطرح باشد ، نه آنجا هم دو قول را نقل می کند

منتهی آنجا یک نکته ایی دارد ، آن ذومره فاستوی که بحث سه تا ضمیر را خواندیم عبارت ایشان را ، ایشان عبارت شان کامل بود که این دو احتمال در آن هست ، یکی اینکه اینها را ما به جبرئیل بزیم که این فأوحی الی عبده ما أوحی تکلیف آن چه می شود ؟ یکی این است که نه به پیغمبر بزیم که دیگر فاعل اوحی می شود خدا ، عبده خدا ، ما أوحی باز خدا ، که آنها جمع بندی کردند و می گفتند این قول ادق است ، که آن را خواندیم قبلاً ، اما بناء بر فرض دیگر که ضمائر قبلی به رسول خدا بر گردد باید بگوئیم این سه ضمیر به خدا بر می گردد و معنای عبارت است ، که عبارت را معنا کردند که تکلیف روشن بود ،

علامه طباطبایی (ره) در علمه شدید القوی (که مورد استدلال آقای صاحب تفسیر نمونه است) آنجا هم دو تا قول را نقل کرده ، ولی حالا می گویم نکته مهمی دارد که این را هم تکرار کردم برای این ، و مراد از کلمه شدید القوی به طوری که گفته اند جبرئیل است ، چون خدای سبحان او را در کلام

مجیدش به این صفت یاد کرده است و فرموده است آنه لقول رسول کریم فی قوه عند ذی العرش مکین ، بعضی هم گفته اند مراد از آن خود خدای سبحان است ، ببینید دو تا را گفته که معلم می تواند جبرئیل باشد یا می تواند خداوند سبحان باشد ، در این جا اختیار نکرده است تصمیم را ، چرا ؟ بخاطر اینکه بعداً تحقیق مسئله را می خواهد ذکر کند که بله اگر آن سه ضمیر جبرئیل بوده اند اینه هم جبرئیل است ، اگر آن سه ضمیر بعدی رسول خدا بودند ، اوحی الی عبده ما اوحی خود خدای متعال خواهد بود ضمائر ، اینجا هم خود به خود معلم می شود خدای متعال ، ما تحقیق مسئله را در جای خودش کرده ایم ، منتهی نکته مهم آقای طباطبایی (ره) چه چیزی است ؟

نکته مهم فرمایش علامه (ره)

آقای طباطبایی (ره) معتقد است از آنجا که در صحت مسئله وحی انتساب به خدای متعال درست است با هر سه مرحله ، یعنی چه فرشته ها بیاورند چه جبرئیل بیاورد چه خود خدای متعال ، اشکالی ندارد ، انتساب به فاعلیت الهی [درست است] ، خیلی باز این یک حرف بسیار اساسی است ، لذا ایشان سر این حساسیتی ندارند ، ولو تحقیق مسئله را بعداً انجام می دهند ، اینجا دو تا را گفته اند و تحقیق مسئله را بعداً انجام می دهند ، حالا انتساب آن به خداوند متعال چطور است ؟ حالا عرض کردم چه در مسئله وحی چه در مسئله قبض روح ، توفی به اصطلاح ، یعنی هر جا که بحث انسان و

ذات اقدس اله مطرح است ، بله این سازمان بسیار بسیار مرتبی دارد در قرآن کریم و اینطوری حل می کند ،

تطبیق این مطلب توسط شهید آیت الله مطهری (ره)

خدا رحمت کند مرحوم آقای مطهری را ، ایشان باز یک مقدار تطبیقش را که من دیگر ندیدم در فرمایشات آقای طباطبایی (ره) این تیکه تطبیق را یا در فرمایشات امام (ره) ، ایشان (مرحوم شهید مطهری) تطبیقش را در دعای شریف کمیل در حیث انسان شناسی و لائی پیاده می کنند که اصلاً از دعا اینطوری بر می آید که اصلاً نسبت یک نسبتی است که اشراف و احاطه (در دعا اینطور است) برای فرشته ها امکان ندارد ، و کنت انت الرقیب علی من ورائهم و الشاهد لما خفی عنهم که امیرالمومنین (ع) به خدای متعال عرض می کند که فرشتگانی را که بر من گماشته ایی که کاتب من هستند و می نویسند اعمال را و کنت انت الرقیب تو رقیب من هستی من ورائهم از وراء آن فرشته ها رقیب من هستی و الشاهد لما خفی عنهم تو شاهد چیزی هستی که بر آنها مخفی است ، شاهد لما خفی عنهم یعنی یک افقی دارد حقیقت وجودی انسان که این افق بالاتر از دسترسی فرشتگان است ، حالا سلباً یا ایجاباً ، یعنی حتی در نوع بعضی از معاصی یا بعضی از اعمال صالحه اصلاً اینجا که شاهد لما خفی عنهم و برحمتک اخفیه و بفضلک سترته این خوب بله در حیث معاصی است ، داریم هم در روایات که فرشتگان می برند بالا یک عمل را همه حجب را می شکنند بالا بالا بالا ندا می رسد که نه بندگان

این را ببرید به اسفل السافلین ، فرشتگان من ، حقیقت عمل او را نیافتید ، اصلاً اینها یک مبانی دارد ، آنجور روایات را داریم در تفاسیر هم آمده اما تطبیق آن بر حیث دعا و آن حیث (به تعبیر بسیار زیبای مرحوم آقای مطهری) ضمیر ناخودآگاه ، و آن نقد فروید و استفاده از آن ناتی که یونگ و بقیه دار و دسته آن تفکر اروپایی دارند در مخالفت با فروید ، و کار بسیار زیبایی که اینها از روی قرآن انجام می دهند ، خدا رحمت کند ایشان را و خدا حفظ کند آقا را ،

آقا می فرماید اینها است که می گوئیم اگر آنها را امتداد بدهید ما علوم انسانی شما را درست می کنیم ، نه اینکه بیائید سیاهه حرف های غربی ها را مدام پمپاژ اطلاعاتی کنید اسم آن را بگذاریم تولید علم ، آقا می فرمایند این تولید نیست ما تهر پیدا می کنیم در حرف غربی ها ، وقتی من تهر پیدا کردم در حرف غربی ها رنگ حرف آنها را به خودم زدم آلودگی فکری ام را زیاد کردم ، در علوم انسانی که نمی توانم تولید کنم علم را چون تولید نکرده ام فکر را ، یعنی امتداد ندادم مبانی قرآنی را در بحث های انسان شناسی در بحث های هستی شناسی در بحث های نبی شناسی در بحث های امام شناسی ، الان داریم وحی شناسی می کنیم برای اینکه خطاب شناسی کنیم ، برای اینکه کلام شناسی کنیم ،

علی ای حال این نکات نکات بسیار مبانی و اساسی ایی است که در کلمات امام (ره) و کلمات مرحوم علامه طباطبایی (ره) خدا شاهد است که می گویم طابق النعل بالنعل وجود دارد ، و این دو حکیم فیلسوف اصولی قرآن شناس ما با این مبانی ایی که عرض کردم می خواهند کتاب خدا را و

سنت اهل بیت را تبیین و تفسیر کنند ، خودشان و بعضی از تلامذه های موفق شان مثل خود آقا و

مثل مرحوم آقای مطهری و عده ایی دیگر ، ببینید عزیزان این بحث است

در اینجا فقط ما نکته ایی که داشتیم بعد از اینکه نشان دادیم این نسبتی که به آقای طباطبایی (ره)

داده شده انصافاً نسبت دقیقی نیست ، هیچ تمایل و میلی آقای طباطبایی (ره) ندارد به آن نظریه در

تحقیق حقیقت وحی ، نه تنها ندارد بلکه با دقت آمده اینها را تبیین کرده امام (ره) هم همین طور است

، باقی ماند یک نکته ایی ، منتهی خود صاحب تفسیر نمونه مشکلی که داریم با نظریه ایشان ، حالا

اینکه نسبت دادند به آقای طباطبایی (ره) نا تمام بود و نمی شود این نسبت را قبول کرد یک مسئله

است ، اینکه خود این نظریه در درونش باید این اشکالات حل بشود و الا نا تمام می ماند ،

مشکل مهمی که ما با این نظریه داریم این است : خوب این نظریه در سوره نجم خیلی عالی آمده اند

و توضیح داده اند که بله ما حقیقت معلم را خدا می دانیم ، شاگرد را پیغمبر می دانیم ، شدید القوی را

خدای متعال تفسیر می کنیم و با همه آن ریزه کاری هایی که گفتیم ، همین مطلب را ایشان در آیه ۵۱

سوره شوری می خواهند در نهایت و با کمک بسیار نورانی ما تأیید کنند و این هم بسیار خوب است

، و گفتیم که درست است این حرف اشکالی ندارد ، اصلش بسیار خوب است

و لذا ایشان در همین جا هم خوانیم دیگر مفصل می خواهند حقیقت وحی را تحلیل کنند حالا کاری به بقیه تحلیل ها نداریم تا اینکه می رسانند به این روایات که بله از روایت دیگر استفاده می شود که پیامبر اکرم (ص) با یک توفیق الهی و یک شهود باطنی ، و این شهود باطنی و این توفیق الهی اینها ، [پیامبر] جبرئیل را می دید در حقیقت اصلی خودش هم می دید ، منتهی این دیدن جبرئیل در آن حقیقت اصلی اش سبب نمی شده که خلاصه آن حالات و غشوه ها به او دست بدهد ، غشوه ها مال وقتی است که آن شهود باطنی نسبت به خود خدای متعال اتفاق می افتاد اینها را هم قشنگ در روایات می آورند توضیح می دهند حالا با یک تفصیلی که من کار ندارم ، و خواندم الغشیه التي كان تصير رسول الله صَلَّى الله عليه و آله اذا نزل عليه وحى و قال ذلك اذا لم يكن بينه و بين الله احد ، ذلك اذا تجلّى له ، تجلّى الهی برای پیغمبر یک تجلّی بی واسطه است ، وقتی تجلی الهی بی واسطه است و این شهود باطنی که ایشان از آن در سوره نجم هم تعبیر می کنند ، این شهود باطنی که از آن به رؤیت تعبیر شده ما کذب الفؤاد ما رأى آنجا هم قشنگ توضیح می هند که این کار به رؤیت حسی ندارد بعد توضیح می دهند می گویند که احتمالاً آنهایی که منکر این تفسیر مختار ما هستند شاید به خاطر این بوده که فکر کردند این لازمه حرف ما رؤیت حسی است و چون رؤیت حسی قطعاً باطل است تفسیر ما را گذاشتند کنار ، این احتمال ما را ، اما اینجا منظور رؤیت حسی نیست شهود باطنی است ، خیلی هم خوب اینها را توضیح می دهند ،

پس آنجا ما داریم ا کذب الفؤاد ما رأى ، رؤیت ، فؤاد ، رؤیتی دارد که آن رؤیت ، رؤیت حسی نیست شهود باطنی است ، آن رؤیت تجلی الهی است برای رسول خدا ، این در روایات ما هم هست ایشان هم می آورند ،

اشکال به فرمایش صاحب تفسیر نمونه

خوب اگر اینطوری باشد آنموقع یک سوال پیش می آید ما نباید وقتی می خواهیم تحلیل کنیم در همین آیه ۵۱ سوره شوری ، وقتی می خواهیم تحلیل کنیم کلام الهی را ، کلام الهی را فقط محدود کنیم به یک بخش ، ببینید ایشان همین جا وقتی شروع می کنند تحلیل می کنند کلام الهی را تعبیرشان این است : در اینجا مهمترین هدف سوره شوری بحث تحلیل حقیقت وحی است در این صورت یک تکیه خاصی روی مسئله وحی و نبوت شده است ، سوره با مسئله وحی آغاز شده و با مسئله وحی که همین آیات است پایان می یابد بعد نعمات الهی را هم بیان می کنند و بعد توضیح می دهند که آنگونه که موسی بن عمران وقتی در کوه طور سخن می گفت و پاسخ شنید از طریق امواج صوتی که خداوند در فضا ایجاد می کند بی آنکه کسی او را مشاهده کند چرا که او مشاهده کردنی نیست ، ببینید اگر این تفسیر برای بخشی از مسئله وحی است ، حالا بحثی داریم ، اما شما بخش اول مسئله وحی را چطور تحلیل می کنید کلام الهی را ، ببینید ایشان وقتی شروع می کند به اینجا می رسد

نخست می فرماید شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید و با او روبرو گردد چرا که او منزله از جسم و جسمانیت است مگر از طریق وحی و الهام مرموز به قلب او ، خوب حالا سوال کنید این چه نوع کلامی است ؟ این دیگر ایجاد صوت که نیست ،

بعد قسم دوم ، او من وراء حجاب این می شو ایجاد صوت ، البته اینجا هم آقای طباطبایی (ره) یک حرفی ارند که حالا فعلاً چون بحث تفسیری نداریم کاری به آن نداریم ، اما شما آن بخش اول را که آقای طباطبایی (ره) می گذارد کلام خفی ، امام (ره) می گذارد کلام نفسی ، شما پائین اسم آن را می گذارید تجلی الهی لرسول الله در حالی که لم یکن بین الله و بین رسول الله احد و لم یکن بین رسول اله و بین الله حجاب خوب این معنایش این است دیگر ، این مقابله را باید بگوئید ، بگوئید قسم اول یک رابطه خاصی است یک سخن خفی یا یک کلام نفسی است با این نکته که نه رسولی وجود دارد و نه حجابی ، این قسم غشوه ایجاد می کند ، قشنگ در روایات تحلیل باید بشود ، ببینید حرف ما این است ، برای موسی درست است حالا می گویم درست است

البته آقای طباطبایی (ره) تازه اینجا هم یک حرفی دارند ، می گویند حالا تحقیق که می کنند حقیقت [وحی را] ، می گویند یعنی ایجاد ارتباط معنوی موسی با عوالمی که مراد خدا را بفهمد ، عیبی هم ندارد همزمان صوتی هم ایجاد شده باشد ، آقای طباطبایی (ره) نظرشان این است ، یعنی ببینید ما در حد صوت هم نمی آوریم آن او من وراء حجاب را ، او من وراء حجاب را در حد صوت هم نمی

آوریم ، أُو من وراء حجاب یعنی ارتقاء این نفس نبوی به مرتبه ایی از ارتباط با متن واقع برای کشف مراد الهی ، اما با مرتبه ایی از عوالم معنی ، همین تحلیل بسیار خوب ،

بینید ما حرف مان این است می گوئیم حضرت آقا شما وقتی می آئید تحلیل بسیار خوب را از توی روایات می آورید و این روایات قشنگ دست ما را می گیرند و می برند سراغ اصل مسئله بینید چه اتفاقی افتاده است در آنجا ، شما وقتی می خواهید آیه را به شکل کامل تحلیل کنید مسئله کلام الهی را فقط در آن دومی پیاده می کنید که من وراء حجاب است ؟ شما باید قشنگ این را در بخش اول هم پیاده کنید ، امام و علامه اسم آن را گذاشته اند یک نوع کلام خفی کلام نفسی با آن خصلت و خصوصیت که این قسیم دو قسم دیگری است که در یکی از آنها حجاب است در یکی از آنها رسول ، وقتی قسیم آن دو قسم است در این نه رسول هست نه حجاب ، خوب باید این را بگوئید ، بعد آنجا کلام نفسی درست می شود کلام خفی درست می شود ، آنجا حقیقت خطاب الهی شکل می گیرد ، این از دست نباید برود ،

لذا ما حرف مهم مان این است که ایشان که خیلی خوب این را مطرح می کنند [تعبیر صاحب تفسیر نمونه]: که خلاصه از بعضی از روایات استفاده می شود هنگامی که وحی بر پیامبر از طریق فرشته نازل می شد حال پیامبر عادی بود ، اما هنگامی که ارتباط مستقیم و بدون واسطه برقرار می گشت ، ارتباط مستقیم بدون واسطه و بدون حجاب ، این بدون حجاب را می خواهد ، یعنی قسم اول این

است ، قسیم من وراء حجاب است ، پیامبر سنگینی فوق العاده ایی را احساس می کرد تا آنجا که گاه مدهوش می شد ، آن حالت مدهوشی به هنگام وحی دست می داد چه بود ؟ امام صادق (ع) می فرمایند آن در هنگامی بود که میان او و خدا هیچ کس واسطه نبود اینطوری ، و مستقیماً یعنی ببینید نه واسطه نه حجاب ، مستقیماً یعنی این ، اذا تجلّی الله له این شهود باطنی ، خوب باید من این را تحلیل کنم ،

حالا این ریشه ایی دارد البته که چرا ایشان خوب به این نمی پردازند ، لذا آن بالا که آمدند تحلیل کنند در ابتداء مسئله آیه را تحلیل کنند حرف ما این است شما همان قسمتی که ما کان لبشر أن یکلمه الله الا وحیاً این است این را باید تحلیل کنید ، الا از طریق وحی و الهام مرموز به قلب او ، خوب اینجا کلام چه کلامی است ؟ شما من وراء حجاب را کلامش را تحلیل می کنید به آن تعبیری که ایجاد صوت است مثلاً ، که در فضا صوت ایجاد می کرد ، یا از طریق فرستادن رسولی که پیام الهی را به او ابلاغ کند آنگونه که فرشته وحی و پیک الهی جبرئیل امین بر پیامبر نازل می شد ، فرشته وحی هم الزاماً جبرئیل نیست ، آقای طباطبایی (ره) (باز هم عرض کردم) می فرمایند که بآیدی سفره کرام برره او خود جبرئیل اشکال ندارد ، یعنی یا فرشتگان است یا خود جبرئیل است یا حقیقت ارتباط مستقیم است ، ولی یُرسل رسولاً همین تعبیر رسولاً خوب است جبرئیل خوب دیگر اعظم رسولان الهی است ، او ذی قوه عند ذی العرش مکین است آن سر جایش است ،

فرق بیان صاحب تفسیر نمونه و بیان علامه طباطبایی (ره)

لذا ما آن نکته اولی که برای ایشان قائل هستیم این است که ما خلاصه مطلب را باید درست کنیم ،
القاء به قلب که در مورد بسیاری از انبیاء بوده از پشت حجاب ، از طریق ارسال رسول ، نه ما القاء به
قلب را در مورد همه انبیاء نداریم ، این القاء به قلب چون قسیم آن دو تا هست آن مال پیغمبر اکرم
(ص) است ، یعنی ما احساس می کنیم این تحلیل ایشان در آیات سوره نجم بر خلاف تحلیل آقای
طباطبایی (ره) آن سازمان انسان شناسانه اش انسان شناسی قرآنی اش مثل آقای طباطبایی (ره) همه
جوانب آن تحلیل نمی شود ،

[تعبیر صاحب تفسیر نمونه]: از مجموعه آیه چنین بر می آید که راه ارتباط پیامبران با خدا منحصر به
سه راه بوده القاء به قلب که در مورد بسیاری از پیامبران بوده . نه اینجا آقای طباطبایی (ره) مخالف
اند ، اوحینا الیه أن اصنع الفلک باعیننا و ووحینا ، این اوحینا الیه این مطلق وحی است که انتساب
آن به خدا در همه موارد درست است ، حالا این اوحینا من وراء است یا بواسطه رسول است ، در
مورد موسی معلوم است من وراء حجاب است ، فخذ ما آتیتک فکن من الشاکرین فخذ بکلامی
اینطوری ، در مورد بقیه هم می تواند هر کدام از این دو تا ، اما آن القاء به قلبی که از توی آن تجلی
و شهود باطنی و ارتباط مستقیم [با خداست] آن منحصر به نبی اکرم (ص) است ،

۲: از پشت حجاب آنگونه که در کوه طور با موسی صحبت شد و رؤیای صادقانه را شامل می شود ، این هم خیلی خوب است ولی اولی را ما گیر داریم چون قسیمیت آن در نیامده ، چون تحقیقش در نیامده ، چون صدق کلام ، و کلام نفسی و کلام خفی آنجا تبیین نشده است ، ارسال رسول که خلاصه در مورد جبرئیل و غیر جبرئیل که عرض کردم ، بعد ایشان می فرماید که القاء به قلب هم در مورد حضرت ابراهیم ممکن است که در رؤیا بوده باشد ، می گویم حالا باید بینیم سازمان فرمایش آقای طباطبایی (ره) و فرمایش امام (ره) اساتید بزرگوار صاحب تفسیر نمونه این عالم جلیل القدر و واقعاً عظیم الشان که خیلی استفاده کردیم از فرمایشات ایشان در خیلی از جای ها ، اینجا به نظر ما این سازمان را باید یک مقداری دقت کنیم ، حالا ریشه اینکه این سازمان عرض کردم یک مشکلی دیگری دارد ، آن ریشه را هم انشاء الله جلسه بعد عرض خواهیم کرد ، حتماً هم حالا اگر رسیدید با این آدرس هایی که بنده دادم آن فرمایش آقای طباطبایی (ره) را نگاه بکنید که حتی درباره من وراء حجاب آقای طباطبایی (ره) نکته شان این است که نه اینجا فقط ایجاد صوت نیست ، ایجاد صوت می تواند مقارن با آن باشد ، بلکه یک نکته اساسی تری دارد که آن ارتقاء است ، که انشاء الله عرض خواهیم کرد تا انشاء الله تمام بشود .

و صلی الله علی محم و آل محمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۹۹/۸/۰۷

جلسه ۲۰

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام عزه)

خارج فقه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى اله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ بررسی فرمایش صاحب تفسیر نمونه در آیات سوره نجم

بحث ما در ارتباط با فرمایشات صاحب تفسیر نمونه بود و عرض کردیم ایشان اولاً نسبتی را که به آقای طباطبایی (ره) دادند در آیات سوره نجم دادند ما نپذیرفتیم و نشان دادیم که آقای طباطبایی (ره) معتقد است به این که آنچه که منطبق با ذوق سلیم است دنی فتدلی را برای خود پیامبر قائل بشویم و فاعل أوحی را و سه ضمیر را به خدای متعال برگردانیم آن ضمائر را به رسول الله بزیم این سه ضمائر را به خدای متعال ، در مورد شدید القوی هم ایشان دو تا احتمال دادند ولی اختیار نکردند تا اینکه در پائین تکلیف معلوم بشود ،

حُسن فرمایش علامه (ره) در تفسیر آیه ۵۱ سوره شوری

بعد عرض کردیم که آقای طباطبایی (ره) علاوه بر اینکه مسیرشان این مسیر است یک حُسنی در فرمایش شان هست که در آیه ۵۱ سوره شوری ایشان خیلی منظم کردند مسئله اقسام وحی را ، اولاً سه قسم وحی را با کلام مرتبط کردند ، ثانیاً قسم اول را کلام خفی ، حالا در تعبیر امام (ره) کلام نفسی وجود دارد ، قسم دوم کلام من وراء حجاب را در مورد حضرت موسی بن عمران سلام الله علیهما قائل شدند ، ببینید ، و قسم سوم را که جبرئیل آمده بر قلب پیامبر یا رسول و فرشته وحی بر قلب پیامبر آیات الهی را نازل کرد را هم قائل بودند ، سه تا را منظم مرتبط با کلام تصویر کردند ، و نشان دادند که قسم اول نه حجابی در آن هست و نه واسطه ایی ،

در قسم دوم که بحث حضرت موسی است مثلاً باز تبیین کردند آقای طباطبایی (ره) که یک تکه از عبارت شان که اختلاف ما است با صاحب تفسیر نمونه عرض خواهم کرد ، بعد هم در آیات سوره اعراف حضرت آقای طباطبایی (ره) که آیات پایانی تحلیل ما بود از عبارت ایشان نشان دادند که این **إِنِّي اصْطَفَيْتَكَ بِرِسَالَتِي وَبِكَلامِي** این اصطفاء به کلامی برای حضرت موسی از قسم من واره حجاب است ، چرا ؟ بخاطر اینکه نشان دادند حضرت موسی سلام الله علیه در بخش قبلی آیات که اصرار می کند ربّ ارنی انظر الیک این طاقت رؤیت را ندارد ، چون طاقت رؤیت را ندارد ندا به او می رسد **لكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترانى** تحلیل می کنند که آن سیستم کلام ، چون صدر آیه در سوره اعراف باز با کلام شروع شده بود ، تعبیر آیه این بود **فلما جاء موسى لميقاتنا و**

کلمه ربه قال ربّ ارنی انظر الیک ، ببینید آنجا که سیستم سیستم کلام است ، مسئله رؤیت را و ارنی انظر الیک را می گوید موسی ولی طاقت ندارد و چون طاقت ندارد رؤیت من وراء حجاب اتفاق می افتد ، رؤیت که رؤیت من وراء حجاب است ، کلام هم من وراء حجاب است ،

یعنی سازمان بسیار بسیار زیبای حضرت آقای طباطبایی (ره) اینطور تنظیم می شود ، قال ربّ آنجا قال رب ، قال یا موسی انی اصطفیتک بکلامی ، فخذ ما آتیتک موسی تو طاقت رؤیت نداری در دنیا ولی رؤیت بدون واسطه ، شهود بدون واسطه را نمی توانی اما جناب موسی شما رؤیت در واقع تجلّی للجبیل ، رؤیت من وراء حجاب داری ، لذا کلام هم کلام من وراء حجاب است ، این سازمان مرحوم آقای طباطبایی (ره) است ، لذا گفتیم ایشان وقتی می گوید این کلام مربوط به جایی است که فرشته واسطه نیست ، بله واسطه نیست ، اما حجابی وجود دارد ، اینطوری ، آقای طباطبایی (ره) در این چند مرحله اینطوری مسئله را جمع می کند

اشکال به فرمایش صاحب تفسیر نمونه

ما اشکال مان به فرمایش صاحب تفسیر نمونه این بود که ایشان وقتی وارد بحث آیات سوره نجم می شوند بسیار خوب وارد می شوند و خیلی خوب بحث می کنند و نشان می دهند که این شهود شهود باطنی است و روایات هم همین را می گویند که این مال قربی است که دیگر حجابی نبوده و حجاب

برطرف شده ، بله درست است ، و با این شهود باطنی بی حجاب معلم خدای متعال است ، شدید القوی است کاملاً درست است ، جبرئیلی هم واسطه نیست کاملاً درست است ، حجابی هم وجود ندارد باید این را بگوئیم ، کاملاً درست است ، اگر این در واقع تحلیل دقیق ما در خطاب الهی باشد خوب باید ارتباط آن را با کلام بگوئیم ، خوب ایشان فرمودند ارتباط آن را با کلام ، در کجا باید ارتباط آن را در کلام بگویند ؟ در آیه سوره شوری ، نگفته اند ما اشکال کردیم ،

کما اینکه وقتی ارتباط آن را با کلام نمی گویند که بشود کلام خفی به تعبیر آقای طباطبایی یا کلام نفسی به تعبیر امام رضوان الله تعالی علیهما ، اساتید بزرگوار ایشان ، باید ارتباط آن با کلام معلوم بشود ، این یک ، دو : معلوم بشود که این نوع از وحی اختصاص به خیلی از انبیاء نداشته است ، ما نمی توانیم این را بگوئیم این مال خیلی از انبیاء الهی است نه خیر ،

نکته سومی که اینجا داریم در فرمایش ایشان این ، مسئله القاء به قلب نیست ، ببینید ما حرف مان این است که این فرمایش آقای طباطبایی (ره) فرمایش حضرت امام (ره) است ، ما حرف مان این است که اینجا مسئله قلب مطرح نیست ، چون ایشان در همین آیه سوره شریفه شوری آمدند این را به قلب زدند و مسئله قلب را مطرح کردند و گفتند این القاء به قلب است ، اگر ما باشیم و خود تعبیری که ایشان از کتاب الهی خیلی زیبا بیان می کنند ، القاء به قلب مالی وقتی است که واسطه وحی وارد کار می شود ،

ببینید القاء به قلب که حتی در تعبیری که خود ایشان می آورند تعبیرشان این است که ما مواردی را که بحث القاء به قلب است ، تعبیرشان این است : قل من كان عدواً لجبرئيل فانه نزله على قلبك باذن الله اگر ما بخواهیم انصافاً تعبیری منطبق با آیه داشته باشیم درباره این بخش ما باید درباره قسم سوم تعبیر القاء به قلب ، آن هم از طریق فرشته وحی را مطرح کنیم ، بله این دیگر عمومی است ، فرشته وحی حالا در خواب یا در بیداری القاء به قلب می کند ، بله این درست است ، و لذا آن عمومات اوحینا الیه أن اصنع الفلک این اعم است ، این وحی بمعنای اعمش است که می تواند از طریق فرشته وحی باشد و می تواند من وراء حجاب باشد ، لذا این را که من تسمیه کنم قسم اول را به القاء به قلب ، بعد عمومیت به آن بدهم برای ما روشن نیست ، این نوع قسم اول که نه واسطه دارد و نه حجاب دارد مال پیغمبر اکرم است ، القاء به قلب هم اسم آن نیست ، حالا اسم آن را هم عرض می کنم که حالا ایشان البته چرا این را به کار نبرده دلیل آن را هم می گویم که چرا به کار نبرده است ، لذا به نظر ما تعبیر به القاء به قلب اینطور است

تعبیر صاحب تفسیر نمونه در مورد "من وراء حجاب"

نکته بعدی ایی که داشتیم این بود که ایشان از آن من وراء حجاب که تعبیر می کنند آن که خداوند در کوه طور با موسی سخن گفت ، تعبیرشان این بود که اینجا خدای متعال ایجاد صوت می کند همانطور که خواندیم جلسه قبل تعبیرشان این بود که خدای متعال آنگونه که موسی (در بالا گفتند) او من وراء

حجاب آنگونه که موسی بن عمران سلام الله علیهما در کوه طور سخن می گفت و پاسخ شنید ، از طریق امواج صوتی که خداوند در فضا ایجاد می کند بی آنکه کسی او را مشاهده کند چرا که او مشاهده کردنی نیست ، اینکه صرفاً من وراء حجاب را از طریق ایجاد صوت در فضا تصویر بکنیم تحمیلی است که ایشان (صاحب تفسیر نمونه) در واقع بر آن اصرار دارند ،

تحلیل علامه در مراد از تکلم در آیات سوره اعراف

ما می گوئیم عیبی ندارد ولی حق مسئله اینجا این است که مرحوم آقای طباطبایی (ره) در آنجا گفته اند ، مرحوم آقای طباطبایی (ره) در ذیل آیه سوره اعراف وقتی مراد از تکلم را می گویند تحلیل وسیعی درباره کلام می کنند بعد به اینجا می رسانند : کوتاه سخن اینکه معنای تکلم موسی با خدا علی نبینا و آله و علیه السلام این است که خداوند ارتباط و اتصال خاصی بین موسی و عالم غیب برقرار نمود ، این اصل مسئله است که با دیدن بعضی از مخلوقات با آن معنایی که مراد اوست منتقل می شده ، البته ممکن است که این انتقال مقارن با شنیدن صوت هایی هم بوده که در خارج یا در گوش او ایجاد می کرده ، عیبی ندارد ایجاد صوت در خارج یا در گوش موسی یک مسئله است ، هیچ اشکالی ندارد و درست است ، اما حقیقت کلام من وراء حجاب یعنی ارتقاء نفس نبی به یک مرحله در عالم غیب و اتصال او به یک مرحله ایی از غیب ، که آن اتصال منشاء فهم مراد است به تعبیر بسیار دقیقی که آقای طباطبایی (ره) به کار می برند ،

ریشه عمومی کردن قسم اول و نام گذاری آن به التقاء به قلب

لذا ما می خواهیم بگوئیم که این من وراء حجاب را تقلیل دادن و منحصر کردن آن به اینکه فقط

ایجاد صوتی است در خارج کافی نیست ، حالا ریشه این تحلیل آقای طباطبایی (ره) و ریشه اینکه

چرا صاحب تفسیر نمونه در واقع قسم اول را عمومی می کند و اسم آن را می گذارد التقاء به قلب

ریشه این نکته ایی است که امروز می خواهیم عرض کنم ،

ریشه اش این است که در آیات سوره اعراف مرحوم آقای طباطبایی قبل از آنکه به ذیل آیه یعنی ائی

اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی به این ذیل بپردازد صدر آیه را اول درست می کنند ، صدر

آیه چیست ؟ یعنی ایشان می گویند تا صدر آیه را درست نکنیم اصلا معنای اصطفیتک درست در

نمی آید ، اصطفیتک (تعبیر زیبایی دارند آقای طباطبایی) می گویند به معنای اختیار فقط نیست ، نه

این که به معنای انا اخترتک نه ، اصطفیتک در آن اختیار همراه با تصفیه است تعبیر بسیار زیبایی

دارند ،اصطفی که خلاصه فرق میان کلمه اصطفی و کلمه اختیار این است که اصطفی معنای اختیار را

می دهد باضافه اینکه در آن تصفیه نهفته است ،

معنای تصفیه یعنی ما تو را ارتقاء دادیم ، تبیری بود از مرحوم آخوند که می گفت ارتقاء نفس زکیه و

رسیدنش به کدام مرتبه از مراتب معنا ، ببینید این نفس موسی باید ارتقاء پیدا کند ، و لذا تعبیر می کند

جئت علی قدر یا موسی موسی تو یک مسیری را طی کرده ای ، استاد به تو دادیم معلم به تو دادیم

امتحانات کردیم ، اصطفی حاصل شد اینطوری ، جئت علی قدر اصطفیتک علی الناس ، اصطفیتک

علی الناس یعنی تو را رساندیم به اینجا ، خوب چطور این اصطفی و اختیار توأم با تصفیه برای

موسی نشان می دهد که موسی در کدام رتبه است ؟ آقای طباطبایی (ره) می گویند علت آن صدر

آیات است ، صدر آیات مسئله رؤیت است ، یعنی بحث این است که در آنجا موسی سلام الله علیه

سوال می کند ربّ ارنی انظر الیه ، آنجا ارنی انظر الیک مسئول حضرت موسی است سوال دارد می

کند که من می خواهم ببینم ، شهود باطنی داشته باشم ، قطعاً این دیدن دیدن حسی نیست ، معلوم

است نه شأن موسی است نه جایگاه موسی است حضورش در میقات پروردگار ، بحث حسی نیست

اصلاً ، اگر بحث حسی نیست ، یک ، مسئول موسی نظر و رؤیت است دو ، اینطوری ، آقای طباطبایی

(ره) می فرمایند اگر ما قبول کردیم که تحلیل مفصلی است که محل بحث من نیست دیگر حالا ما

بیشتر از این هم معطلی مان [سزاوار نیست]، هر چند که این بحث فقه ما است یعنی فقه کتاب است ،

فقه اصغر ما اعم است از کتاب و سنت ، و خوب آن مبانی می تواند پیاده بشود در اینجا حضرت آقا

مقام معظم رهبری ، و بتوانیم فهم کنیم آیات را ، ولی حالا بحث ما که خیلی اینجا معطل نشویم اینجا

بیشتر از این ،

معنای رؤیت در ربّ ارنی انظر الیک

اگر موسی تقاضای رؤیت می کند و ندا می آید که موسی تو طاقت رؤیت را نداری ، رؤیت در قیامت برای همه محقق می شود و جوه یومئذ ناظره الی ربها ناظره اگر رؤیت آنموقع محقق می شود و موسی تقاضای رؤیت کرده ، معلوم می شود که اصطفی موسی تا مرحله او ادنی نیست اینطوری ، موسی نرسیده است به آن مرحله ایی که دیگر حجابی در کار نباشد ، لذا تعبیر بسیار بسیار قشنگ آقای طباطبایی (ره) این است ، و این تعبیر قشنگ شان این است که می گویند این رجوع الی الله که موسی بعد دارد فلماً عفی قال سبحانک تبت الیک و أنا اول المومنین این رجوع از معصیت نیست ، لازم نیست که اینطوری باشد ،

و لذا خلاصه این روال کار و این سازمان تفسیری ایی که حضرت آقای طباطبایی (ره) برای آن قائل است این سازمان مطلب را اینطور می کند که من یک مرحله ایی دارم باید اسم آن را بگذارم مرحله شهود و رؤیت یا تجلی الهی ، این اختصاص به پیغمبر اکرم دارد اسم این را نمی گذارم القاء به قلب ، خدا رحمت کند ایشان ، را ، القاء به قلب خوب بله برای همه انبیاء بوده توسط فرشته وحی ، رؤیت من وراء حجاب انظر الی الجبل ، خوب برای بعضی از انبیاء اتفاق افتاده ، این رؤیت ، من وراء حجاب ، رؤیت بدون حجاب برای نبی اکرم اتفاق افتاده ، بعداً می گوئیم برای اهل بیت عصمت و طهارت با ادله ، آن سازمان فرمایش مرحوم آقای طباطبایی (ره) این است لذا می گوید قسم اول را اگر من بخوداهم نامگذاری کنم ، قسم اول اسمش این است ،

و عجیب است که خود صاحب تفسیر شریف نمونه ذیل آیه در آیات سوره نجم این را دارد ، ما کذب
الفؤاد ما رأی افتمارونه علی ما یری ببینید بحث رؤیت رؤیت قلب نه القاء به قلب ، اگر بخواهیم اسم
درستی برای آن بگذاریم می شود رؤیت قلبی ، شهود باطنی ، تجلی الهی بر قلب نبی بزرگوار
خاتمش ، این تجلی و این رؤیت منحصر است برای ایشان ، بعد می شود من ختم المراتب بأسرها ،
می شود خاتم ،

نامگذاری قسم اول به القاء به قلب یا رؤیت قلب

ببینید اگر اینطوری شد که بعد حُسن این نگاه این می شود که عرض کردم که در خود روایاتی را هم
که صاحب تفسیر نمونه استدلال می کنند همین معانی در آنها هست ، آن غشیی که گفتند برای پیغمبر
اکرم اتفاق افتاد از زبان خود ایشان ببینید بعد معلوم بکنیم که ایشان که این روایات را دارد و آنجا هم
یک چنین مطلب اساسی ایی را می خواهد اختیار کند مشکل شان چیست ؟

مشکل شان را عرض می کنم ببینید ایشان در آنجا روایاتی را هم که می آورند همین است ، روایاتی
که ذکر می کنند در باب حقیقت وحی و مراحل وحی همین بودند که تعبیر الغشیة التي كان تصيب
رسول الله از امام صادق سلا الله خود ایشان هم روایت می کنند که روایت درستی هم هست این است

که در توحید صدوق از امام صادق علیه السلام نقل شده که از حضرت پرسیدند جواب فقال ذلک اذا لم یکن بینہ و بین اللہ احد ، ذلک اذا تجلّی اللہ له ، عنوانش این است تجلّی اللہ له ،

پس ما عنوان قسم اول را نباید بگذاریم القاء به قلب بلکه بگذاریم رؤیت قلب ، بگذاریم تجلی الهی برای قلب نبی اکرم ، شهود باطنی آنموقع درست می شود ، تجلی الهی برای قلب نبی اکرم یا رؤیت و لذا خود ایشان در همان آیات شریفه سوره نجم همین تعبیر را دارند انصافاً هم این تعبیر را دارند که فکان قاب قوسین فأوحی ما کذب الفؤاد ما رأى تعبیر ایشان در ما کذب الفؤاد ما رأى همین است که ما در آنجا یک بحثی داریم سر شهود باطنی و رؤیت ، چون بحث ما در شهود باطنی و رؤیت است آنموقع آقایان مشکل شان این است که نتوانستند این شهود باطنی و رؤیت را تحلیل کنند ، آمدند از این تفسیر مطابق با ظاهر آیات و صریح روایات عدول کرده اند ، تعبیر ایشان در آنجا این است ، تعبیر خود ایشان را بخوانم که امانت شان را هم [رعایت کرده باشم] :

تعبیر صاحب تفسیر نمونه

نظریه مشهور مفسران این است که معلم فلان و جبرئیل اینها را که خواندیم ، و بعضی از این مفسران این نظر را برگزیده اند ولی این تفسیر با تمام طرفدارانی که دارد خالی از اشکالات مهمی نیست (که به بعضی از اشکالاتی که ایشان فرموده اند بنده اشاره کردم) و بعد می رسند به اینجا که شیخ صدوق

وقتی که در علل شرائع همین مضمون از هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر سلام الله علیهما نقل شده ، فلما أَسْرَىَ بِالنَّبِيِّ وَ كَانَ مِنْ رَبِّهِ كَقَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ، رُفِعَ لَهُ حِجَابٌ مِنْ حِجْبِهِ فِي تَفْسِيرِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ دَنَى يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ مِي خَوَّاهُنْدَ بَكْوَيْنِدَ رَوَايَتِ هَمِّ مَيْنَطُورِ اسْتِ فِي رَوَايَاتِ أَهْلِ سُنَنِ هَمِّ إِيْنَطُورِ رَوَايَاتِي دَارِيْمَ ، بَعْدَ بِه نَظْرِي مِي رَسْدَ چِيْزِي كِه سَبَبُ شُدِه كِه غَالِبِ مَفْسِرَانِ اَز اِيْنِ تَفْسِيْرِي رُوِي بَرْتَابِنْدِ وَ بِه سَرَا تَفْسِيْرِي اَوَّلِ يَرْوَنْدِ اِيْنِ اسْتِ كِه اِيْنِ تَفْسِيْرِي بُوِي تَجْسَمِ خَدَاوَنْدِ وَ وَجُوْدِ مَكَانِ بَرَايِ اُو مِي دَهْدِ فِي حَالِي كِه مَسْلَمٌ اسْتِ كِه مَكَانِ نَدَارْدِ ، وَ شَائِدِ ، (بَعْدِ تَحْلِيْلِ مِي كَنْنَدِ اِيْشَانِ) وَ لِي بِا تَوْجِهَ بِه اِيْنَكِه قَرآنِ كِتَابِ هِدَايَتِ وَ بَرَايِ تَدْبِرِ وَ تَفَكْرِ اسْتِ اِيْنِ مَشْكَلِ نِيْزِ قَابِلِ حَلِّ اسْتِ (وَ اَنْ مَشْكَلِ رَا اِيْنَطُورِ حَلِّ مِي كَنْنَدِ) كِه اِيْنِ شَهُوْدِ وَ قَرْبِ خَاصِ مَعْنُوِي شَهُوْدِ وَ قَرْبِ خَاصِ مَعْنُوِي ، خِيْلِي خُوْبِ اَكْرَ شَهُوْدِ وَ قَرْبِ خَاصِ مَعْنُوِي نَسْبَتِ بِه ذَاتِ اِقْدَسِ اَلِهِ مَطْرَحِ اسْتِ يَكِ چِيْزِ خَاصِي اسْتِ بَرَايِ پِيْغَمْبَرِ ، بَعْدِ هَمِّ بَعْضِي اَز تَعَابِيْرِ رَا اَوْرَدَنْدِ ، خَلَاصَه اِيْنِ مَلَاقَاتِ وَ الْقَاءِ اَلِهِي وَ رَفْتَنِ بِه اِيْنِ سَمْتِ مَعْنَايَشِ اِيْنِ نِيْسْتِ كِه مَا تَجْسَمِ رَا مَطْرَحِ بَكْنِيْمِ ، بِنَابَرَايِنِ مَا هَمِّ خَلَاصَه عَرْضِ مَانَ وَ اَصْرَارِ مَانَ اِيْنِ اسْتِ كِه خَلَاصَه اَنْ سَوَالَاتِ رَا اَز اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ نَقْلِ مِي كَنْنَدِ رَوَايَاتِ خُوْبِي رَا مِي اَوْرَنْدِ ، رَأْيَتِه بِفَوَّادِي ، اَفَاعْبِدِ مَا لَا اَرِي ، وَ قَتِي اَز اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ سَوَالَ مِي كَنْنَدِ ، اِيْنِ رَوْيَتِ بَايْدِ حَلِّ بِشُوْدِ ، اَكْرَ اِيْنِ رَوْيَتِ كِه نَصِ آيِه هَمِّ هَسْتِ كِه مَا كَذَبِ الْفَوَّادِ مَا رَأْيِ اَكْرَ اِيْنِ اسْتِ كِه خُوْبِ مَا اَسْمِ اِيْنِ مَرْحَلِه رَا بَايْدِ بَكْذَارِيْمِ يَكِ نَوْعِ خَطَابِي كِه خَطَابِ رَوْيَتِي اسْتِ اِيْنَطُورِي ، خَطَابِي كِه خَطَابِ

تجلی الهی برای قلب نازنین نبی خدا است ، به این معنا است ، اگر این است رؤیت این قسم دیگر
عمومیت ندارد ،

کما اینکه من وراء حجاب هم فضیلت بزرگی است و کن من الشاکرین چون باز هم این نفس ارتقاء
پیدا می کند درست است به آن قله نمی رسد آن قله مال نبی خاتم است اما به جای خوبی رسیده
است ، اصطفتیک بکلامی این کلام من وراء حجاب است و رسولی (آورنده وحی) وجود ندارد ، این
سازمان خیلی خوبی است که عرض کردم ،

ریشه اشکال موجود در بیان صاحب تفسیر نمونه

حالا چرا ایشان صاحب تفسیر نمونه در اینجا دچار مشکل شده است فرمایش ایشان ، ریشه مسئله
باز بر می گردد به همان تحلیل آیات سوره اعراف ، متاسفانه صاحب تفسیر نمونه در تحلیل آیات
سوره اعراف ما مشکل اصلی ایی که داریم همین است که ایشان وقتی که می خواهند آیات ۱۴۳
سوره اعراف را تحلیل کند آنجا به نظر ما مشکل پیدا می کند ، وقتی در آنجا مشکل پیدا می کنیم این
سیر مبناء انسان شناسانه اش دچار می شود ،

ایشان در همین آیات ۱۴۳ که من عبارات آقای طباطبایی (ره) را خواندم و فقط عبارات ایشان مانده
که می خوانم و بعد جمع بندی می کنیم و لکن انظر الی الجبل فإن استقر مکانه ، ایشان سوال می کند

می گوید که موسی چرا تقاضای رؤیت کرد؟ اصلا مناسب مقام موسی نیست، می گویند که موسی برای خودش تقاضا نکرد این تقاضا تقاضای بنی اسرائیل بود که با موسی آمدند، لذا گناهی هم نکرده موسی بلکه انجام وظیفه کرده به تعبیر ایشان که می خوانیم، خوب چرا؟ چون این رؤیت را رؤیت حسی معنا کرده است ایشان، بعد تجلی الهی بر جبل را چطور تحلیل کرده است؟ می خوانیم عبارت ایشان، وقتی رؤیت می شود رؤیت حسی، تجلی بشود تجلی خاصی که می خوانیم بیان ایشان را، می بینید ایشان در مسئله من وراء حجاب یا در مسئله به تعبیر خود آیات شریفه ما کذب الفؤاد ما رأی جدا می شود،

و عجیب است این دیدگاه تفسیری ایی که اینجا جدا دارد می شود به آقای طباطبایی (ره) نسبت بدهد که نه شما تمایل تان به این است که پیغمبر از جبرئیل گرفته است پیغمبر شاگرد جبرئیل است و معلم جبرئیل است، حالا شما این تعابیر بسیار زیبای هم ایشان و حضرت آقای طباطبایی (ره) را در این آیات ۱۴۳ سوره اعراف را ملاحظه بکنید، عبارت آقای طباطبایی (ره) را که اشاره کردم چون دیگر وقت تمام شده بعد انشاء الله جمع بندی کنیم که اگر ما همراه با امام (ره) و آقای طباطبایی رضوان الله تعالی علیهما سیر کردیم و مسئله رؤیت را و تجلی الهی مطابق با آنچه که در روایت ما وجود دارد از آن استفاده کردیم، و دیدیم همراهی عجیب روایات توحیدی ما و ظاهر آیات قران کریم را، آنموقع ما قشنگ خطابی داریم کلامی داریم ارتباطی داریم بین مخاطب و مخاطب یعنی خداوند متعال در سه

پله ، و مبناء آن هم إصطفی و رشد معنوی انسان است و این رشد معنوی انسان و إصطفیتک درست می شود ، البته اصطفی تام مال وجود مقدس پیامبر عظیم الشان اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل بیت شان است که شاید هم به آن یک نکته ایی هم اشاره کنیم .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين